

سون آموزشی طرح چهارت

ره توشه راهیان نور

ویره بوستان و لایت

(جوانان)

تابستان ۱۳۸۰

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

معاونت آموزش

مرکز آموزش مبلغن (طرح چهارت)

بوستان کتبی

اشارة دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۸۰

ره توشه راهیان نور: ویژه بوستان ولایت (جوانان)، تابستان ۱۳۸۰ / تهیه دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، معاونت آموزش [برای] مرکز آموزش مبلغین (طرح هجرت) ... قم: بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، ۱۳۸۰ . ص: ۲۶۶، ۱۰ . جدول، نمودار... (بوستان کتاب قم؛ ۱۰۱۹ . متن آموزشی طرح هجرت؛ ۳۹) .

ISBN 964-424-961-5

ریال ۷,۵۰۰

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

پشت جلد لاینی شده:

Rahtüshe-ye Râheâyane Nûr

کتابنامه به صورت زیرنویس.

کتاب حاضر از سال ۱۳۷۴ با عنوان با مضامین مختلف منتشر می شود.

۱. اسلام-مسائل متفرقه. ۲. اسلام-راهنمای آموزشی. ۳. جوانان و اسلام.
۴. اخلاق اسلامی-به زبان ساده. الف. بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم). ب. دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم. معاونت آموزش. مرکز آموزش مبلغین. ج. طرح هجرت، تابستان ۱۳۸۰ .

۲۹۷/۰۲

BP ۸/د ۹۶۷

□ مسلسل انتشار: ۱۶۹۱

□ شابک: ۵-۹۶۱-۴۶۴-۴۲۴-۵ / ISBN: 964-424-961-5 / ۹۶۴-۴۲۴-

بُستانِ کتب

انتشارات فرهنگیت سلامی حوزه علمیه

ره توشه راهیان نور (تابستان ۱۳۸۰)
ویژه بوستان ولایت (جوانان)

تهیه، ویرایش، حروف نگاری، صفحه آرایی و نموده خوانی:
معاونت آموزش دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم،
مرکز آموزش مبلغین (طرح هجرت)

ناشر: بوستان کتاب قم

(انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی)

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: چاپخانه دفتر تبلیغات اسلامی
نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۰

شمارگان: ۸۰۰۰

بهای: ۷۵۰ تومان

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

نشانی: قم، خیابان شهداء (صفاییه) بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)،
ص ب ۹۱۷، فلن: ۷-۱۵۵، ۷۷۴۲۱۵۴-۷، نایاب: ۷۷۴۲۱۵۴، پخش: ۷۷۴۳۴۲۶

نشانی الکترونیک: 1- <http://www.hawzah.net/M/M.htm>

2- <http://www.balagh.org>

E-mail: Bustan-e-Ketab@noornet.net

Printed in the Islamic Republic of Iran

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت امام خمینی ره

○ شما جوانان مسلمان لازم است
که در تحقیق و بررسی حقایق اسلام،
در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی،
اجتماعی و غیره اصولتهای اسلامی را
در نظر گرفته و امتیازاتی که اسلام را از
همه مکاتب دیگر جدا می‌سازد
فراموش نکنید.

مقام معظم رهبری «مدظله العالی»

○ جوانها سعی کنند به دانسته‌های
کنونی خود از اسلام اکتفا نکنند، هرچه
بیشتر در صدد فهمیدن و دانستن و
شناخت اسلام باشند. باید با قرآن
بیشتر مأнос شد باید مجالس و
محافل اسلامی را بیشتر گرم کرد.

○ سنت بسیار با برکت اجتماع در
مساجد را باید همچنان نگاه داشت.
جوانها مسجد را کلاس درس و صحنه
رزم بدانند و به مساجد روکنند.

فهرست مطالع

فصل اول: طلیعه

- ۳ ● جوان در آینه‌ی کلام امام رهنی
- ۵ ● نسل سوم انقلاب، در نگاه مقام معظم رهبری

فصل دوم: زندگی بهتر

- ۹ ■ واحد تدوین متون
- ۲۱
- ۳۱ ■ حجۃ‌الاسلام عباس فرازی
- ۳۷ ■ حسن ابراهیم زاده
- ۴۷ ■ حجۃ‌الاسلام والمسلمین محسن فراتی
- ۵۹ ■ حجۃ‌الاسلام یوسف غلامی
- ۶۹ ■ دکتر حسین خنیر
- ۷۹ ■ جعفر رحمانی
- ۹۱ ■ محمدباقر پورامینی
- ۱۰۳ ■ دکتر احمد حابری
- هدف و چگونگی زندگی
- دین و کارکردهای آن
- جوان و فرهنگ تشیع
- تقليد چرا و چگونه؟
- گناه از توجیه تا کنترل
- نگاه و افکار نهان
- اعتقاد به نفس
- مدیویت زمان
- دوستی و رفاقت
- کار و اشتغال

فصل سوم: سال ولایت

- ۱۱۷ ■ محمد جواد فاضلیان
- ۱۲۵
- ۱۴۹ ■ حجۃ‌الاسلام محمد جهرمی
- راه رشد، نگاهی به نامه‌ی سی و یکم
- یاران مهر، «حیات ده چهره از اصحاب نامدار امام علی طیلیلا»
- همپای آفتاب، پرتوهایی از جوانی امام علی طیلیلا

فصل چهارم: تقویم فصل

- فاطمه^{علیها السلام} کوثر همیشه جوشان «درنگی در تفسیر سوره‌ی کوثر» ■ حجه‌الاسلام عبدالرحیم میانجی ۱۶۱
- فاطمه^{علیها السلام} اسوه‌ی حیات زیبا ■ حجه‌الاسلام و المسلمين محمد جواد طبسی ۱۶۵
- زینب^{علیها السلام} الگوی زن مسلمان ■ حجه‌الاسلام و المسلمين گلستانی ۱۷۳
- جنگ جمل اهداف و انگیزه‌های پیمان شکنان ■ حجه‌الاسلام محمد امین پورامینی ۱۸۷
- نهضت مشروطیت ایران مقدماتی در تحلیل مشروطه ■ دکتر موسی نجفی ۱۹۹
- خروش سبز، بازخوانی عوامل و زمینه‌های قیام گوهرشاد ■ حجه‌الاسلام محمد باقر شیرازی ۲۱۱

فصل پنجم: پرسش‌ها و پاسخ‌ها

- جوانی ■ مقام معظلم رهبری ۲۲۵
- جایگاه و منزلت زن ■ آیت الله جوادی آملی ۲۳۷
- قرائت‌های مختلف از دین ■ آیت الله جعفر سبحانی ■ حجه‌الاسلام احمد واعظی ۲۴۳

فصل ششم: آموزه‌ها

- راه و رسم تبلیغ ■ حجه‌الاسلام و المسلمين دکتر محمد ابراهیم آیتی ۲۵۳
- عوامل تأثیرگذار مبلغان بر جوانان ■ حجه‌الاسلام عبدالرحیم ابازدی ۲۵۷
- سیمای مبلغان در سیره‌ی ابرار ■ حجه‌الاسلام عبدالرحیم ابازدی ۲۶۱

پیشگفتار

حمد و سپاس خدای عزوجل را که ما را قرین منت نمود و توفیق همراهی با خیل عظیم مبلغین معارف دین را در سالی که با عنوان «رفتار علوی علیه السلام» زینت گرفته ارزانی داشت. «رفتار علوی علیه السلام» از ابعاد گوناگون قابل تجزیه و تحلیل و الگوبرداری است اما آنچه به رسالت مبلغان ربط پیدا می‌کند بعد «تبليغی - اجتماعی» این رفتار است که «طیبیانه بودن»، «عالمانه و آگاهانه بودن»، «جامع و حکیمانه بودن» و «دردمندانه و دلسوزانه» از جمله ویژگیهای رفتار تبلیغی - اجتماعی آن مولا و مقدای همه بشریت و همه مبلغان در طول تاریخ می‌باشد. به نظر تلاش نهادهای مقدس تبلیغ همچون «سازمان تبلیغات اسلامی» و «دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم» در بستر سازی تبلیغ کارآمد در سالهای پس از انقلاب و به خصوص در مقطع حساس کنونی که انقلاب شکوهمند اسلامی ایران وارد دهه سوم خود شده است، باید برنامه‌ریزی خود را بر اساس این اصول قرار دهد تا زمینه تبلیغ صحیح، مناسب با نیازها و مشکلات روز جامعه به خصوص نسل جوان، همراه با نوآوری و ابتکار، را فراهم سازد.

اوقات فراغت تابستانی از جمله مهمترین فرصت‌های تبلیغی به خصوص برای نسل نوجوان و جوان است که سالهاست هجرت راهیان نور برای تبیین معارف قرآن و عترت با امر مقام معظم رهبری (مدظله العالی) در این مقطع صورت می‌پذیرد و مرکز آموزش مبلغین با هماهنگی دو نهاد مذکور و با بهره‌گیری از نظرات و پیشنهادات کارشناسان مربوطه به خصوص شورای محترم برنامه‌ریزی و ارزیابی تبلیغ و اعزام مبلغ امر آموزش و تهیه متون آموزشی - تبلیغی را به عهده داشته است.

رهنمایی راهیان نور برای مریبان مقطع ابتدائی و نوجوانان و جوانان با همت محققان مرکز تربیت مربی کودکان و نوجوانان و کارشناسان مباحثت جوانان در محورهای اعتقادات، قرآن، اخلاق، احکام، تاریخ و سیره اهل بیت علیهم السلام با توجه به نیازهای متنوع نسل نوجوان و جوان و با عنایت به مناسبت‌های مختلف مقطع تابستان و با تأکید بر بهره‌گیری از سیره‌ی عملی مولی‌الموحدین امیر المؤمنین علیه السلام تدوین شده است ضمن اینکه عنایت خاصی به

روحیه پرسش‌گری نوجوان و جوان دارد. لذا در ضمیمه مباحث، با طرح سئوالات و پاسخ‌ها پرداخته است. ویزگی این ره‌توشه، تنوع مطالب و برنامه‌های تبلیغی، عنایت به پرسش‌ها و پاسخ‌ها، تأکید بر سیره و رفتار علوی طیلله، پرداختن به الگوهابا توجه به روحیه الگویذیری نسل نوجوان و جوان می‌باشد.

ما خود اذعان داریم که تهیه متون مناسب بخشی از کار تبلیغ کارآمد است که سعی در رسیدن به آن داشته باشیم و داریم ولی شناخت زمان و مکان و اقتضاءات آن، مخاطب و نیازها، مشکلات و روحیات متنوع آنان، ابزارها و شیوه‌های مختلف تأثیرگذاری، آسیب‌ها و خطرات آشکار و پنهان در مسیر تبلیغ، از عوامل مؤثر در کارآمدی و ناکارآمدی تبلیغ محسوب می‌شود که این مهم با اهتمام مبلغین و سفیران هدایت به امر آموزش حاصل خواهد شد، که مختصراً از نکات آموزشی در فصلی جداگانه تدوین شده و راهیان نور را توصیه به مطالعه دقیق این فصل می‌نماییم.

در اینجا لازم می‌دانیم از عنایت ویژه مقام معظم رهبری مدظلله العالی نسبت به هجرت طلاب در مقاطع تبلیغی و به صورت یک و یا دو ساله و مساعدتهای حوزه مقدسه علمیه قم، سازمان تبلیغات اسلامی و دفتر تبلیغات اسلامی در بسترسازی نسبت به هجرت مبلغان و همه عزیزانی که در تهیه این ره‌توشه ما را یاری نموده‌اند و به ویژه مرکز تربیت مربی کودکان و نوجوانان و همکاران ایشان که کار تدوین دو جلد ره‌توشه راهیان نور ویژه مقطع دانش‌آموزان ابتدایی و نوجوان را با مدیریت حجج اسلام محمدحسن راستگو، محمدهادی شهیدی و حسین حقیقت به عهده داشته و حجج اسلام آقایان محمدباقر پورامینی، سیدمحمد جواد نجفی، سید حسن میرحسینی، سیدمحمد جواد فاضلیان، سعید عطاریان، محمدمهدی ماندگار و دیگر عزیزانی که در تدوین ره‌توشه ویژه جوانان، همکاری جدی داشتند، کمال تشکر را داشته باشیم.

آن‌چه بر توفیق این مجموعه می‌افزاید راهنمایی‌ها، پیشنهادات، انتقادات و طرح ایده‌های نو از جانب همه دلسوزان امر مقدس تبلیغ به خصوص در مورد تبلیغ نوجوانان و جوانان می‌باشد که دست نیاز به سوی هر همکاری خالصانه دراز می‌کنیم و خود را مصون از اشتباه و خطأ نمی‌دانیم.

مرکز آموزش مبلغین

(طرح هجرت)

فصل اول:

طليعه

جوان در آینه‌ی کلام امام

۱- آزادی به شکل غربی آن موجب تباہی جوانان و دختران و پسران می‌شود

صحیفه‌ی نور، ج ۲۱، ص ۱۹۲

۲- اگر ایام جوانی از دست برود خیال نکنید که می‌توانید ایام آخر عمر، عبادت و تحصیل کنید.

در جست‌وجوی راه از کلام امام خمینی پژوهش

۳- اگر بخواهید عزیز و سریلند باشید، باید از سرمایه‌های عمر و استعدادهای جوانی استفاده کنید.

صحیفه‌ی نور، ج ۲۱، ص ۲۶

۴- امید من به شما توده‌ی جوان است.

صحیفه‌ی نور، ج ۴، ص ۱۷۹

۵- انسان تا قوای جوانیش هست می‌تواند اصلاح کند خودش را.

همان، ج ۷، ص ۲۱۱

۶- این شما جوان‌های کشور هستید که در هر جا هستید باید به فکر آتیه‌ی کشور خودتان

باشید.

صحیفه‌ی نور، ج ۱۸، ص ۱۴۶

۷- باید جوانان ما بدانند تا معنویت و عقیده‌ی به توحید و معاد نباشد، محال است از خود

بگذرند و در فکر امت باشند.

همان، ج ۲، ص ۱۸

۸- برای جوان‌ها یک مراکزی درست کنید که در آنجا تبلیغ شوند.

همان، ج ۱، ص ۱۰۰

۹- بر جوان‌ها لازم است که کیفیت معاشرت و مؤانت خود را ملتافت باشند و از معاشر بد،

اجتناب کنند، گرچه دل آن‌ها محکم به ایمان باشد.

چهل حدیث

۱۰- بر طبقات جوان است که در حفظ روحانیت و روحانیون عظیم الشأن کوشان

باشند.

صحیفه‌ی نور، ج ۱، ص ۲۲۹

۱۱- بهار توبه، ایام جوانی است، که بارگناهان کمتر و کدورت قلبی و ظلمت باطنی ناقص تر

و شرایط توبه سهل‌تر و آسان‌تر است.

- ۱۲- به تمام متصدیان امور و دست اندرکاران کشور هشدار می‌دهم که قدر این جوانان حزب الله‌ی را بدانند.
- ۱۳- به روحانیون جمیع کشور، چه در روستا و چه در شهرستان‌ها، هر جا که هستند، سفارش می‌کنم: که این جوان‌ها را تشویق کنند و بروند سراغ این جوان‌ها، با آن‌ها صحبت کنند، ملاطفت کنند... این جوان‌هایی که تمام توانشان را برای خدمت به این اسلام و خدمت به این کشور خودشان خرج کرده‌اند.
- ۱۴- جوان‌های ارتربیت کنید به این که مستقیم باشند، خداخواه باشند. صحیفه‌ی نور، ج ۱۹، ص ۲۲۵
- ۱۵- جوان‌های ارتربیت کنید و تعلیم، همراه تعلیم، تربیت باشد.
- ۱۶- جوان‌هایک نهال نورس هستند که این نهال نورس زود آسیب می‌بیند. همان، ج ۱۳، ص ۴۰
- ۱۷- حالا که نعمت جوانی دارید اوقاتتان تقسیم بشود و قسمت مهمش صرف مباحثه و مطالعه و مذاکره و بحث و تدریس باشد.
- ۱۸- شما حالا که نعمت جوانی دارید، قدرش را بدانید و هدر ندهید. صحیفه‌ی نور، ج ۱، ص ۲۲۰
- ۱۹- طبقه‌ی جوان و روشن بین در خارج و داخل، روابط خود را محکم و در زیر پرچم اسلام که تنها پرچم توحید است یک‌دل و یک‌صدا، از حق انسانیت و انسان دفاع کنند.
- ۲۰- ما جوان‌هایمان را لازم داریم که تربیت بشنوند به تربیت انسانی، یعنی تربیت اسلامی. ۱۳۶۲/۳/۷
- ۲۱- مبارزه‌ی علمی برای جوانان، زنده کردن روح جستجو و کشف واقعیت‌ها و حقیقت‌هast.
- ۲۲- معلمین و آموزگاران، تربیت کنند جوانانی را برای خدمت به کشور و به اسلام. ۶۲/۲/۵
- ۲۳- من به جوانان عزیز نوید پیروزی و نجات از دست دشمنان انسانیت و عمل سرسپردگی آن‌ها می‌دهم.
- ۲۴- هر چه قوای جوانی از دست برود، ریشه‌های اخلاق فاسد در انسان زیادتر می‌شود.

نسل سوم انقلاب در نگاه مقام معظم رهبری

کسانی این طور وانمود می‌کنند که نسلی که دارد روی کار می‌آید - که اصطلاحاً به آن «نسل سوم انقلاب» می‌گویند - پیشتر کرده‌ی بیان این مفهوم است؛ یا اگر هم نیست، یقیناً به طور اجتناب ناپذیری این طوری خواهد شد؛ بنده صد در صد حرف آنها را رد می‌کنم. نه این که من عوامل فساد برانگیز فرهنگی را نمی‌بینم یا نمی‌شناسم یا از آن‌ها خبر ندارم؛ نخیر، بنده از ماهواره و اینترنت و رمان‌ها و فیلم‌ها و آهنگ‌ها و حرف‌های فاسد کاملاً خبر دارم و آنها را دست کم نمی‌گیرم. من عمرم را در میان جوان‌ها گذرانده‌ام. از دورانی که خودم جوان بودم، با جوان‌های دانشگاهی که خارج از محیط ما بودند، ارتباط برقرار کردم؛ تا امروز که می‌دانم در فضای جوانی ما چه می‌گذرد. اما معتقدم نسل کنونی امروز این قدر هم آسیب‌پذیر و شکننده نیست. این را بد فهمیده‌اند! این نسل در محیطی بار آمده که از محیط سی‌سال و سی و پنج سال قبل به مراتب پاکیزه‌تر و بهتر است. کسانی که در این محیط متولد شده‌اند، به برکت هدایت دینی توانستند آن کار عظیم را انجام دهند و آن ایمان‌ها توانستند آن کار عظیم را انجام دهند و آن ایمان‌های پولادین و استوار را عرضه کنند. من معتقدم که این نسل نسبت به آن نسل، در محیط بهتری پرورش یافته و آمادگی‌ها و آگاهی‌هایی به مراتب بهتر و بالاتری دارد. بنده وقتی حدود بیست سالم بود، هرگز آگاهی‌هایی که امروز شما جوان بیست ساله دارید، نداشتم. امروز جوان ایرانی، آگاه و با معرفت و بصیر و سیاسی و اهل تحلیل است. از همه بالاتر، با ایمان است.

چه چیزی موجب می‌شود که با این بمباران فرهنگی‌یی که سال گذشته در مجموعه‌یی از مطبوعات زنجیره‌یی علیه مذهب و علیه فکر مذهبی و علیه انقلاب و علیه امام و علیه

همه چیز صورت گرفت، وقتی روزهای اعتکاف ماه رجب فرا رسید، مسجد دانشگاه تهران جزو شلوغ‌ترین مراکز اعتکاف شد؟! چه کسی به جوان‌ها گفت بروید اعتکاف کنید؟! سه روز روزه بگیرید و از مسجد بیرون نروید و وقتان را در آن جا به عبادت و ذکر و دعا و تضرع و توسل بگذرانید؟! چه کسی به جوان‌ها بخشنامه کرده بود؟

جوانی که پرورش یافته‌ی دوران انقلاب است، از معرفت دینی برخوردار است: ایمانش هم ایمان عمیق است. البته احتیاج دارد که تغذیه‌ی معنوی و فکری دایمی شود. ابزارها و فعالیت‌ها و کارهای فرهنگی، باید در اختیار جوانان قرار گیرد. روحانیون خوش فکر و دانشگاهیان مؤمن، باید در مقابل ایمان جوان‌ها احساس مسؤولیت کنند. مسؤولان کشور بخصوص مسؤولان فرهنگی و بالاخص مسؤولان آموزش و پرورش، باید روی جوانان کار سیاسی را تجربه نکنند؛ این خیانت است. هر مسؤول و مدیری که وظیفه‌ی فرهنگی دارد، اگر کار فرهنگی خودش را در خدمت سیاست‌های خطی و جناحی قرار دهد، خیانت کرده است. هم آن کسانی که خیال می‌کنند نسل جوانان فاسد شده - چون چهار نفر پسر و دختر را بالباسی که آن‌ها نمی‌پسندند، می‌بینند؛ که لزوماً هم معلوم نیست آن چنان منفی باشد. اشتباه می‌کنند؛ هم آن کسانی که خیال می‌کنند از جوان باید استفاده‌ی سیاسی کرد و به عنوان یک کالای سیاسی او را مصرف کرد، اشتباه می‌کنند. دسته‌ی سومی هم هستند که اشتباه می‌کنند؛ آن‌ها کسانی هستند که دل بسته‌اند که پایان دوران نظام اسلامی را به چشم‌شان ببینند! به امید این که جوان‌ها دیگر از نظام اسلامی دفاع نمی‌کنند؛ آن‌ها هم سخت در اشتباه‌اند.

فصل دوم:

زندگی بهتر

هدف و چگونگی زندگی

واحد تدوین متومن

اشاره

این سؤال همواره در ذهن جوان وجود دارد که چرا به وجود آمد؟ چگونه زندگی کنم و سرانجام زندگی ام چیست؟
روزها فکر من این است و همه شب سخنم
که چرا غافل از احوال دل خویشتم؟
مانده ام سخت عجب کز چه سبب ساخت مرا؟!
یا چه بودست مراد وی از این ساختم؟
از کجا آمدہ ام، آمدنم بهر چه بود؟!
به کجا می‌روم آخر ننمایی وطنم؟!^(۱)
دراین بحث برآنیم از هدفمند بودن آفرینش^(۲) یاد کرده، به چگونه زیستن اشاره کنیم
و اصول زندگی را بازخوانی نماییم.

۱. مولوی.

۲. البته درباره خدا این سؤال روانیست که خدا هدفش از آفرینش چه بود؟ برای آن که اگر فاعل، ناقص باشد حتی هدفی دارد که برای رسیدن به آن هدف کاری را انجام می‌دهد، اما اگر فاعل، کمال ماضی بود، کمبودی ندارد تا کاری انجام دهد و به وسیله آن به مقصد برسد. بنابراین کسی که هستی ماضی و کمال صرف است کمبودی ندارد تا کاری را انجام بدهد و آن کمبود را رفع کند؛ بلکه چون عین کمال است، جود و سخا از او تراویش می‌کند و نشأت می‌گیرد و افاضه‌ی هستی بهترین جود است. او خودش هدف است؛ ر.ک: توصیه‌ها، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، آیت الله جوادی آملی، ص ۶۱.

هدفداری آفرینش

یکی از ویژگی‌های عصر گذشته، بدینی به زندگی و جهان هستی بود. طرفداران این دیدگاه با برخسته کردن بدی‌ها و زشتی‌های زندگی، تنها دردها و رنج‌های آن را نظاره می‌کردند از عصر جدید، بدینی سر از پوچی و پوچگرایی درآورده است. خودکشی‌ها، به شوخی گرفتن زندگی، پایمال سازی ارزش‌های انسانی و سرخورده‌ی هاشمی از آن است. امروزه ثابت شده است که عموم پوچگراها آشفتگی‌های درون خود را به عنوان دلیل برای پوچ بودن عالم هستی مطرح کرده‌اند. اما به واقع، اسکال بزرگ آنان این است که خدا را کنار گذاشته و در نتیجه به بن بست‌های ناشی از آن گرفتار آمده‌اند؛ بن بست رها شدن آدمی در جهان، غربت انسان در هستی، تنها و واماندگی. زیرا تنها خدادست که به حیات آدمی معنا بخشیده، رنج‌ها و دردهای ناگوار زندگی را گواه می‌سازد.

به عبارتی اعتقاد به خدا موجب می‌شود تا انسان، هستی و حیات را با معنا تلقی کند و با رابطه‌ی عاشقانه با او از آرامش و نشاط برخوردار شود. «رودلف اوکن» می‌گوید:

«روز به روز بیشتر احساس می‌کنیم که زندگی هرگونه معنی و هرگونه ارج را (وقتی انسان نتواند به یاری قدرتی متعالی، برتر رود یا خود را از آنچه هستی بلا واسطه ایجاب می‌کند بیشتر و بهتر گرداند) از دست می‌دهد». (۱)

از این رو سزاوار است تا هدف آفرینش را در منظر قرآن نظاره کنیم، هموکه به زندگی و خلأهای وجودی انسان معنا و مفهوم می‌بخشد. در آیات زیر به هدفداری خلقت اشاره شده است :

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْخِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ لَآيَاتٍ لُّوْلِي الْأَلْبَابِ * الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَاماً وَ قُعُوداً وَ عَلَى جُنُوبِهِمْ وَ يَتَكَبَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بِاطِلاً سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ؛

۱. فلسفه‌ی خلقت انسان، عبدالله نصري، ص ۲۰

همانا در آفرینش آسمان‌ها و زمین، و در پی یکدیگر آمدن شب و روز، برای خردمندان نشانه‌هایی (قانع کننده) است. همانان که خدا را (در همه احوال) ایستاده و نشسته، و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند، و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشنند (که): پروردگار، این‌ها را بیهوه نیافریده‌ای؛ متزهی تو! پس ما را از عذاب دوزخ در امان بدار». (۱)

و در آیه‌ی دیگر بر بیهوه نبودن خلقت چنین تصریح می‌نماید:

«أَفَحَسِبُّهُمْ أَنَّا خَلَقْنَاكُمْ عَبَّارًا وَ أَنْكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجِعُونَ؟ آیا پنداشتید که شما را بیهوه آفریده‌ایم و این‌که شما به سوی ما بازگردانیده نمی‌شوید؟».^(۲)

و همچنین در این آیه:

«وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا لَا عِبِيرٌ * مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لِكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ؛ آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است به بازی نیافریده‌ایم، آن‌ها را جز به حق نیافریده‌ایم، لیکن بیشترشان نمی‌دانند». (۳)

امیرالمؤمنین (ع) نیز از هدفمند بودن خلقت انسان و جهان چنین یاد می‌کند: «فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَّارًا وَ لَمْ يَتُرْكُكُمْ سُدًّيًّا؛ پروردگار شما را بیهوه نیافریده و به حال خود و انگذاشته است.

چرا آفریده شدیم؟

هدف پروردگار از خلقت آدمی آن است که به بندگان نفعی برساند و آنان را از چشمهدی احسان و جود خود ارزانی دهد و زمینه‌ی کمال و نیکبختی را برای ایشان فراهم سازد.

من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم

قرآن در پاسخ به این پرسش مهم که چرا آفریده شدیم؟ به زوایا و جلوه‌های ذیل

۱. سوره‌ی آل عمران، آیات ۱۹۱ - ۱۹۰. ۲. سوره‌ی مومنون، آیه‌ی ۱۱۵.

۳. سوره‌ی دخان، آیات ۳۸ و ۳۹. ۴. نهج‌البلاغة، خ.

اشاره می‌کند:

۱- جانشینی خدا: خداوند، انسان را آفرید تا او را خلافت و جانشینی بخشد و پرتوی از صفات خود را در درون وی به ودیعه نهد:

«هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ؛ اوْسِتْ خَدَايِي كَهْ شَمَا رَا جَانْشِينَانْ روْيِي زَمِينْ قَوْرَادَاد».^(۱)

۲- پرستش پروردگار: آفرینش انسان برای این است که خدا پرست شود و غیر خدا را نپرستد:

«مَا حَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا يَعْبُدُونِ؛ جَنْ وَ انسَ رَانِيَا فِرِيدَمْ جَزْ بَرَای آنَ كَهْ مَرَا بِيرَسْتَنَد».^(۲)

شَدْ عَبَادَتَگَاوِ گَرْدَنْكَشْ سَقْر	چُونْ عَبَادَتْ بَوْدْ مَقْصُودْ ازْ بَشَرْ
لِيَكْ ازْ اوْ مَقْصُودْ اينْ خَدَمَتْ بَدَسْتْ	آدَمَى رَا هَسْتْ درْ هَرْ كَارْ دَسْتْ
جزْ عَبَادَتْ نِيَسْتْ مَقْصُودْ ازْ جَهَانْ	«ما خَلَقْتَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَنْ» اينْ بَخَوانْ
گَرْ تَوَاَشْ بَالَشْ كَنَى هَمْ مَى شَوَدْ	گَرْجَهْ مَقْصُودْ ازْ كَتَابْ آنَ فَنْ بَوَدْ
علمْ بَوَدْ وَ دَانَشْ وَ اَرْشَادْ وَ سَوَدْ ^(۳)	ليَكْ ازْ اوْ مَقْصُودْ اينْ بَالَشْ نَبَوَدْ

پرستش تنها به انجام عباداتی چون نماز و روزه ختم نمی‌شود، بلکه حقیقت بندگی آن است که انسان، تنها خدا را بپرستد و در زندگی خویش تکیه‌گاهی جز خدا نداشته باشد و نقطه‌ی امید را او بداند^(۴) و به عبارتی «هوا پرستی» (یعنی نفس خود را به جای خدا گذاشتن) را از خود دور نماید، و در جهت پیراستن آفات و گناهان تلاش کند و هماره خود را با ویژگی‌های مورد پسند دوست بیاراید و براستی نمادی از انسان کامل گردد که خدا در وصف او چنین می‌فرماید:

«قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ بَغْوَوْ (در

۱. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۶۵.

۲. سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۵۶.

۳. مولوی.

۴. المیزان، علامه طباطبائی، ج ۱۸، ص ۳۹۲.

حقیقت) نماز من و (سایر) عبادات من و زندگی و مرگ من، برای خدایی است که پروردگار جهانیان است».^(۱)

علامه جعفری ضمن انتقاد از تعریف عبادت به حرکات و ورد و ذکرهای خشک و حرفه‌ای، چنین پنداری که این عبادات، انگیزه‌ی آفرینش باشد را تقد کرده، می‌نویسد: «اگر مردم می‌دانستند معنای عبادت چیست، گمان نمی‌رود کسی پیدا می‌شود که خود را عابد نداند، یا کسی خود را برکنار از دامان پیشگاه ریوبی تلقی کند. همین مقدار کسی آگاهی پیدا کند که:

۱ - دستگاه طبیعت برای او گهواره‌ای است که وی را به حرکت در می‌آورد تا بزرگ شود.

۲ - این دستگاه طبیعت، آزمایشگاهی است که گنجهای نهفته‌ی روانی او را به منصه‌ی ظهور می‌رساند و قابل بهره برداری می‌سازد.

۳ - از جنبه‌ی گهواره‌ی طبیعت گرفته تا جنبه‌ی عالی ترین آزمایشگاهی آن، همه و همه اجزای معبد بزرگی هستند.

پس از توجیه این حقایق سه گانه، او با یک آگاهی به این که در جهان هستی در «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» در حرکت است، عبادت را شروع می‌کند و پایانش دیدار با خدا خواهد بود. این عبادت، کمیت و کیفیت مخصوصی ندارد، از بیل زدن زراعت روستا بچه‌ای در مزرعه‌ی خود گرفته تا چشم پوشی از میلیارد ها ثروت در راه خدمت به انسان‌ها، همه و همه با شرط فوق، عبادت معبودی یگانه است.

اما حرکات و اذکار و سایر عبادت‌های مقرر، برای به خود آوردن جلدی انسان‌ها است تا لحظاتی چند رو در روی خود قرار گیرند و تدریجاً روان را

۱. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۶۲.

صیقلی کنند و جمال الهی را در آن ببینند و به کمال گرایند».^(۱)

۳- شناخت جهان با دیدگاه الهی: هدف آفرینش انسان آن است که او جهان را با دیدگاه الهی ببیند و بشناسد؛ قرآن می‌فرماید:

«اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْهَنَ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بِيَتَهَنَ لِتَعْلَمُوا
أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَوِيرٌ وَ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَخَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا: خَدَا هَمَانَ كَسِي
است که هفت آسمان و همانند آن‌ها هفت زمین آفرید. او فرمان (خود را) در
میان آن‌ها فرود می‌آورد، تا بدانید که خدا بر هر چیزی تواناست، و به راستی
دانش وی هر چیزی را در برگرفته است».^(۲)

اعتقاد به خدایی که علم و قدرتش نامتناهی است، برای ما سازنده خواهد بود، به این صورت که چون او به همه چیز عالم است پس مواظبیم که آلوده نشویم و چون به همه چیز عالم است مواظبیم کارها را با او در میان بگذاریم و فقط از او بخواهیم.^(۳)

۴- رسیدن به سعادت: آفرینش آدمی بدان جهت است که در عرصه‌ی گیتی از نرdban ترقی بهره جوید و به سعادت و کمال دست یابد:^(۴)

«وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَ كَانَ عَزِيزًا عَلَى الْمَاءِ
لِيَشْكُرُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً: وَ اوْسَطَ كَسِي که آسمان‌ها و زمین را در شش هنگام
آفرید و عرش او بر آب بود تا شما را بیازماید که کدام نیکوکارتر هستید». ^۳

زندگی چیست؟

زندگی را باید شناخت و بدون آگاهی، زیستن ارزشی نخواهد داشت؛ آنگونه که از

۱. فلسفه و هدف زندگی، محمد تقی جعفری، ص ۱۰۲.

۲. سوره‌ی طلاق، آیه‌ی ۱۲.

۳. توصیه‌ها پرسش‌ها و پاسخ‌ها، آیت الله جوادی آملی، ص ۵۹.

۳. سوره‌ی هود، آیه‌ی ۷

۴. فلسفه‌ی خلقت انسان، ص ۸۰.

سقراط نقل است که: «زندگی بررسی نشده، ارزش زیستن ندارد»؛ بنا بر این باید نگاه خود را از زندگی تبیین کنیم:

الف) نگاه منفی: بجز تفکر نهیلیستی (پوچگرایی)، دو دیدگاه نادرست دیگر در مورد زندگی و دنیا وجود دارد:

۱ - نگاه منفی به دنیا و مذموم پنداشتن آن و در نتیجه توصیه به ترک تمام لذاید و تن دادن به همه‌ی ریاضت‌ها و شکنجه‌ها برای وصول به انسان اعلیٰ (نیروانا) که در مکتب بودا دیده می‌شود.

سنتی این دیدگاه را می‌توان از قرآن آموخت که می‌فرماید:

«وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارُ الْآخِرَةِ وَلَا تَتْسَنَ نَصِيبِكَ مِنَ الدُّنْيَا؛ وَبَانْجِه خلایت داده سرای آخرت را بجوی و سهم خود از دنیا را هم فراموش مکن». (۱)

۲ - نگاه لذت جویانه و لذت پرستانه به دنیا. در این دیدگاه، هدف زندگی، پرورش غرایی طبیعی و حداکثر بهره برداری از آن‌ها برای تحصیل لذت و خوشی است؛ قرآن از این گروه چنین یاد می‌کند:

«يَمْتَّعُونَ وَ يَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ» (در ظاهر) بهره می‌برند و همان‌گونه که چهارپایان می‌خورند، می‌خورند. (۲)

این گروه، از جلوه‌ی واقعی زندگی غافل مانده، به نمای پوچ آن دل‌خوش ساخته و ضمن غفلت از خدا و نشانه‌های او و همچنین تکذیب قیامت، تنها به دنیا تکیه کرده‌اند و به دل‌بستگی‌های آن دل‌خوش ساخته‌اند. بی‌شک این گروه مصدق این کلام الهی‌اند که می‌فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَانُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ * أُولَئِكَ مَأْوَاهُمُ النَّارِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»؛ کسانی که امید به دیدار

. ۲. سوره‌ی موسی، آیه‌ی ۷۷.

. ۱. سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۷۷.

ما ندارند، و به زندگی دنیا دل خوش کرده و بدان اطمینان یافته‌اند، و کسانی که از آیات ما غافلند. آنان به (کیفر) آنچه به دست می‌آورند، جایگاهشان آتش است».^(۱)

ب) فکاه منطقی: در نگاه دین اسلام، زندگی پاکیزه‌ی طبیعی، از اساسی‌ترین برنامه‌ها شمرده شده است و هدف زندگی در این مکتب، آماده شدن جهت ورود به حیات حقیقی ابدی است که از همین زندگانی شروع می‌شود^(۲)، بنابراین زندگی‌ای ارزشمند است که با تلاش و کوشش همراه باشد، کوششی که ثمره‌اش را در آنسرا درو نماید:

«وَ مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَ سَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورٌ»
و هر کس خواهان آخرت باشد و نهایت کوشش را برای آن بکند و مؤمن باشد،
تلاشش مورد حق‌شناسی واقع خواهد شد.^(۳)

لذت زندگی

شیرازه‌ی یک زندگی، ایمان مذهبی است و در پرتو آن بهجهت و انبساط ایجاد شده، روابط اجتماعی نیکو گشته، ناراحتی‌ها کاهش یافته و انسان بخوبی از زندگی لذت خواهد برد. تولستوی نویسنده‌ی روسی می‌گوید:

«ایمان آن چیزی است که مردم با آن زندگی می‌کنند». ایمان آثار بسیاری در ایجاد انبساط و سرور در زندگی دارد؛ شهید مطهری به برخی از این آثار اشاره می‌نماید:

۱- خوشبینی: ایمان مذهبی، آفرینش را هدف‌دار و هدف را خیر و سعادت معرفی می‌کند. طبعاً دید انسان را نسبت به نظام کلی هستی و قوانین حاکم بر آن خوش‌بینانه می‌سازد. ایمان مذهبی، خوشبینی به جهان و خلق‌ت و هستی را به ارمغان می‌آورد و

۲. هدف و فلسفه‌ی زندگی، ص ۶۲.

۱. سوره‌ی یونس، آیات ۸ و ۹.

۳. سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۱۹.

زندگی را در درون جان ما بر ما وسعت می‌بخشد و مانع فشار عوامل روحی می‌شود، چرا که فرد بی ایمان مانند کسی است که در کشوری زندگی می‌کند که قوانین و تشکیلات آن را فاسد و ظالمانه می‌داند و درون چنین فردی همواره پر از عقده و کینه است و چنین کسی هرگز از زندگی لذت نمی‌برد و جهان برایش همانند یک زندان هولناک است:

«وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَغْبَثًاً ضَنْكًاً! هر کس از توجه و یاد من رو برگرداند، زندگی ای تنگ و پر از فشار خواهد داشت». (۱)

۲- روشندلی: بر اثر روش‌بینی نسبت به جهان، فضای روح او روشن می‌شود.

۳- امیدواری به نتیجه‌ی خوب تلاش خوب: جهان نسبت به مردمی که در راه صحیح و یا راه باطل قدم می‌گذارند، بی طرف و بی تفاوت نیست، بلکه حامی مردمی است که در راه حق و درستی و خیرخواهی تلاش می‌کنند.

۴- آرامش خاطر: آنچه مایه‌ی سعادت انسان می‌گردد دو چیز است؛ «تلاش» و «اطمینان به شرایط محیط».

موفقیت یک دانش‌آموز معمول دو چیز است: سعی و تلاش خود او و دیگری، مساعدت و آمادگی محیط مدرسه و تشویق و ترغیب اولیای مدرسه. وی در صورتی که به محیطی که در آن درس می‌خواند اعتماد نداشته باشد و نگران یک رفتار غیر عادلانه باشد، در تمام ایام سال، دلهره و اضطراب سرایای وجودش را می‌گیرد.

ایمان مذهبی به انسان، اعتماد و اطمینان می‌بخشد، دلهره و نگرانی نسبت به رفتار جهان را در برابر انسان زایل می‌سازد و به جای آن به او آرامش خاطر می‌دهد.

۵- لذت معنوی: این لذت، هم از لذات مادی قوی‌تر است و هم دیری‌تر. ایمان حلواتی دارد فوق همه‌ی حلوات‌ها. لذت معنوی آنگاه مضاعف می‌شود که کارهایی از قبیل کسب، علم، احسان، خدمت، موفقیت و پیروزی از حس دینی ناشی گردد و برای خدا انجام

۱. سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۲۴.

(۱) گیرد.

زیبایی زندگی

زندگی را می‌توان زیبا ساخت، بنای این زیبایی وقتی است که آدمی خود را با زیبایی‌ها پیوند زند، خویش را در معرض نسیم رحمت آنان قرار دهد و رنگ ایشان را به خود گیرد؛ بی شک مظهر کامل این زیبایی، پیامبر اکرم ﷺ و عترت والای آن حضرت می‌باشدند.

حیات زیبا در گرو پیوند با پیامبر و خاندان اوست، چرا که جهان به خاطر وجود آنان آفریده شد. آنجا که خداوند به رسول بزرگوارش می‌فرماید:

«لولاک لاما خلقت الْأَفْلَاك ؛ اگر تو نبودی افلاک را نمی‌آفریدم». (۲)

با محمد بود عشق پاک، جفت
بهر عشق او خدا «لولاک» گفت
گر نبودی بهر عشق پاک را
کسی وجودی دادمی افلاک را
من بدان افراشتیم چرخ سنی^(۳)
و در حدیثی دیگر، پیامبر این سخن قدسی را از شب معراج یادآور می‌شود که :

ـ فلولاکم ما خلقت الدنيا و الآخرة و لا الجنة و لا النار ؛ اگر (تو و ایمهی اطهار)
نبودید، هرگز دنیا و آخرت و همچنین بپشت و دوزخ را نمی‌آفریدم». (۴)

حضرت محمد ﷺ در این باره با وصی خود چنین می‌فرماید:

ـ یا علی ! اگر ما نبودیم، خدا نه آدم و حوارا خلق می‌کرد و نه بپشت و دوزخ و نه
آسمان و زمین را». (۵)

این سخن منسوب به شیخ طوسی، ترجمان شایسته‌ی کلام فوق است؛ او درباره‌ی

۱. مجموعه آثار، شهید مرتضی مطهری، ج ۲، ص ۴۳ - ۴۶.

۲. تأویل الآیات الظاهرة، ص : ۴۳۱.

۳. مولوی.

۴. بحار الأنوار، مجلسی، ج ۳۶، ص ۳۰۳.

۵- عيون اخبار الرضا ۷، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۲۶۳.

حضرت ولی عصر (ارواحنا فداء) چنین بیان می‌دارد:

«بِيَمِنِهِ رُزْقُ الْوَرَى وَ يُوجُودُهُ ثَبَتُ الْأَرْضُ وَ السَّمَاءُ؛ بِهِ بُرْكَتْ وَجُودُ

امام عصر طالب جهانیان روزی می‌خورند و به وجود آن حضرت آسمان و زمین

(۱).
برجاست».

فراغ دیده‌ی تو، آیت شکوفایی است نگاه لطف تو ای گل! بهار زیبایی است

مگر به خواب گل از گلشنم نصیب آید خیال وصل، چه شورآفرین و رویایی است

(۲). بیا! بیا! که طلوعت، غروب نومیدنی است بیا! بیا! که حضورت، بهشت زیبایی است

دوستی، محبت، پیروی و در یک کلام «ولایت»، معنای حقیقی یک حیات زیبا است که

در صورت فقدان این گوهر، زندگی سخت و بی روح گریبان‌گیر آدمی شده، مصدق آیه‌ی

ذیل خواهد گردید:

«وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَئِلاًّ وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَىٰ؛ وَ هُر-

کس از یاد من دل بگرداند، در حقیقت، زندگی تنگ (و سختی) خواهد داشت، و

(۳). روز رستاخیز او را نایبنا محسور می‌کنیم».

ابن عباس در تفسیر آیه‌ی فوق معتقد است که مراد از ذکر، ولایت

علی بن ابی طالب طالب است (۴)، که با دوری از آن حیات سخت در انتظار انسان خواهد بود،

حیاتی که در دنیا کوری قلب را در پی داشته، و در آخرت به صورت کوری دیده جلوه گر

است. (۵).

با درنگ در سیره‌ی یاران پیشوایان معصوم، به خوبی می‌توان رمز و راز زندگی بهتر را

جست‌وجو کرد، بخصوص زندگی آن گروه از یارانی که بر پیوند و دوستی، راسخ‌تر و ثابت

قدم‌تر بوده‌اند. صعصعه بن صوحان، صحابی بنام علی بن ابی طالب طالب، به هنگام

۲- صایم کاشانی.

۱. توصیه‌ها، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، ص ۹۶.

۴. بخارا الانوار، مجلسی، ج ۳۵، ص ۴۰۳.

۳. سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۲۴.

۵. الکافی، کلینی، ج ۱، ص ۴۳۶.

خاکسپاری مولای متقيان، به اين نكته‌ی مهم اشاره می‌نماید:

«لقد كانت حياتك مفاتيح للخير و مغلق للشر وإن يومك هذا مفتاح كل شرّ و
مغلق كل خير ولو أنّ الناس قبلوا منك لا يكلوا من فوقهم ومن تحت أرجلكم
ولكنهم آثروا الدنيا على الآخرة توكلید خیرات بودی و در بدی ها را به روی
ما بستی. اما با شهادت تو درهای بدی به روی ما باز شد و درهای خیر بسته
گردید. اگر مردم، سخنان تو را می‌شنیدند خیرات و نعمت‌ها از آسمان و زمین بر
آنان روان می‌شد، ولی افسوس که دنیا را بآخرت ترجیح دادند». (۱)

به راستی باید زندگی را در آینه‌ی معصومان دید و بر محور راه و رسم ترسیمی ایشان،
گام نهاد تا از باران لطف آنان بهره جسته، زندگی زیبایی را برای این سرا بنانیم و در پرتو
آن، زیبایی حیات جاودان آن سرا را نیز تدارک بینیم؛ ان شاء الله.

۱. بحار الانوار، مجلسی، ج ۴۲، ص ۲۹۵ و ۲۹۶.

اشاره

دین اسلام، تنها به نیایش و ستایش خداوند نپرداخته، بلکه برای شئون فردی و اجتماعی انسان، دستورهای جامع و مقررات مخصوصی وضع نموده است. اسلام، دینی است که جهان آفرینش را به نحو حیرت آوری بررسی نموده و چنین دینی جنبه‌ی تشریفاتی نخواهد داشت. در این نوشه تلاش شده است که دین از نگاه قرآن تعریف شود و نمونه‌هایی از فواید و کارکردهای دین مورد بررسی قرار گیرد.

دین در قرآن

در اصطلاح قرآن کریم، دین همان روش زندگی است که انسان‌ها را گریزی از آن نیست. به عبارت دیگر، دین میان زندگی و پرستش ارتباط و پیوند برقرار می‌کند، چیزی که قوانین اجتماعی از آن به دور نمد. دین از ناحیه‌ی خداوند وضع شده و قوانین بشری، مولود فکر مخلوق است. برخی از آیات قرآن درباره‌ی دین را مرور می‌کنیم:

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْأَيْسَلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًّا بَيْنَهُمْ»^۱ دینی که همه پیامبران مردم را بدان دعوت کرده‌اند، اسلام است (خدا پرستی و تسليم در برابر دستورات الهی). این که ادیان مختلف

۱. در تهیی این نوشه از آموزش دین، علامه طباطبائی و کلام جدید، حجۃ‌الاسلام خسرویناہ استفاده شده است.

پیدا شد، اشخاص به واسطه‌ی تعصب و دشمنی، زیر بار حق نرفتند و هر یک، راهی را در پیش گرفتند.^(۱)

«وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُفْلِتَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ؛ هر که جز دین اسلام دین دیگری را بخواهد، هرگز از وی پذیرفته نشود و در آخرت، اهل نجات نخواهد بود».^(۲)

این آیات، اشاره به این دارندکه اسلام، دین برگزیده، مورد توجه و تنها راه نجات است.

هنر دین

هنر دین در این است که در همه‌ی ابعاد فردی و اجتماعی، برای انسان، مسئولیت خدایی ایجاد کرده و شخص، در حرکات و سکنات، خود را مورد سؤال خداوند متعال می‌داند. خداوندی که با قدرت و علم خود از هر جهت بر انسان احاطه دارد و از درون او آگاه است و می‌تواند برای بشر آیین و دین وضع کند. ایمان به احاطه‌ی خداوند بر بشر، نوعی نگهبان درونی برای انسان دین دار ایجاد کرده است که قوانین بشری را چنین مزیتی نیست.

انسان برای سعادت خود به دنبال تکیه گاهی است که منهدم و نابود نشود و این همان خواسته‌ی دین است که خدای متعال، هرگز مغلوب و مقهور نمی‌شود و عذر و قصور بر روی راهی ندارد و بهترین و بالاترین ملجأ و پناه گاه است. در حقیقت این خواسته‌ی غریزی کمک می‌کند که اصول دین اثبات گردد.

دین و اجتماع

انسان برای تأمین سعادت خود، نیازمند یاری هم نوعان است تا با کمک به یکدیگر، از

محصول و اندوخته‌ی هم سهم بر دارند. آمیختگی فعالیت‌ها، موجب می‌شود که نحوه‌ی استفاده از محصولات، با نظم و قوانین خاص باشد که از هرج و مرچ جلوگیری کند. بدین لحاظ است که در جوامع بشری، قوانین و مقررات وضع می‌گردد. آزاد بودن انسان نیز عاملی است که از هرگونه محدودیتی گریزان باشد و لذا قوانین اجتماعی تا اندازه‌ای او را محدود خواهد ساخت. آنچه در این میان رخ می‌دهد این است که مقداری از آزادی خویش را در برابر قوانین از دست بدهد. آخرین روش اجتماعی، گماردن محافظ بر اجرای قوانین است که در عین حال همه روزه شاهد هزاران تخلف هستیم. در اینجا است که دین، علاوه بر قوانین بشری، دو عامل مهم دیگر را نیز همراه دارد:

(الف) زندگی ما محدود در این دنیا نخواهد بود و راه سعادت، پیروی از مقررات خداوند است که سعادت ابدی را در پی دارد.

(ب) انجام دستورات دینی که اطاعت از پروردگار است، گرچه از نظر بندگی، استحقاق اجر و مزد ندارد ولی معامله‌ای است که به اختیار خود انجام می‌دهد (مقداری از آزادی خود را از دست داده) و از خداوند انتظار پاداش دارد (سودی که گاهی چندین برابر کار انجام شده است).

آثار و فواید دین

گروهی از اندیشمندان، کارکردهای دین را در امور فردی و اخروی منحصر کرده‌اند و عده‌ای دیگر، آن را به امور اجتماعی سرایت داده‌اند. حق این است که دین در موارد متعدد و گوناگونی خود را نشان داده است:

۱ - پاسخ‌گوی تنها‌یی‌ها

تنها‌یی را به پنج حالت می‌توان ترسیم کرد:

(الف) تنها‌یی فیزیکی: نظیر این‌که انسان به اقتضای زمان و مکان، تنها باشد که این حالت برای عده‌ای خواهی‌ند و برای برخی دیگر ملال آور است.

- ب) تنهایی اخلاقی یا تنهایی در معاشرت: این تنهایی هنگامی پدید می‌آید که شخص از دیگران فاصله گرفته و یا مطرود واقع شده است؛ مثل حضور افراد مسن در بین جوانان.
- ج) تنهایی روحی: نوعی تنهایی که احساس شود دیگران او را درک نمی‌کنند که عرف از این‌گونه‌اند.
- د) تنهایی عاطفی: گونه‌ای از تنهایی که شخص، گمان می‌کند دیگران او را خالصانه دوست ندارند و هر چه دوستی از دیگران ملاحظه می‌کند به حساب رفع حاجت آنان می‌گذارد و همه را اهل تجارت می‌داند.
- ه) تنهایی مصیبی: این تنهایی که زاییده مصایب است در شخص حالتی پدید می‌آورد که همه کائنات را در حل مشکلات پدید آمده ناتوان می‌بیند.
- نهایی در دو نوع اخیر، آفاتی را نیز در پی دارد که یک نمونه‌ی آن چنین است:
- بر اساس گزارش مؤسسه نظرسنجی آمریکا، ۷.۵٪ از مردم این کشور، خود را تنها و افسرده می‌دانند. ادیان بویژه اسلام، با اعتراف به قدرت، علم، خیرخواهی، به هر گونه تنهایی، پاسخ داده و آفات آن را زایل ساخته است. راز و نیاز، مناجات و نجوا با خداوندی که از درون ما با خبر است، نیاز ما را می‌داند، نجات بخش است و تحمل رنج را آسان می‌سازد.

۲ - کاهش دهنده‌ی ترس از مرگ

- مرگ و یاد آن، انسان را دچار ترس و در نتیجه به وادی بحران می‌کشاند. تعاریف و رویکردهای دین از مرگ، دغدغه‌ها را برطرف می‌سازد:
- الف) مرگ انتقال از این عالم است به عالمی دیگر؛
- ب) حیات اخروی، ضامن عدالت است و فاقد هر گونه ظلم؛
- ج) برای اتصال به بی‌نهایت، مرگ دغدغه‌ی کوچکی است. شخص عارف می‌داند که: اولاً موجود کامل وجود دارد، ثانیاً راهی برای رسیدن و تقرب هست، ثالثاً مسیر رسیدن طولانی است. رابعاً اطاعت، شرط تقرب است و خامساً رابطه‌ی انسان با خدا، رابطه‌ی عبد

و مولاست.

د) دستورات دینی نوعی رضایت درونی به انسان می‌بخشد که احساس گناه کمتر، با کاهش ترس از مرگ همراه است.

ه) دنیا مقدمه‌ی آخرت است:

«أَفَخَسِبْتُمْ أَنَّا خَلَقْنَاكُمْ عَبْنًا وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ»^(۱)

۳ - کاهش دهنده‌ی رنج و سختی

دین، رنج‌های موجود در این دنیا را کاهش داده است.
اولاً: بسیاری از رنج‌ها به خاطر بی توجهی و شتاب زدگی، زاییده‌ی دست بشر است که

قابل پیش‌گیری است؛

ثانیاً: برخی از رنج‌ها مثل پیری، اقتضای ذاتی این جهان هستند؛

ثالثاً: برخی رنج‌ها، برای آزمایش است و تقویت انسان‌ها را در پی دارد؛

رابعاً: رنج‌های طبیعی برای همه یکسان است؛

خامساً: آموزه‌های دینی با پذیرش پاداش‌های دنیوی و اخروی، رنج‌ها را پاسخ می‌دهند؛

سادساً: غایت طلبی انسان‌ها، سرگشتنگی را برای آنها پدید می‌آورد که اعراض از آن، رنج را خواهد زدود. در این زمینه آیات:

«عَسَى أَنْ تَكْرُهُوا شَيْنًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ»^(۲)، «وَ لَنْبَلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنِ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنفُسِ وَ الْثَمَرَاتِ وَ بَشَرُ الصَابِرِينَ»^(۳) و «فَإِنَّ مَعَ الْعُشْرِ يُسْرًا»^(۴)،
ما را کمک می‌کند.

۱. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۱۵.

۲. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۱۶.

۳. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۵.

۴- معنا بخش به زندگی آدمی

برای این که از حیات خود بهره‌مند شویم، راهی جز از طریق پاسخ دادن به پرسش‌های اساسی در باره‌ی فلسفه‌ی زیستن، یعنی از کجا آمدی‌ام؟ در کجا هستم؟ و به کجا می‌روم؟ نیست. زندگی در دو حال، معنادار می‌شود: نخست آن که شخص، یک سلسله اصول و معارفی را بپذیرد که زندگی را هدف‌مند سازد؛

دوم آن که با آموزه‌هایی چند، رنج را تحمل‌پذیر و نامحسوس کند. به عبارت دیگر، زندگی با عشق، معنادار می‌گردد.

تمام فیلسوفان الهی با اعتقاد به خدا، عناصرِ ترس، دلهره و اضطراب را برای خود حل کرده‌اند؛ ولی فیلسوفان الحادی، هم چون آلبر کامو، از درمان این بحران‌ها اظهار عجز می‌نمایند.

۵- تخفیف دهنده‌ی تنافع و تعارض آدمیان

زندگی دنیوی همراه با چالش‌هایی رنج آور است و تنها امور معنوی‌اند که در کم کردن تعداد نزاع‌ها و تخفیف رنج‌های چالش‌ها توفیق دارند. به قول «یاسپرس» گناه موجب کشمکش است و دین با نهی از گناه، این نزاع‌ها را کاهش می‌دهد.

۶- کنترل افراد جامعه

افراد جامعه و حکومت با دو روش، کنترل و نظارت می‌شوند:

نخست، نظارت بیرونی از طریق احکام جزایی؛

دوم، نظارت درونی از طریق باورهای اعتقادی.

آیات عذاب و رحمت الهی نیز مؤید این کارکرد مهم دین‌اند.^(۱)

۱. سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۶؛ سوره‌ی مرسلات، آیه‌ی ۷

۷- تقدیم منافع مهمتر دیگران بر منافع شخصی

باورهای دینی، منشاً پیدایش انگیزه‌های عالی و در نتیجه فعلیت بخشیدن به اتفاق، شهادت طلبی، ایشار و جان بازی است.^(۱)

۸- جلوگیری از بحران روانی

ایمان به خداوندی عالم، قادر، حکیم و رحیم، انسان را وادر به انجام وظایفی می‌کند که برای او مقرر شده است و با انجام وظایف بندگی، می‌داند که خداوند - به عنایت حکمت و رحمت - او را به آن چه خیر و سعادت اوست، واصل می‌گرداند.

۹- همبستگی اجتماعی و کنترل رفتار اجتماعی انسان‌ها

دین با تبیین حیات دنیوی و مقدمه خواندن آن برای زندگی اخروی و نیز دعوت به گرایش‌های معنوی و تربیت ویژه‌ی اخلاقی، این وحدت و انسجام و همبستگی را فراهم می‌آورد. هم چنان که اوئین ارمغانی که دین اسلام به ایران داد، تبدیل افکار و عقاید مذهبی متشتت به عقیده‌ی واحد بود.^(۲) قرآن برای تداوم همیشگی رفع اختلاف، دور نگه داشتن جامعه از اختلاف،^(۳) پیروی از صراط مستقیم،^(۴) تمسک به حبل الله،^(۵) پذیرفتن داوری دین^(۶) و توجه به شعایر الهی^(۷) را پیشنهاد می‌دهد.

۱۰- اعتراض به وضع موجود و دعوت به وضع مطلوب

جنبهای اجتماعی احکام عبادی و معاملاتی اسلام از قبیل: تقدم حق جامعه بر

۱. سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۷؛ سوره‌ی انسان، آیات ۷ و ۱۰.

۲. خدمات متقابل اسلام و ایران، مرتضی مطهری، ج ۱، ص ۳۵۳ و ۳۵۴؛ سوره‌ی آل عمران، آیات ۱۰۳ و ۱۰۵؛ سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۱۳؛ سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۳؛ سوره‌ی انعام، آیات ۱۵۲ و ۱۵۳؛ سوره‌ی مائدہ، آیه‌ی ۲.

۳. سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۴۶.

۴. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۵۳.

۵. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۰۳.

۶. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۶۵.

۷. سوره‌ی مائدہ، آیه‌ی ۹۷.

فرد^(۱)، مصلحت عمومی بر مصلحت فردی، تشویق به ایشاره^(۲)، تعاون و همکاری^(۳) توجه به اموال عمومی (مانند زکات، خمس، غایم جنگی، خراج، جزیه و...) و امنیت اجتماعی^(۴) بر توجه دین اسلام نسبت به جامعه دلالت دارد؛ که خواهان جامعه‌ی مطلوب است.

۱۱- رهایی انسان از اسارت‌های ظاهری و باطنی

خداوند سبحان در قرآن کریم می‌فرماید:

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ الْبَيْنَ الْأُمَّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التُّورِيهِ وَالْإِنجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْتَّغْرِيفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيَحِلُّ لَهُمُ الطَّيَّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضْعُعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آتَوْا إِلَيْهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا التُّورَ الذِي أُنْزَلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ؛ همان کسانی که آن رسول و پیامبر ناخوانده درس را که وصف وی رانزد خویش در تورات و انجیل نوشته می‌یابند پیروی کنند، پیغمبری که به معروفشان و می‌دارد و از منکر بازشان می‌دارد و چیزهای پاکیزه را حلالشان می‌کند و پلیدی‌ها را حرامشان می‌کند، تکلیف گرانشان را با قیدهایی که بر آن‌ها بوده است بر می‌دارد، کسانی که بدرو ایمان آورده و گرامیش داشته و یاریش کرده‌اند و نوری را که به وی نازل شده پیروی کرده‌اند آن‌ها رستگارانند». ^(۵)

۱۲- تمدن و فرهنگ انسانی

علامه‌ی طباطبایی می‌نویسد:

«خلاصه‌های نیکوی موجود در انسان‌های امروزی، هر چند اندک باشد، ناشی

از تعلیمات دینی است». ^(۶)

۱. مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی، مرتضی مطهری، ص ۲۲۵.

۲. سوره‌ی انسان، آیات ۸ و ۹ سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۹. ۳. سوره‌ی مائدہ، آیه‌ی ۲.

۴. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۲۶ و سوره‌ی نور، آیه‌ی ۵۵. ۵. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۵۷.

۶. السیزان، طباطبایی، ج ۱۲، ص ۱۵۱.

۱۳- زدودن عقاید باطل و خرافی از جوامع انسانی

تقلیدهای کورکرانه از باورهای باطل گذشتگان (مانند ماده پنداشتن فرشتگان، نگرش منفی به زن، فرزند کشی، تکاثر اموال، تفاخر و دهها مورد دیگر) تنها به دست دین، زدوده شده است.

۱۴- پشتیبانی از اخلاق

انسان در بخش مهمی از مصادیق حسن و قبح، به شریعت و دین محتاج است؛ علاوه بر این که در مدرکات عقل نیز احکام اخلاقی دین، نقش تقویت کننده‌ای را ایفا می‌کند.

۱۵- ارایه‌ی راه حل مناسب برای امور جبران ناپذیر

دین، احکام امور تجربه‌ناپذیر و یا تجربه‌پذیر و جبران‌ناپذیر را برای انسان‌ها بیان می‌کند. اگر بشر بخواهد دست به تجربه بزند، بعد از کشف ضرر جبران‌ناپذیر آن، تو ان رفع آن را ندارد. مانند ضررهای ناشی از آزادی‌های جنسی، مواد الکلی و مخدر.

۱۶- توجه به سیر و سلوک عرفانی

ارتباط انسان با خدا و کیفیت سخن گفتن با او، یکی از مهم‌ترین نیازهای معنوی انسان است که توسط دین تبیین می‌گردد. عارفانی همچون «زید بن حارثة» در صدر اسلام که به مقام رؤیت شهودی حق رسیدند، به جهت درس آموزی از مکتب پیامبر بود.

گفت پیغمبر صباخی زید را:

گفت: عَبْدًا مُؤْمِنًا. باز اوش گفت:

شب نختستم ز عشق و سوزها

این مقام، او را به جایی رساند که گفت: بهشتی‌ها را می‌بینم که یک دیگر را زیارت می‌کنند و ستیز و عناد جهنمیان را نیز می‌بینم.

۱. مثنوی معنوی، مولوی، دفتر اول، بیت ۳۵۰۰ به بعد.

جوان و فرهنگ تشیع

حجۃ‌الاسلام عباس فرازی

اشاره:

پیروان اهل بیت علیہما السلام را شیعه می‌گویند و در نزد شیعیان، ولایت اهل بیت علیہما السلام از بزرگ‌ترین نعمت‌های الهی است که خداوند به آنان عنایت کرده است.

در این نوشتار، نکاتی چند درباره‌ی تشیع و فرهنگ آن، مراتب و اوصاف شیعیان و انتظارات ایمه‌ی معصومین علیہما السلام از آنان بر شمرده شده است.

معانی واژه‌ها

شیعه در لغت به معنای پیروی کردن است و مفهوم دقیق‌تر آن را چنین گفته‌اند:

«الشیعۃ؛ الاتّباعُ وَ الْاِنْصَار؛ پیروی کردن همراه با یاری و نصرت».

امام حسن مجتبی علیہما السلام در کلامی می‌فرماید:

«مَنْ اتَّبَعَ عَلَيْأَ فَهُوَ الشِّعِیْعِیْ حَقّاً؛ هر کس پیرو علی علیہما السلام باشد، شیعه‌ی حقیقی

(۱).
است».

فرهنگ نیز عبارت است از: «مجموعه‌ای از دانش‌ها، بینش‌ها، منش‌ها و ارزش‌های جامعه». شکل گرفتن فرهنگ به این گونه است که به تدریج در حیات جامعه پدید می‌آید و قوام پیدا می‌کند. نخستین منبع مؤثر در شکل‌گیری فرهنگ، بنیان گذاران و رهبران

۱. المحجة البيضاء، فيض کاشانی، ج ۶، ص ۲۲۶.

شاخص جامعه هستند و بر این اساس، در می‌یابیم که فرهنگ تشیع، برگرفته از سیره‌ی عملی امامان معصوم علیهم السلام و یاران دلباخته‌ی آنان است.

سیمای جوان شیعه

اکنون سیمای (کردار و رفتار) جوان شیعه در گفتار گهریار ایمه‌ی معصومین علیهم السلام را بررسی می‌نماییم.

۱- پیرو ایمه علیهم السلام: امام صادق علیهم السلام فرمود:

«إِنَّمَا شَيَعْتُنَا مَنْ شَيَعَنَا وَأَتَبَعَ آثَارَنَا وَاقْتَدَى بِأَعْمَالِنَا؛ شَيَعَهُ مَا كَسِيَّ اسْتَكَهُ دَرَ آثارُ وَاعْمَالٍ، از ما پیروی می‌کند». (۱)

۲- عفیف: امام صادق علیهم السلام می‌فرماید:

«فَإِنَّمَا شِيَعَةُ عَلَيٍّ مَنْ عَفَّ بَطْنَهُ وَفَرَجَهُ؛ شَيَعَهُ عَلَى عَلَيِّهِ كَسِيَّ اسْتَكَهُ دَرَ اعْمَارٍ وَغَرَائِيزِ جَنْسِيٍّ، رِعَايَتْ عَفَافَ كَنَدَ».

۳- عاقل، دارای فهم و شعور، فقیه در احکام دینی، حلیم در بر خورد با مردم، راستگو، مدارا کننده با مردم، وفا کننده‌ی به عهد و...

امام صادق علیهم السلام در این خصوص فرمود:

«إِنَّا لَنَحْبُّ مِنْ شَيَعْتُنَا مَنْ كَانَ عَاقِلًا، فَهِمَا، فَقِبِهَا، حَلِيمًا، مُدَارِيًّا، صَبُورًا، صَدُوقًا، وَفِيًّا...؛ مَا از میان شیعیان‌مان، کسی را دوست داریم که عاقل باشد و...» (۲)

۴- مطیع امر خدا و عامل به دستوراتش: امیر المؤمنین علیهم السلام پس از یاد آوری برخی شیعیان توسط یکی از اصحاب، ابتدا به یاد آنان اشک ریخت و آن گاه فرمود:

«يَا نُوفَ شَيَعْتِي وَاللهُ الْحُكَمَاءُ الْعُلَمَاءُ بِاللهِ وَدِينِهِ، الْعَالَمُونَ بِطَاعَتِهِ وَأَمْرِهِ؛

۱. سفینه البحار، شیخ عباس قمی، ج ۱، ص ۷۲۹. ۲. امالی، شیخ مفید، ص ۱۹۲.

شیعه‌ی من، حکیم، عالم به خدا و عامل به اوامر او هستند».^(۱)

۵- بصیر در ظاهر و باطن: شیعیان بصیرتی دارند که سایر خلائق از آن محروم‌ند. امام

صادق علیه السلام در بیانی می‌فرماید:

«إِنَّمَا شَيَعْتُنَا أَصْحَابُ أَرْبِعَةِ الْأَعْيُنِ، عَيْنٌ فِي الرَّأْسِ وَعَيْنٌ فِي الْقَلْبِ أَلَا وَالْخَلَائِقُ كُلُّهُمْ كَذَلِكَ أَلَا وَإِنَّ اللَّهَ فَتَحَ أَبْصَارَكُمْ وَأَغْسِنَ أَبْصَارَهُمْ؛ شَيَعْيَانْ دَارَى چَهَارَ چَشْمٍ هَسْتَنَدَ، دَوْ چَشْمٍ ظَاهِرٍ وَدَوْ چَشْمٍ بَاطِنٍ، هَمَهَى خَلَائِقَ اِينْ گُونَهِ اَنَّدَ ولَى خَدَاوَنَدَ، چَشْمٍ بَاطِنٍ شَيَعْيَانْ رَا بازَكَرَدَهَ وَچَشْمٍ سَايِرِينَ رَا کَورَ کَرَدَهَ اَسْتَ».^(۲)

۶- منتظر ظهور: جوان شیعه دائم در حال انتظار ظهور دولت کریمه‌ی اهل بیت علیهم السلام

است. امام صادق علیه السلام فرمود:

«أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ، إِنْتِظَارُ الْفَرَجِ؛ بِهُتْرِينَ كَارَهَا، اِنْتِظَارُ فَرَجٍ مَّا يَشَاءُ فَرَجُهُ بَارِزٌ تَرِينَ مَصْدَاقَشُ ظَهُورُ حَضْرَتِ ولَى عَصْرِ(عَجْ) اَسْت».

۷- خدا و رسول و مؤمنین را ناظر اعمالش می‌داند: قرآن کریم می‌فرماید:

«وَقُلْ أَعْمَلُوا فَسَيَرِي اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»^(۳)

۸- سر بلند در امتحان و آزمایش (حافظ اوقات نماز، حافظ و نگهبان اسرار اهل بیت علیهم السلام)

و شریک کننده‌ی سایر برادران دینی در اموالش: امام صادق علیه السلام فرمود:

«امْتَحِنُوا شَيَعْتَنَا عِنْدَ مَوَاقِيتِ الصَّلَاةِ كَيْفَ مَحَافِظُهُمْ عَلَيْهَا وَإِلَى أَسْرَارِنَا كَيْفَ حَفَظُهُمْ لَنَا عِنْدَ عَدُونَا وَإِلَى أَمْوَالِهِمْ كَيْفَ مُوَاسِاتُهُمْ لِإِخْوَانِهِمْ فِيهَا؟ شَيَعْيَانْ ما رَا بیازماید در هنگام نماز که چگونه بر اوقات نماز توجه دارند؟ و در نزد دشمن، چگونه راز و رمز ما را حفظ می‌کنند؟ و در تقسیم اموالشان با برادران دینی چگونه رعایت برابری را می‌نمایند؟»^(۴)

۱. سفينة البحار، شیخ عباس قمی، ج ۱، ص ۷۳۰. ۲. بحار الانوار، مجلسی، ج ۲۷، ص ۱۴۶.

۳. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۰۵. ۴. سفينة البحار، شیخ عباس قمی، ج ۱، ص ۷۳۰.

۹- آشکار بودن آثار بندگی از چهره‌های آنان: امام سجاد علیهم السلام فرمود:

«إِنَّمَا شَيْعَتُنَا يُعْرَفُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَ شَعْرَهُمْ؛ شَيْعَيْانَ مَا بِهِ عِبَادَتُهَا يَشَانُ وَ آثَارُ

عِبَادَتِ بَرَّ چَهْرَهَا يَشَانُ شَنَاطِهِ مَى شُونَدِ». (۱)

۱۰- زینت بخش نام و مرام ایمه علیهم السلام، خوش گفتار و حافظ بر زبان خود: امام صادق علیهم السلام

به شیعیان چنین سفارش می‌کنند:

«مَعَاشِرُ الشِّعِيَّةِ؛ كُوئُنُوا لَنَا رَيْنَا وَ لَا تَكُونُوا عَلَيْنَا شَيْنَا، قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنَا وَ

أَحْفَظُوا أَلْسِنَتَكُمْ وَ كُفُّوا عَنِ الْفُضُولِ؛ إِي شَيْعَيْانَ، هُمُوا رَهْ مَا يَهِي زَينَتْ مَا بَاشِيدَ

و زَمِينَه سَازَنَگَ مَا نَگَرَدِيدَ. بَا مَرْدَمَ بَهْ زَيَادَه گُوَيِّي (هَرَزَه گُوَيِّي) بِپَرَهِيزِيدَ» (۲)

آثار دنیوی اُنس با اهل بیت علیهم السلام

۱- شیعیان نور هستند: امام صادق علیهم السلام فرمود:

«أَنْتُمْ وَاللَّهُ نُورٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ؛ بَهْ خَدَا سُوْنَگَنَدَ، شَمَا (شیعیان) روْشَنَابِيَّ وَ

نُورِي هستید که در تاریکی‌های زمین می‌درخشدید». (۳)

۲- شیعیان، آل محمد علیهم السلام هستند: امام صادق علیهم السلام خطاب به شیعیان می‌فرماید:

«أَنْتُمْ آلُ مُحَمَّدٍ، أَنْتُمْ آلُ مُحَمَّدٍ؛ شَمَا آلُ مُحَمَّدٍ هَسْتَدِيدَ». (۴)

۳- مورد توجه ایمه علیهم السلام قرار دارند: شیخ مفید نقل می‌کند که امام زمان (عج) در توقيع

شریف می‌فرماید:

«اَنَا غَيْرُ مُهْمِلِيَّنَ لِرِعَايَتِكُمْ وَ لَا نَاسِيَنَ لِذِكْرِكُمْ؛ مَا درِبَارِهِي شَمَا (شیعیان)،

اهْمَالِ نَمِيَّ كَنِيمَ وَ شَمَا رَا ازْ خَاطِرَه وَ يَادِ نَمِيَّ بَرِيمَ». (۵)

۱. بحار الانوار، مجلسی، ج ۴۷، ص ۱۸۳.

۲. سفينة البحار، شیخ عباس قمی،

۳. سفينة البحار، شیخ عباس قمی، ج ۱، ص ۷۳۲.

۴. امالی، مفید، ص ۱۱۵.

۵. امالی، مفید، مقدمه.

در جای دیگر امام صادق علیه السلام، توجه به شیعیان را واجب تراز توجه شیعیان به ایمه علیهم السلام

قلمداد می‌نماید:

«حقوق شیعتنا علینا اوجب علینا مِنْ حُقُوقِنَا عَلَيْهِم». (۱)

آثار اخروی انس با اهل بیت علیهم السلام

۱- پوشیدگان در قیامت: رسول مکرم اسلام علیه السلام فرمود:

«يُحَشِّرُ النَّاسُ كُلَّهُمْ يوْمَ الْقِيَامَةِ حَفَّةً عَرَاهُ الْأَشْيَعَةُ عَلَيْهِمْ»؛ همهی مردم در روز

قیامت عریان محشور می‌شوند مگر شیعیان علی (۲)

۲- شرکای کوثر: ابن عباس می‌گوید:

هنگامی که سوره‌ی کوثر بر پیامبر اکرم علیه السلام نازل شده، علی علیه السلام سؤال کرد: ای رسول

خدا! کوثر چیست؟ پیامبر اکرم علیه السلام فرمود: کوثر نهری است در بهشت، با ویژگی‌های متعدد

که از زیر عرش الهی جریان پیدا می‌کند آب آن از شیر سفیدتر و از عسل گواراتر و... است

آن گاه دست خود را بر بازوی علی علیه السلام نهاد و فرمود:

«يا على، انّ هذا النهر لى ولك ولمحبيك من بعدى؛ على جان؛ اين نهر برای

من، تو و دوست داران تو است» (۳)

۴- پیشی گیرندگان: ابن عباس می‌گوید: از رسول خدا علیه السلام درباره‌ی آیه‌ی «وَالسَّابِقُونَ

السَّابِقُونَ، أُولَئِكَ الْمُقْرَبُونَ، فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ» سؤال کردم که چه کسانی منظور آیه است؟

حضرت فرمود: برادرم جبریل به من گفت:

«ذاك على و شيعته؛ آنان على علیهم السلام و شیعیان او هستند». (۴)

اینک نمونه‌ای از این آثار را می‌خوانیم: شهید مطهری در روز شهادتش به همسرش

چنین می‌گوید:

۱. سفينة البحار، شیخ عباس قمی، ج ۱، ص ۷۳۲. ۲. سفينة البحار، ج ۱، ص ۷۳۳.

۳. امالی، شیخ مفید، ص ۲۹۴. ۴. امالی، شیخ مفید، ص ۲۹۸.

«دیشب در خواب، پیامبر اسلام ﷺ را دیدم که به خوابم آمدند و لب‌های مرا بوسیدند که هنوز هم گرمی لب‌های حضرت را احساس می‌کنم».

یادآوری یک وظیفه

گرچه شیعه بودن و ماندن، سخت و ممکن است ولی شرط دارد. شرط آن رعایت تقوا و کسب صفات ذکر شده است. در روایتی می‌خوانیم که امام صادق علیه السلام فرمود: به همراه پدرم - بین قبر و منبر پیامبر - به جمعی از شیعیان برخوردم. پدرم سلام کرد و فرمود:

«آنی و الله لأحبُّ رياحكم و ارواحكم فأعينوني بورع و اجتهاد و اعلموا أنَّ
ولايتنا لا تناال الا بالورع والاجتهاد. مَنْ أئْتُمْ مِنْكُمْ بِاِمَامٍ فَلِيَعْمَلْ بِعَمَلهِ؛ بِهِ خَدَا
سوگند که بوی شما و روح شما را دوست دارم. با تقوا و تلاشتان به یاری ما
بیایید. بدانید که ولايت ما تنها از راه تقوا و تلاش به دست خواهد آمد. آن کس از
شما که به امامی اقتدار می‌کند، باید مانند او عمل نماید».^(۱)

شیعه یعنی جلوه‌ی نور خدا	شیعه یعنی با خدا ذکر خدا
ابن بوطالب علی مرتضی	شیعه یعنی پیرو مولای ما
در ره او با دل و بی سرشدن	شیعه یعنی مالک اشتراشدن
در ره حق تیز بین چون ذوالفقار	شیعه در ادیان بود همچون بهار
یاعلیٰ یاعلیٰ یاعلیٰ	شیعه ذکرشن دمدم باشد علی
لاف در اینجا مزن رسوا شوی	با صداقت باش یار ما شوی

۱. سفينة البحار، شیخ عباس قمی، ج ۱، ص ۷۲۹

تقلید چرا و چگونه؟

حسن ابراهیم زاده

اشاره

بشر، نیازمند قانون است و انسان، بدون پای بندی و پذیرفتن قانونی مدون و پذیرفته شده از سوی جامعه، قادر به زندگی اجتماعی نخواهد بود.
پیامد زندگی بدون قانون، حاکمیت هرج و مرج است. از این‌رو بشر برای زیستن در سایه‌ی امنیت، آرامش و نظم، ناگزیر به پذیرش قانون است.
قوانين به دو دسته تقسیم می‌شوند:

نخست، قوانینی که با ایجاد نظم و جلوگیری از هرج و مرج تنها تأمین کننده‌ی زندگی دنیوی بشر هستند.

و قوانینی که با ایجاد نظم و انضباط و جلوگیری از هرج و مرج، تأمین کننده‌ی هم نیازهای دنیوی و هم نیازهای اخروی هستند.

بی‌شك، فطرت و عقل بشر حکم می‌کند که انسان، دسته‌ی دوم قوانین را برنامه‌ی زندگی خود قرار دهد، قوانینی که سعادت دنیا و آخرت بشر را تضمین می‌کند.
تدوین کنندگان قوانین دسته‌ی نخست، بشر هستند و تدوین کننده‌ی دسته‌ی دوم- که «قوانين کامل» نامیده می‌شوند - ذات اقدس خداوند سبحان است که این قوانین به فراخور اندیشه‌ی بشری، توسط پیامبران الهی به صورت شریعت‌های گوناگون بر مردم نازل شده است.

خداآوند سبحان در قرآن کریم می‌فرماید:

« وَلَكُلٌّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَا جَاءَ، مَا بَرَى هُرَكَدَام از شما آیین و طریقه‌ای روشن قرار دادیم». ^(۱)

از میان قوانین تدوین شده، این تنها «قانون الهی اسلام» است که برای همیشه‌ی بشریت تدوین و توسط جبریل امین به حضرت محمد ﷺ نازل شده است.

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

« هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا وَ لَوْكَرَهُ الْمُشْرِكُونَ، او کسی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فروستاده تا آن را برابر همه‌ی آیین‌ها غالب گرداند، هر چند مشرکان کراحت داشته باشند». ^(۲)

دسته بندی قوانین

قوانين و برنامه‌های اسلام را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

الف) مسایل اعتقادی؛

ب) مسایل عملی؛

ج) مسایل اخلاقی.

مسایل اعتقادی یا همان «اصول دین»، برنامه‌هایی است که هر فرد، باید خود در خصوص آن‌ها به یقین برسد. این مسایل چون توحید، نبوت، معاد و... نیازی به تقلید ندارد. مسایل و برنامه‌ها عملی یا همان «فروع دین» مجموعه‌ی بایدها و نبایدها در زندگی یک مسلمان مثل نماز، روزه، زکات و... می‌باشد. هر فرد مسلمان در خصوص این اعمال یا باید خود، تکلیف خویش را تشخیص دهد و بدان عمل کند و یا این‌که از کسی که قدرت تشخیص تکلیف را پیدا نموده، تقلید کند.

مسایل اخلاقی نیز آن دسته از دستورالعمل‌هایی است که فرد را از صفات ناپسندی

۲. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۳۳.

۱. سوره‌ی مائدہ، آیه‌ی ۴۸.

چون بخل، حسد، حرص و... باز داشته و وی را در تقویت صفات پسندیده و نیکو چون سخاوت، عدالت و... ترغیب می‌سازد.

از میان این سه دسته، دسته‌ی دوم که مجموعه‌ی بایدها و نبایدها است «فقه» و فردی که بر این علم، تسلط کامل دارد «فقیه» نامیده می‌شود.

اجتهاد در فقه

با استقرار حکومت اسلامی در مدینه و ضرورت آموختن قرآن و احادیث و تسلط بر علوم اسلامی از سوی برخی از مسلمین در راستای تبلیغ و ترویج در اقصی نقاط سرزمین حجاز، نهاد مبلغان اسلامی که بعدها «نهاد روحانیت» نام گرفت از سوی پیامبر اکرم ﷺ بنیان نهاده شد. انگیزه‌ی شکل‌گیری این نهاد نیز، این آیه‌ی قرآن کریم بود:

«فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلٌّ فِرْقَةٌ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوْا فِي الدِّينِ وَ لُيَذِرُوْا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوْا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُوْنَ؛ چرا از هر گروهی، دسته‌ای به سفر نزولند تا دانش دین خویش را بیاموزند و چون بازگشتند، مردم خود را هشدار دهند، باشد که از زشتکاری حذر کنند». (۱)

از همان آغاز تبلیغ اسلام، پیامبر اکرم ﷺ به برخی که در مقام بالاتر علمی قرار داشتند اجازه‌ی فتوا دادن را صادر کرد. وقتی پیامبر ﷺ می‌خواست معاذ را به یمن بفرستد فرمود: «یا معاذ به چه حکم می‌کنی؟» پاسخداد: به کتاب خدا، فرمود: «اگر نیابی؟» پاسخداد: به سنت پیامبر. فرمود: «اگر نیافتنی؟» جوابداد: اجتهاد خویش را به کار می‌برم. آن‌گاه پیامبر ﷺ فرمود: «سپاس خدای را که فرستاده‌ی رسولش را موفق نمود به آنچه که او را خشنود می‌کند». (۲)

پیامبر اکرم ﷺ به افراد دیگری چون عبدالله بن مسعود نیز اجازه‌ی فتوا دادن صادر

۲. ادوار فقه، محمود شهابی، ج ۱، ص ۴۶.

۱. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۲۲.

کرد. حضرت علی علیہ السلام در نامه‌ی ۶۷ خود در خطاب به قشم بن عباس، فرماندار شهر مکه، وی را به نشستن در مسجد و فتوا دادن ترغیب می‌کند.^(۱)

ایمه‌ی اطهار علیہ السلام نیز یاران خود را به دادن فتوا ترغیب می‌ساختند تا جایی که امام صادق علیہ السلام به زراره می‌فرماید:

«اجلس فی المسجد المدینة علیہ السلام و أفت الناس فَإِنَّ أَحَبُّ أَن يُرَى فِي شِيعَتِي مِثْلُك؛ در مسجد مدینه بشیعین و برای مردم فتوا بده. به درستی که دوست دارم مانند تویی را در میان شیعیانم ببینم».^(۲)

در حقیقت می‌توان این حرکت پیامبر علیہ السلام و معصومین علیہ السلام را حرکتی برای بنیان‌گذاری مرجعیت و شناساندن این نهاد در مکتب اسلام، به شمار آورد.

آیا اسلام به پرسش‌گری و تقلید دعوت می‌کند؟

همزمان با دعوت پیامبر علیہ السلام و ایمه‌ی علیہ السلام از عالمان و فقهاء به نشستن بر کرسی فتوا، معصومین علیہ السلام مردم را نیز به پرسش‌گری و تقلید از این قشر جامعه فرا می‌خوانندند. این حرکت ریشه در این آیه‌ی قرآنی دارد:

«فَائْتُلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ؛ اگر نمی‌دانید از آگاهان بپرسید».^(۳)

امام حسن عسکری علیہ السلام که غیبت فرزندش امام مهدی علیہ السلام را در آینه‌ی علم امامت نظاره می‌کرد، زمینه را برای مرجعیت فقهاء مهیا می‌ساخت. حضرت در کلامی، شرایط فقیهی که باید از او تقلید و پرسش کرد را چنین بیان می‌فرماید:

«فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ، صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَى هَوَاءِ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهِ، فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقْلَدُوهُ وَ ذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْضُ فُقَهَاءِ الشِّيَعَةِ لَا كُلُّهُمْ، هر کس از فقهاء که بر نفس خویش حاکم باشد، بر دین خویش نگهبان باشد، با

۱. و اجلس لهم العصرَين فَأَفْتِ المستفتى...نهج البلاغه دشتی، ص ۶۰۸.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۳۵۸.

۳. انبیاء، ۷.

هوای نفس خویش مخالفت نماید، مطیع فرمان خدا باشد، بر عامه‌ی مردم است که از وی تقلید کند و این شرایط در بعضی از فقهیان شیعه است نه همگی آنان»^(۱).

امام عصر علیله در نامه‌ای، مردم را به تقلید و پرسش‌گری از روایان احادیث فرمی خواند و می‌فرماید:

«أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ، فَارْجِعُوهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتٌ عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ؛ در حوادث پیش آمده به روایان احادیث ما مراجعه کنید به درستی که آنان حجت من بر شما هستند و من نیز حجت خدا بر آنان». ^(۲)

آیا اصل بر اجتهاد است یا تقلید؟

عدم آشنایی برخی با مبانی اسلامی بخصوص «مفهوم مرجعیت» برخی را بر آن داشته است که گمان کنند، مکتب اسلام، مکتب تقلید است ولی اهتمام قرآن، پیامبر اکرم علیله و معصومین علیله به جایگاه علم، با چنین برداشتی از اسلام منافات دارد.

امام صادق علیله خطاب به ابی بن تغلب می‌فرماید:

«لَوْدِدْتُ أَنَّ أَصْحَابَيِ الْمَرْبُوتِ رَوَسَهُمْ بِالسِّيَاطِ حَتَّى يَتَفَهَّمُوا؛ هر آینه دوست دارم با تازیانه بر سر اصحابیم بزنم تا در دین، فقیه شوند». ^(۳)

پیامبر اکرم علیله و ایمه‌ی معصومین علیله دوست داشتند که همه‌ی شیعیان در دین، فقیه باشند؛ اما از آن جا که این مسئله برای همه مقدور نیست، «تقلید» را تجویز کردند.

چرا باید تقلید کرد؟

پاسخ به این سؤال را باید در ضرورت عقلی تقلید جست و جو کرد. انسان از یک سو

۲. کتاب الغيبة، شیخ طوسی، ص ۲۹۱

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۵

۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۱۷

موجودی اجتماعی است و به تنها یابی توان بر آورده کردن نیازهای زندگی خود را ندارد. از سوی دیگر، عمر انسان به اندازه‌ای نیست تا به تنها یابی بتواند به هر علم و حرفه‌ای تسلط کامل پیدا کند. از این‌رو مجبور است در هر علم و حرفه‌ای به متخصص آن رجوع کند. همین احساس نیاز به یکدیگر و تقلید از خبره‌ی هر فن، موجب ایجاد تمدن و تداوم آن است به طوری که می‌توان گفت بدون تقلید، هیچ تمدنی شکل نمی‌گیرد.

علم فقه از علومی است که هر فردی توان تسلط بر آن و گذراندن مراحل مقدماتی آن را ندارد. از این‌رو همان گونه که انسان در هر حرفه و علمی به خبره‌ی آن رجوع می‌کند، ناگزیز به پرسش و پذیرفتن نظر متخصص این علم که «فقیه» و «مرجع تقلید» نامیده می‌شود، می‌باشد.

از زاویه‌ای دیگر، بعد روان‌شناسخی تقلید در مسایل دینی، موجب «آرامش روحی» مکلف می‌شود. چرا که به دغدغه‌های مکلف در درست یا نادرست بودن اعمال، پایان می‌بخشد و به مقلد و مکلف، نوعی اطمینان و آرامش روحی می‌دهد.

در بُعد جامعه‌شناسخی، «تقلید» موجب هماهنگی اعمال در عبادات و مسایل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در جامعه می‌شود و جامعه را از تشتّت و دوگانگی اعمال و رفتار رهایی می‌بخشد.

آیا «تقلید» با «آزادی» در تضاد است؟

تقلید نه تنها با آزادی در تضاد نیست بلکه بر خواسته از آزادی است. در مکتب اسلام، انسان، آزاد است بین «اجتهاد و تقلید» یکی را انتخاب کند. از این‌رو پذیرش «تقلید» از سوی مکلف را می‌توان نخستین گام آزادی به شمار آورد.

گام دوم، آزادی مقلد در مقوله‌ی مرجعیت و تقلید، انتخاب آزادانه‌ی مقلد در انتخاب مرجع تقلید است. مقلد می‌تواند در بین مراجع تقلید واجد شرایط، یکی را آزادانه انتخاب کند. برای مقلد هیچ اجبار و محدودیتی در انتخاب مرجع نیست.

حتی زمانی که «مقلد»، فردی را به عنوان مرجع تقلید انتخاب می‌کند، آزاد است در برخی از فتواها چون «احتیاط‌ها» به مرجع تقلید دیگر رجوع کند.

گرچه «تقلید» یعنی زیستن در چهار چوبه‌ی قوانین الهی و همین پذیرش قانون الهی، محدودیت‌هایی را در زندگی هر فرد، ایجاد می‌کند ولی «تقلید» هیچگاه مانع استفاده‌ی مقلد از آزادی‌های مشروع در صحنه‌ی اجتماع نبوده و نیست.

چه زمانی باید تقلید کرد؟

زمان تقلید، همان سن تکلیف است که در رساله‌های عملیه، نشانه‌های آن ذکر شده است.

۱ - بر هر مکلفی که به درجه‌ی اجتهاد نرسیده و طریقه‌ی احتیاط را نمی‌داند، واجب است در احکام از مجتهد تقلید کند.^(۱)

۲ - تقلید در احکام، اختصاص به واجبات و محramات ندارد بلکه در مستحبات، مکروهات و مباحثات هم جاری است.^(۲)

شرایط مرجعیت چیست؟

هر فرد برای رسیدن به قله‌ی «اجتهاد»، باید راهی بس دشوار را بپیماید. علومی که هر مجتهد در ابتدای راه باید بیاموزد، به «مقدمات اجتهاد» شهرت دارد. این علوم عبارتند از: صرف، نحو، معانی، بیان، منطق، اصول فقه، رجال، درایه، علوم قرآن و نیز آشنا شدن با نظر بزرگان و بررسی فتوای اهل سنت و...

پس از گذراندن این علوم و مشاهده‌ی ملکه‌ی استنباط احکام، نوبت به رجوع به منابع استنباط فقه می‌رسد.

۱. تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۵.

۲. تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۵.

منابع استنباط فقه عبارت است از: «کتاب، سنت، عقل و اجماع». فردی که توان استنباط احکام شرع از این منابع چهارگانه را داشته باشد، «مجتهد» نامیده می‌شود. هر مجتهدی نمی‌تواند مرجع تقلید شود. بلکه اجتهاد، تنها یک شرط از شرایط مرجعیت است. شرایط مرجعیت در رساله‌های عملیه عبارت است از اجتهاد، عقل، بلوغ، عدالت، مرد بودن، زنده بودن، حلال زادگی، شیعه‌ی دوازده امامی و بنابر احتیاط واجب، اعلم بودن و حریص به دنیا نبودن.^(۱)

مرجع تقلید، وظایف سنگینی را در مسایل مختلف زندگی اجتماعی و سیاسی مردم بر عهده دارد، اما شاید سنگین‌ترین وظیفه، فتوا دادن در خصوص حدود و احکام الهی است. هیچ مرجع تقلیدی بدون تسلط کامل بر موضوعی خاص، مبادرت به دادن فتوا نمی‌کند چراکه وقتی خداوند سبحان، پیامبرش را در صورتِ دادن حکمی خلاف از سوی خود به شدت تهدید می‌کند، دیگر کسی جرأت فتوا دادن خلاف را نخواهد داشت. خداوند در قرآن کریم پیامبر اکرم ﷺ را چنین مورد خطاب قرار میدهد:

«لَوْ تَقُولَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخْذَنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَّعْنَا مِنْهُ الْوَتِينِ؛ أَكْرَمْنَاكُمْ وَأَنْتُمْ مَنْ كُنْتُمْ وَلَا يَرَى مَنْ كُنْتُمْ إِذَا قُطِعْتُمْ»^(۲).

جایگاه مقام مرجعیت کجاست؟

مرجعیت، نهادی در انحصار و اختیار طبقه‌ای خاص و یا خاندانی خاص نیست، بلکه جایگاهی است که هر کس از مردم که در مسیر «تفقه» و «تزریق» گام بردارد می‌تواند بر آن دست یازد.

مرجعیت، چون برخی از نظامهای جهانی، یک عنصر موروثی نیست که از پدر به پسر

۱. توضیح المسایل. م. ۲.

۲. سوره‌ی الحاقة، آیات ۴۴ - ۴۶.

منتقل شود. اگر در عصری پسری توانسته است به جای پدرسش به مقام مرجعیت برسد، تنها به خاطر تلاش خود او بوده است نه انتسابش به پدر.

«مرجعیت» نهادی است که از متن مردم برخواسته، به پشتونهای کمک‌های مردمی به حیات خود ادامه داده و ضمن سازماندهی امور معنوی و دینی مردم با سهم امام و کمک‌های مردمی به تأسیس مراکز علمی، فرهنگی، دارالایتام، بیمارستان و... گام برداشته است.

در خانه‌ی مراجع تقلید، در طول تاریخ به روی همه‌ی اقسام مختلف باز بوده و در ادوار مختلف، بخصوص عصر حاکمیت سلاطین جور، پناهگاه فقرا، محرومان و مظلومان بوده است.

«نهاد مرجعیت» در طول تاریخ، همواره دژ مستحکم در مقابل هجوم بیگانگان به شمار رفته و حرکت‌های استقلال طلبانه در برابر استعمارگران، از بیوت مراجع آغاز شده است. فتوای میرزا شیرازی در حرمت تباکو که ایران را از حلقه انگلیس بیرون کشید^(۱) و نقشه‌ی آن‌ها در تسلط بر ایران را، نقش برآب کرد. فتوای جهاد آیت الله میرزا محمد تقی شیرازی که به استقلال عراق و انقلاب آن در برابر سلطه‌ی انگلیس انجامید، فتوای جهاد سید محمد مجاهد که مردم را در برابر تجاوز روس به سرزمین ایران مجهز کرد، فتوای ملا علی کنی در لغو امتیاز استعماری رویتر و مقابله با جریان فراماسونری در ایران، فتوای آخوند خراسانی در اعلان مشروطیت و مبارزه با استبداد قاجار و صدها فتوای مراجع تقلید شیعه در استقلال فرهنگی، سیاسی، نظامی و اقتصادی

۱. انگلیس به بهانه‌ی حمایت از کمپانی هند شرقی در هندوستان، نیروهای خود را وارد این کشور کرد. این حرکت موجب شد تا این کشور، سال‌ها تحت استعمار انگلیس قرار گیرد. انگلیس با همین انگیزه و به عنوان حمایت از «قرارداد رژی» (قرارداد انحصار تباکو) در ایران، دویست هزار نیروی خود را وارد ایران کرد و به شهرک سازی و... پرداخت که با فتوای میرزا شیرازی در تحریم تباکو رو به رو شد. این فتوا موجب گردید تا ایران به سرنوشت هندوستان دچار نشود.

و بخصوص فتوای امام خمینی در شکل‌گیری و تداوم انقلاب اسلامی، سندی پر افتخار در کارنامه‌ی این نهاد است.

در افتخار مرجعیت شیعه همین بس که بیرق هیچ بیگانه‌ای بر فراز آن به اهتزاز در نیامد و هیچ مرجعی به دامان هیچ بیگانه‌ای پناهنده نشد. مرجعیت تا آخرین لحظه در کنار مردم و با مردم باقی ماند و آنگاه که بین دو راهی مرگ در بین مردم و زیستن زیر بیرق بیگانه قرار گرفت. چون شیخ فضل الله، بیرق بیگانه را بر فراز خانه‌ی خود نصب نکرد و مردانه در بین مردم بر چوبه‌ی دار بوسه زد.

گناه از توجیه تا کنترل^(۱)

حجۃ‌الاسلام والمسلمین محسن قراتی

اشاره:

برخی برای فرار از کیفر ظاهری گناه، دست به حیله‌هایی می‌زنند که در اصطلاح به «توجیه گناه» معروف است. از سوی دیگر این سؤال مطرح است که آیا راهی برای پیش‌گیری از گناه وجود دارد؟ یا اینکه ما مجبور به ارتکاب گناه هستیم؟! این نوشته تلاش دارد در دو مقوله‌ی توجیه تراشی گناه و راههای کنترل گناه، چکیده‌ای را به مبلغان عزیز ارایه دهد.

زشتی گناه

هر کاری که بر خلاف فرمان خداوند باشد، گناه محسوب می‌شود. گناه - هر چند کوچک باشد - چون نافرمانی خداست، بزرگ است. رسول اکرم ﷺ در سخنی به ابوذر فرمود: **لَا تَنْظُرْ إِلَى صِغْرِ الْخَطَيْفَةِ وَ لَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى مَنْ عَصَيَّهُ؛** کوچکی گناه را ننگر بلکه بنگر چه کسی را نافرمانی می‌کنی.^(۲)

در زبان قرآن، واژه‌های هفده‌گانه‌ی زیر در مورد گناه آمده است: ذنب(۳۵مرتبه)، معصیت(۳۳)، اثم(۴۸)، سیئة(۱۶۵)، جرم(۶۱)، حرام(۷۵)، خطیئه(۲۲)، فسق(۵۳)، فساد(۵۰)، فجور(۶)، منکر(۱۶)، فاحشه(۲۴)، خبث(۱۶)، شر(۰)، لمم(۱)، وزر

۱. این نوشته برگرفته از دو فصل کتاب "گناه‌شناسی" استاد قراتی است.

۲. مجموعه‌ی درام، ج ۲، ص ۰۵۳

۲۶) «تقل» (۱۳) و حنت (۲).

در قرآن همچنین هجده گروه: کافران و مشرکان، یهودیان لجوج، مرتدان، قانون‌شکنانِ حیله‌گر، پیمان‌شکنان، کتمان‌کنندگان حق، سردمداران کفر به خاطر فساد در زمین، منافقان چند چهره، آزار دهنده‌گان رسول خدا^{علیه السلام}، ظالمان، قاتلان، ابليس، تهمت زندگان به بانوان پاک‌دامن، مخالفان رهبران راستین، شایعه سازان دروغ پرداز، ناپاک‌دلان و دروغ‌گویان، به خاطر گناهان مختلف مورد لعن قرار گرفتند.

پوشش بر گناه

بدتر از گناه، دلیل تراشی برای آن است. توجیه گناه یک نوع فریب دادن و اغفال خود و مردم است که ظاهری زیبند و شرعی دارد.

توجیه، گناه را عادی و جامعه را به انجام آن تشویق می‌نماید. گنه‌کار معترف، غالباً در فکر توبه است، ولی توجیه‌گر در فکر سرپوش نهادن بر گناه است و راههای اصلاح را می‌بندد. به طور مثال «ترس» خود را با توجیه «احتیاط»، «ضعف نفس» را با توجیه «حیا»، «حرص» خود را به عنوان «لزوم تأمین زندگی»، «تن پروری» و «کوتاهی‌ها» را به عنوان «قضا و قدر» توجیه می‌کند. «حق» را کتمان می‌کند و نام آن را «تفیه» می‌گذارد. به شخصی «ارشوه» می‌دهد و آن را «هدیه» می‌نامد.

امام باقر^{علیه السلام} می‌فرماید: روزی پیامبر اکرم^{علیه السلام} در بازار مدینه عبور می‌کرد، شخصی را دید که میوه یا خرما می‌فروشد. به او فرمود: «بهبه، چه میوه‌های خوبی!» در همین لحظه خداوند به آن حضرت وحی کرد: میوه‌های زیر را ببین. پیامبر^{علیه السلام} دست در درون آن گذارد و مقداری از آن را بیرون آورد که بسیار پست بود، به صاحب آن کالا فرمود:

«مَا أَرَاكَ إِلَّا وَقَدْ جَمَعْتَ خِيَانَةً وَغُشًا لِّلْمُسْلِمِينَ؛ نَمِيَّ بَيْنَمَ تُورَ رَا جَزِ اِينَكَ،

خیانت و فریب مسلمانان را جمیع کردند».^(۱)

هنگامی که به توجیهات مختلفی که درباره‌ی گناه شده توجه کنیم، در می‌یابیم که به توجیههای گوناگونی برای نیکو جلوه دادن گناه، توسل جسته‌اند:

۱- توجیهات عقیدتی

وقتی به گنهکار می‌گویی: چرا گناه کردی؟ در پاسخ می‌گوید: شناس من این بود؛ قضا وقدر من چنین بود؛ مقدر نبود من آدم نماز خوان باشم.

خداؤند می‌فرماید: مشرکان برای تبرئه‌ی خود چنین می‌گویند:

لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكَنَا وَ لَا آبَوْنَا وَ لَا حَرَّمَنَا مِنْ شَيْءٍ؛ اگر خدا می‌خواست، نه

ما مشرک می‌شدیم و نه پدران ما و نه چیزی را تحریر می‌کردیم». ^(۲)

الف) توجیه یزید بن معاویه

یزید، بزرگ‌ترین جنایت را انجام می‌دهد و بعد می‌گوید: خدا چنین خواست که ما عزیز شویم و دشمن ما ذلیل گردد.

ب) آیا ما در مسأله‌ی گناه ناگزیر و مجبوریم؟

قبل از هر چیز، به این مثال توجه کنید: همه می‌دانیم که یک فرق بین لوله کشی داخل ساختمان و بیرون آن هست؛ استفاده از لوله کشی و لوله‌های خیابان و کوچه‌ها در دست ما نیست، ولی این شیر داخل منزل در اختیار ماست. می‌توانیم آن را باز کنیم، نیمه باز کنیم یا ببندیم. این نشانه‌ی اختیار در امور فردی است. ابر و باد و مه و خورشید و فلك، در اختیار ما نیست، ولی نان در آوردن و خوردن در اختیار ماست.

مولوی می‌گوید:

آن یکی بسرفت بالای درخت می‌نشاند او می‌یوه را دزدانه سخت

۱. وسائل الشیعه، شیخ حرم‌عاملی، ج ۱۲، ص ۲۰۹. ۲. سوره‌ی مائدہ، آیه‌ی ۱۴۸.

صاحب باغ آمد و گفت: ای دنی
گفت از باغِ خدا بندۀ خدا
پس به بستش سخت آن دم بر درخت
گفت: آخر از خدا شرمی بدار
گفت کر چوب خدا این بندۀ اش
چوب حق و پشت و پهلو آن او
گفت: توبه کردم از جیر ای عیار
او در مورد وجودانی بودن اختیار و اراده می‌گوید:

از خدا شرمت بگو چه می‌کنی؟
می‌خورد خرما که حق کردش عطا
می‌زدش بر پشت و پهلو، چوب سخت
می‌کشی این بسی گنه را زارِ زار
می‌زند بر پشت دیگر بندۀ خوش
من غلام و آلت فرمان او
اختیار است اختیار است اختیار^(۱)

این که فردا این کنم یا آن کنم این دلیل اختیار است ای صنم
برای این که بدانیم از آزادی اراده برخورداریم، این دلایل به ما کمک بیشتری می‌کند:
- تردید: این که ما در مورد چیزی شک می‌کنیم که انجام دهیم یا نه، دلیل آزادی
اراده‌ی ما است.

- پشیمانی: این که ما در کاری که کرده‌ایم پشیمانیم دلیل آزادی اختیار ما است و گرنه
پشیمان نمی‌شدیم.

- تأثیب: ادب کردن دلیل آن است که شخص، قابل ادب هست و قابلیت، دلیل آزادی
اراده می‌باشد.

- انتقاد: این که از کارهای هم‌دیگر انتقاد می‌کنیم، دلیل آزادی اراده است، چرا از
درخت گرد و انتقاد نمی‌کنیم، چون او آزادی ندارد.
بنابراین برای فرار از مسئولیت، گناه را بر گردن جبر نگذاریم.

۱. مثنوی معنوی مولوی، دفتر پنجم، بیت ۸۶ - ۳۰۷۷

۲- توجیهات سیاسی

الف) مأمور و معذور: در زمان شاه یکی از آن مأموران می‌گفت: اگر ما مردم را تحت فشار قرار ندهیم، حقوقی که دریافت می‌داریم برای ما شرعاً اشکال داردا

ب) نفاق: اشعث بن قیس از سران کینه توز منافقان بود. او برای این‌که به فکر خام خود، در دستگاه حکومت امیر مؤمنان علی ظیله نفوذ کند، نیمه شب ضرفی سرپوشیده را پر از حلواخوش طعم و لذیذ کرد و به در خانه‌ی علی ظیله آورد و به نام هدیه، به علی ظیله داد، با آن‌که در حقیقت رشوه بود، اما او تحت پوشش هدیه، مرتکب گناه رشوه شد.

امام علی ظیله می‌فرماید:

«وقتی اشعث آن حلوا را آورد من از آن به قدری متصرف شدم، که گویی آن را با آب

دهان مار خمیر کرده بودند، به او گفتم:

آیا هدیه است یا زکات و یا صدقه؟ که زکات و صدقه که بر ما حرام است. او

گفت: «نه زکات است و نه صدقه، بلکه هدیه است».

به او گفتم: آیا از طریق دین خدا (با توجیه گری) وارد شده‌ای که مرا فریب

دهی؟ یا دیوانه شده‌ای و هدیان می‌گویی؟

«وَاللَّهِ لَوْ أُغْطِيَتُ الْأَقْالِيمَ السَّبْعَةَ بِطَا تَحَتَ أَفْلَاكِهَا عَلَى أَنْ أَعْصَى اللَّهَ فِي نَهْلِهِ

أَسْلَبُهَا جَلَبَ شَعِيرَةً مَا فَعَلْتُهُ؟ به خدا سوگند اگر اقليم‌های هفتگانه و آنچه در زیر

آسمان‌ها است را به من دهنند، تا خداوند را برگرفتن پوست جوی از دهان

مورچه‌ای، نافرمانی کنم، هرگز نخواهم کرد». (۱)

۳- توجیهات اجتماعی

الف) خواهی نشوی رسول: اگر مرتکب گناهی می‌شود، به او بگویی چرا؟ جواب می‌دهد:

. ۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴

خواهی نشوی رسوا، همنگ جماعت شو، زند و ما هم رقصیدیم!!
 فرعون در اوج اقتدار بود و جامعه‌ای که او به وجود آورده بود، سراسر سانسور و اختناق
 فاسد بود. اکثر مردم با توجیه «خواهی نشوی رسوا همنگ جماعت شو» از فرعون اطاعت
 می‌کردند. ولی حضرت آسیه -علیها السلام- زن فرعون، مرعوب جو و محیط و جامعه‌ی فاسد
 نشد و با اراده‌ای قوی، ایمان خود را حفظ کرد.

۴- توجیهات روانی

- الف) یأس و نامیدی: می‌گوید: ما دیگر در گناه غرق شده‌ایم، «آب که از سرگذشت چه
 یک وجب چه صد وجب».«
- ب) عادت به گناه: گناه می‌کند می‌گوید: من دیگر «نمی‌توانم» ترک کنم.
- ج) خجالت: می‌گویی، چرا فلانی را نهی از منکر نمی‌کنی؟ می‌گوید: «خجالت» می‌کشم.
- د) عقده‌ای شدن: می‌گویی بچهات را تربیت کن، می‌گوید: می‌ترسم «عقده‌ای» شود.

۵- توجیهات فرهنگی

- الف) بی سوادی: می‌گویی: چرا گناه کردی؟ می‌گوید: بی سواد بودم و نمی‌دانستم. این
 توجیه بی اساس است چرا که خداوند از یکسو به انسان عقل داده که گناه را از غیر گناه به
 او می‌فهماند و از سوی دیگر پیامبران و امامان، راه و چاره را به او نشان داده‌اند.
- ب) کج فهمی: به زن می‌گویی حجاب را حفظ کن، و به مرد می‌گویی چشم چرانی نکن،
 در پاسخ نمی‌گویند: برو بابا قلبت پاک باشد! می‌گویی در عروسی با هم مخلوط نباشید. در
 جواب می‌گوید: ما با هم خواهیم بودیم!

در تاریخ آمده است که معاویه در باره‌ی قتل عمار یاسر گفت:

«علی او را کشته نه من، زیرا علی او را به میدان فرستاده است».

حضرت ﷺ جوابش را داد که اگر این سخن معاویه درست باشد، باید بگوییم پیامبر ﷺ

حمره را کشت، زیرا رسول خدا^{علیه السلام} حمره را به میدان جنگ فرستاد.^(۱)

۶- توجیهات اقتصادی

الف) فشار زندگی: به نام فشار زندگی دست به سقط جنین می‌زند. به نام خرید و فروش، ربا می‌خورد. به نام هدیه، رشوه می‌دهد یا می‌گیرد. به نام دروغ مصلحت‌آمیز، دروغ حرام می‌گوید.

۷- توجیهات نظامی

الف) بهانه جویی: در اموری سخت و دشوار مانند مسأله‌ی جهاد، آنان که ایمان قوی ندارند برای این‌که از این وظیفه‌ی مقدس شانه خالی کنند گاهی پیری پدر و مادر را بهانه قرار می‌دهند، گاهی زن و بچه را، و زمانی گرمی یا سردی هوا را.

ب) علاقه به زن: در جریان جنگ تبوک یکی از منافقین به پیامبر^{علیه السلام} عرض کرد: اجازه بدء من در جنگ شرکت نکنم، زیرا علاقه‌ی شدیدی به زنان دارم. اگر چشمم به دختران رومی بیفتدم ممکن است دل از دست بدhem و فریفته‌ی آنها گردم. همین کار مرا از وظیفه‌ی شرعی جهاد باز دارد.

در رد این توجیه خنده آور او، آیه‌ای نازل گردید:

وِ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَئَنْ لِي وَ لَا تَقْتِنِي أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمْ يَحْبِطْهُ
بِالْكَافِرِينَ؛ بعضی از آن‌ها (منافقین) می‌گویند اجازه (عدم شرکت در جهاد) به من بدء و مرا گرفتار گناء (فریفتگی به دختران رومی) مساز، این‌ها اکنون به فتنه و گناء سقوط کرده‌اند و جهنم، کافران را احاطه کرده است». ^(۲)

۲. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۴۹.

۱. معانی الاخبار صدوق، ص ۳۳ - ۳۵.

کنترل گناه

همان گونه که ترمز در اتومبیل لازم است تا آن را از سقوط کنترل کند، غرایز و خواسته‌های انسان نیز، نیاز به کنترل دارد.

خطوط کلی کنترل انسان در امور زیر خلاصه می‌شود:

۱- تفکر در امور گوناگون

تفکر در عاقبت گناه، عامل توبه است.

تفکر در فنای دنیا، عامل زهد است.

تفکر در نعمت‌ها، عامل حبّ خداست.

تفکر در حوادث عبرت‌آموز، عامل تواضع است.

تفکر در مرگ، عامل کنترل هوش‌های نفسانی است.

تفکر در عواقب کار، عامل مصونیت از گناه است.

از خصوصیات فکر و تفکر این است که:

فکر عبادتی است بی ریا، زیرا پیدا نیست تا ریا بردار باشد.

فکر عبادتی است بی وسیله، هر چیز مانند نماز و حج، نیاز به وسیله دارد، ولی فکر نیاز

به وسیله ندارد.

حضرت علی علیہ السلام می فرماید:

«الفِكْرُ مِرآةُ صَافِيَةٌ؛ فَكَرْ آيَنَهُ صَافِيٌّ است».^(۱)

«ما زَلَّ مَنْ أَحْسَنَ الْفِكْرَ؛ كَسَىٰ كَهْ نِيكُو بِينْدِيشْدَ، دَسْتَخُوشْ لَغْزِشْ

نَمِي شُود».^(۲)

۲- توجه به حضور خدا

نیروهای انتظامی و امنیتی، هر چند قوی و گسترده باشند، قادر به جلوگیری از گناهان

۲. ميزان الحكمة، محمدی ری شهری، ج ۷، ص ۵۳۸

۱. نهج البلاغه، حکمت ۵

مخفی نیستند ولی ایمان درونی می‌تواند نقش خلل ناپذیری در بازداری انسان از گناهان آشکار و پنهان ایفا کند: قرآن می‌فرماید:

«أَتَمْ يَعْلَمُ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى؛ آيَا انسان نسْمَى دَانَدْ كَه خَداوَنَدْ هَمَهَى اعْمَالَشْ رَا مَسْمَى بَيْنَدْ»؟^(۱)

«إِنَّ رَبَّكَ لِيَالِرِضَادِ؛ قَطْعاً بِرُورِدَگَارِ تُو درْ كَمِينَ گَاهِ اسْتَ»^(۲)

«يَغَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ؛ خَداوَنَدْ چَشْمَهَا يَبِي رَاكَه بَه خِيَانَتِ

گردش می‌کند، می‌داند و بر آنچه در سینه‌ها پنهان است، آگاه می‌باشد».^(۳)

این آیات به روشنی بیان می‌کند که همه‌ی ما در محضر خدای بزرگ هستیم.

گر کند کودکی از دور نگاه در مقامی که کنی قصد گناه

شرم داری، زگنه در گذری پرده‌ی عصمت خود را ندری

شرم بادت که خداوَنَدْ جهان که بود خالق اسرار نهان

بر تو باشد نظرش بی گه و گاه توکنی در نظرش قصد گناه

امیر مؤمنان علی طیلله می‌فرماید :

«أَنْقُوا مَعَاصِي اللَّهِ فِي الْخَوَاتِ، فَإِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ؛ از معصیت خدا در

پنهانی و خلوت‌گاهها بپرهیزید، چراکه شاهد امروز همان قاضی (فردا)

است.^(۴)

یاد خدا نیز از عوامل باز دارنده‌ی گناه می‌باشد.

امام باقر طیلله فرمود:

«سه چیز از مهم‌ترین اموری است که خداوَنَدْ بر خلق فرض کرده است: انصاف

و فدائکاری در مورد برادر ایمانی و یاد خدا در هر حال. سپس فرمود: یاد خدا آن

است که هنگام نزدیک شدن به گناه، انسان به یاد خدا بیفتند و همین امر او را از

۲. سوره‌ی علق، آیه‌ی ۱۴.

۴. نهج البلاغه، حکمت ۳۲۴.

۱. سوره‌ی علق، آیه‌ی ۱۴.

۳. سوره‌ی مؤمن، آیه‌ی ۱۹.

گناه باز دارد. آنگاه فرمود: همین است سخن خداوند که می‌فرماید:
 «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقُوا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ،
 پرهیزکاران هنگامی که گرفتار و سوشهای شیطان شوتند به یاد خدا می‌افتد و
 بینا می‌گردند». (۱)

۳- خودشناسی و توجه به شخصیت انسانی

اگر بچه در خانه استکانی را بشکند به او تندي می‌کنید که چرا استکان را شکستی، ولی همین بچه اگر در کنار مهمان‌ها، ظرف قیمتی را بشکند، با کمال خونسردی می‌گویی: مهم نیست جانت سلامت! علت چیست؟ اینجا به شخصیت خود نزد مهمان توجه کردید و همین باعث گردید که خود را کنترل نمایید. امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

«إِنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةَ فَلَا تَبْيَغُوهُ إِلَّا بِهَا؛ بَدَانِيدَ كَهْ جَانْ شَمَا هِيجْ بَهَا بَيْ جَزْ بَهْشَتْ نَدارَدْ پَسْ آنْ رَابَهْ كَمْ تَرَازْ بَهْشَتْ نَفْرُوشَيدْ». (۲)

۴- ایمان به معاد

قرآن حدود ۱۴۰۰ بار از مسائله‌ی معاد و خصوصیات آن سخن به میان آورده است. بنیش از یک ششم قرآن، انسان‌ها را به معاد و یاد روز رستاخیز دعوت می‌نماید. ایمان به معاد یعنی ایمان به دریافت کیفر و پاداش اعمالی که ما در دنیا انجام داده‌ایم.

«يَوْمَ تَجْدُدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَ مَا عَيَّلَتْ مِنْ سُوءٍ؛ روز قیامت روزی است که هر کس آنچه را از کار نیک یا بد انجام داده حاضر می‌بیند» (۳)

۵- ارایه‌ی اعمال

یکی از معتقدات اسلامی عرضه‌ی اعمال بر پیشوایان دینی است. یعنی اعمال انسان‌ها هر روز یا هر هفته یک‌بار به عرض پیامبر صلوات الله علیہ و آله و سلم و امامان علیهم السلام می‌رسد. چنان‌که در قرآن آمده:

۱. بخارالانتوار، محمد باقر مجلسی، ج ۹۳ ص ۳۷۹؛ میزان الحكمه، محمدی ری شهری، ج ۳ ص ۴۲۵.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۴۵۶.

۳. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۳۰. نظیر این مطلب در آیه‌ی ۴۹ سوره‌ی کهف نیز آمده است.

«وَ قُلْ أَعْمَلُوا فَسَيَرِي اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ سَرَدُونَ إِلَى غَالِمِ
الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيَئِنِّي كُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛ بِغَوْ عَمَلَ كَنِيد، خَدَاوَنْد وَ فَرَسْتَادِهِ
أَوْ وَ مَؤْمَنَان، اَعْمَال شَمَا رَا مَيْ بَيْنَد وَ بَهْ زَوْدِي بَهْ سَوَى كَسَى بازْ مَيْ گَرَدِيدَ كَه
(۱) پَنْهَان وَ آشْكَار رَا مَيْ دَانَد وَ شَمَا رَا بَهْ آنْچَه عَمَل مَيْ كَرَدِيدَ خَبَر مَيْ دَهَد».

در بعضی از این روایات آمده: اعمال نیک و بد انسان هر روز صبح بر پیامبر ﷺ عرضه
می‌شود و در بعضی آمده: هر عصر پنجشنبه.

۶- یاد مرگ

رسول اکرم ﷺ فرمود:

«اَكْثِرُوا ذِكْرَ الْمَوْتِ فَإِنَّهُ يُمَحْضُ الذُّنُوبَ؛ بسیار در یاد مرگ باشید. زیرا یاد مرگ
(۲) گناهان را می‌زداید»

۷- خداترسی و ترس از عواقب گناه

امام صادق علیه السلام فرمود:

«کسی که بداند خدا او را می‌بیند و گفتار او را می‌شنود و به کار نیک و بد او آگاه است، همین دانستن، او را از کارهای زشت باز می‌دارد و چنین فردی، کسی است که از مقام پروردگارش ترسیله و نفس خود را از هوس گناه، باز داشته است». (۳)

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

«لَا تَخَفْ إِلَّا ذَنَبَكَ؛ از هیچ چیز مترس مگر از گناه خود». (۴)

۸- انجام عبادات

«إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْحَشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ». (۵)

رسول اکرم ﷺ فرمود:

-
- | | |
|-----------------------------|---|
| ۱. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۰۵. | ۲. نهج الفصاحه، حدیث ۴۴۴. |
| ۳. کافی، کلینی، ج ۲، ص ۷۰. | ۴. میزان الحکمة، محمدی ری شهری، ج ۳، ص ۱۸۲. |
| ۵. سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۴۵. | |

«مَثُلُ الْصَّلَاةِ كَمَثَلِ النَّهَرِ الْجَارِيِّ كُلُّمَا صَلَّى كَفَرَتْ مَا يَئْتَهُمَا؛ نِمَازٌ هُمَانِدَ آبَ جَارِىٌ اسْتَ. هُر زَمَانٌ كَه انسَانٌ نِمَازٌ مَى خَوَانِدَ، گَنَاهَانِي رَاكِه در مِيَانَ دُو نِمَازٌ انجام شَدَه از مِيَانَ مَى بَرَد».^(۱)

۱. وسائل الشيعة، شیخ حزب عاملی، ج ۳، ص ۷.

نگاه و افکار نهان

حجۃ‌الاسلام یوسف غلامی

اشاره

در این بحث پدیده‌ی نگاه از دیدگاه روان‌شناختی و جامعه‌شناختی مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ پدیده‌ای به ظاهر بسیار سطحی و زودگذر که تأثیرات اندوه‌بار آن را با بیان و قلم نمی‌توان نشان داد.

جایگاه نگاه

بیشتر مسایل زندگی ما به نگاه‌هایمان بستگی دارد. انتخاب همسر، شغل، خانه، دوست و صدھا موضوع دیگر همه با «نگاه» پیوند دارد. چشم و نگاه آدمی از مهم‌ترین عناصر مؤثر در تصمیم‌گیری او است و منشأ اغلب نفرت‌ها، اشتیاق‌ها و انتخاب‌ها، نگاه است. آدمی نمی‌تواند از تأثیر شنیده‌ها و دیده‌هایش بر مغز جلوگیری کند. این تأثیر پذیری به کمک شبکه‌ی اعصاب و فعالیت مغز صورت می‌گیرد و شخص نمی‌تواند با تلقین، چندان از تأثیر آن بکاهد. به همین علت است که در آیات قرآن، پیوسته اهل ایمان از نگاه ناسالم و شنیدن چیزهای ناروا پرهیز داده شده‌اند:

«إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤُادُ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولاً»^(۱) به درستی که گوش و

چشم و دل مورد پرسش قرار می‌گیرند».

۱. سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۲۶.

بدین معنا که شما در قبال آن‌ها مسئولیت دارید. از میان نگاه‌ها، نگاه مرد به زن - در هر سن که باشد - با دیگر نگاه‌ها تفاوت دارد و بخصوص در دوره‌ی جوانی «نگاه» معنا دارتر، با نفوذتر و خطرآفرین‌تر و حفظ آن دشوارتر می‌گردد. به همین سبب است که قرآن، از اهل ایمان می‌خواهد که برای حفظ پاکی خود و جامعه، نگاه‌شان را مهار سازند:

«**قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوْا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَ يَحْفَظُوْا فُروْجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكِنِي لَهُمْ».**^(۱)

اقسام نگاه‌ها

- ۱) عبادت، مانند نگاه به چهره‌ی پدر و مادر، قرآن و دانشمند دینی.
- ۲) مایه‌ی پند و عبرت، مانند نگاه به افراد مصیبت زده، مناطق ویران شده، آثار سیل و زلزله و نعمت‌های پروردگار.
- ۳) مایه‌ی فریب و آفت، مانند نگاه حسرت آور به زندگی ثروت مندان، نگاه آمیخته با حسد و چشم زخم، نگاه به آنچه دنیا را در چشم آدمی بزرگ و دوست داشتنی جلوه می‌دهد.
- ۴) عامل تباہی، مانند نگاه به مناظر شهوت‌انگیز.

نگاه و تفاوت افراد

تفاوت چهره، مو، آهنج صدا، اندام، لباس و امتیازات ویژه‌ی هر فرد، مهم‌ترین عامل جلب توجه افراد و تمایز میان آنان است و همین امر سبب تنوع خواهی انسان و مقایسه میان اشخاص می‌گردد. در فرموده‌ای از رسول گرامی اسلام می‌خوانیم:

«زمانی که تصمیم به ازدواج با زنی داشتید سزاوار است چنان که از زیبایی

۱. سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۱

سیما پیش پرسش و تحقیق می‌کنید درباره‌ی مویش نیز بپرسیل. زیرا مو، یکی از دو عنصر مهم در زیبایی زن است».^(۱)

سهم زیادی از اختلاف، طلاق و دلسردی افراد به سبب توجه به همین تفاوت‌ها است. شاید مهم‌ترین علت لزوم پوشش زنان همین نکته باشد که برای مردان زمینه‌ی مقایسه میان زنان کمتر پیدید آید و هوس‌های خفته بیدار نگردد.

انعکاس نگاه‌های آلوده

آدمی موجودی لذت جو است که دوست دارد از همه‌ی حواس خود به نوعی لذت ببرد؛ هر چند پیوسته در شناخت لذت دچار اشتباه می‌شود و خود و دیگران را به خطر می‌افکند. نگاه برای انسان هنگامی منشأ لذت است که با تمرکز همراه باشد و ذهن را به خدمت بگیرد. فلسفه‌ی چشم چرانی جز این نیست که فرد با تمرکز در هنگام نگاه و استخدام تخیلات، در دنیای خیال به هوس‌رانی می‌پردازد. در حقیقت لذت نگاه برگرفته از تخیلاتی است که نگاه در درون فرد می‌پروراند.

نگاه و تخیل را هیچ گاه نمی‌توان از یکدیگر جدا ساخت و بیننده، هر چند پاکدامن باشد و نگاه هوس آلود نکند، نمی‌تواند ذهن را از تخیل غیر ارادی برهاند. با نگاه متمرکز به چهره‌ی زیبا و مناظر شهرت‌انگیز، ذهن برای ارضای غریزه‌ی تحریک شده به صحنه سازی می‌پردازد و از خصوصیات پیدا و ناپیدای آنچه دیده است تصویری خیالی درست می‌کند و در عالم خیال به بهره‌وری جنسی می‌پردازد. در چنین حالت، ذهن فعال و قدرتمند انسان دچار نوعی رکود و اختلال می‌شود و از تفکر در امور متعالی و نوآوری سازنده دور می‌ماند و دچار نوعی استثمار فکری مرموز می‌شود که وی را از هر تفکر دیگر باز می‌دارد.^(۲)

۱. بحارات‌نویار، ج ۱، ص ۳۷.

۲. درباره‌ی رابطه‌ی «تمایلات و اشتغالات ذهنی» با «ادراک»، ر. ک: روان‌شناسی احساس و ادراک، پروفسور ام. وی.



این پدیده‌ی ذهنی نخستین عامل به وجود آورنده‌ی زمینه‌ی گناه برای جوانان است. با دور شدن جوان از تربیت انسانی و دینی، چشم او که از لطیف‌ترین اعضای بدن و مهم‌ترین عنصر برای شناسایی چیزها است به عضوی رحمی تبدیل می‌شود که صاحب خود را به تباہی می‌کشاند. حال به پاره‌ای آثار نگاه اشاره می‌کنیم:

۱- حرکت بر روی لبه‌ی تیغ

در گفتار پیشوایان معصوم علیهم السلام جملاتی مشاهده می‌شود که به جوانب تأثیرات روانی و اجتماعی نگاه اشاره دارد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«النَّظَرُ بَرِيدُ الزُّنَاءِ» نگاه شهوت آلوه، نامه رسان انجام کار زشت است.

گویا نگاه متمرکز و آلوه، با ارسالِ تلگرافی بسیار فوری، بیننده را به انجام روابط ناسالم دعوت می‌کند.

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«چشم، دیده‌بان عقل و پرچم‌دار و جاسوس دل است».

در حقیقت دیده‌بان، مشاهدات خود را به مرکز اطلاعات گزارش می‌کند و در آن جا است که نسبت به مشاهدات او تصمیم‌گیری و نیروها بسیج می‌شود. در بدن نیز مغز است که پیام‌های چشم را دریافت می‌کند و به تلاطم می‌افتد و هورمون‌های محرك غرایز را به سراسر بدن گسیل می‌دارد. آنچه در مغز رخ می‌دهد شاید همان باشد که در این فرموده‌ی امام صادق علیه السلام نهفته است:

النَّظَرُ بَعْدَ النَّظُرَةِ تَرَزَعُ فِي الْقَلْبِ الشَّهُوَةُ وَكَفَى بِهَا لِصَاحِبِهَا فِتْنَةً؛ نگاه پیاپی،

بذر شهوت را در دل می‌افشاند و همین امر برای هلاکت بیننده کافی است.^(۱)

نگاه مانبد کلید برق است که به وسیله‌اش برق نهفته‌ی خواهش‌های نفسانی در سراسر وجود آدمی به جریان می‌افتد و آن گاه فروغ عقل هر خردمندی خاموش، و پند و نصیحت،

→ ورنون، ترجمه و تلخیص دکتر علی پور مقدس. ۱. المستدرک الوسائل، کتاب النکاح، باب النکاح، ۱۰۴، حدیث ۶.

۱۰- استان در همان استان به کار گرفته می شود در غیر این صورت نهاد اخراج کننده تمهدی نخواهد داشت.

اعزامی شهرها و بخشها و روستاهای بزرگ و اجد شرایط «حدائق دارای هزار نفر جمعیت» است. ^{۱۱} این محل تدریس و تبلیغ و تشخیص ضرورت در این محل ها به محده سازمان استان و شهرستان است.

۱۱- هنگام مراجعت از تبلیغ تاییدیه ای که شامل تعیین مدت اقامات، تاریخ ورود و خروج و گفایت فعالیت در منطقه است، ^{۱۲} جهت

ارائه به دفتره از سازمان تبلیغات منطقه ازامی است.

۱۲- اعزام رسمی خواهان، همراه با شهروانشان به یک منطقه در صورتی مورد قبول است که آن محل پذیرش دو نفر مبلغ ^{۱۳}

شرایطی که در بینهای قبل ذکر شد را داشته باشد.

۱۳- باتوجه به این که کتاب «اره توشه» ویرثه اجرای برنامه آموزش اوقات فراغت طراحی شده؛ درخواست می گردد ضمن مطالعه دقیق، به نحو مطلوب استفاده و مطالب آن آموزش داده شود، زیرا بناست که مواد آزمون از همین کتابها انتساب گردد و پژوهان که در

خصوص مطالب متدرج در کتاب «اره توشه» انتقاد یا پیشنهاد سازنده ای دارید به مرکز مردم طه ارائه نمایند.

۱۴- مبلغ اعزامی به عنوان روانی پایگاههای بوستان نهاد و لایت در کلیه بر نامه های جمیع از قبیل اردوها و ورزش حضور داشته، بر نامه های ارشادی و راهنمایی های سودمند خود را مطبوع با دستور العمل ابلاغی انجام دهد.

۱۵- تذکر آخر این که تسویه حساب علاوه بر ضوابط دفتر، با ارائه تاییدیه از طرف سازمان تبلیغات منطقه، دفتر چه گزارش هفتگی و با توجه به فرم بازرسی انجام خواهد شد.

لطفاً تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

سازمان تبلیغات اسلامی

پیش وظایف مبلغان

۱- مدت اعزام تابستانی دو ماه (تیر و مرداد) به شرح ذیل است:

الف: صدور احکام از ۲۸/۰۳/۸۰ روز دو شنبه آغاز خواهد شد.

ب: مبلغان محترم باید لغایت ۷ تیرماه، در مناطق تبلیغ حضوری پایانه و کلاس‌ها را رسماً آغاز کنند.

ج: مدت حضور رسمی و تبلیغ در محل پنجاه روز مداروم است که این مدت برای مبلغان تبلیغات محل، مبلغان

تعصّر، پس از شروع برنامه‌ها، و گذشتن $\frac{1}{3}$ ایام تبلیغ در صورت لزوم و نیاز با همانگی سازمان تبلیغات محل، مبلغان

محترم می‌توانند از پنج روز مرخصی استفاده کنند به شرط این‌که موجب افت و یا تعطیلی کلاس‌ها نشود.

در صورتی که برادران به هر دلیلی «به جزء منرضی و یا مواردی که با همانگی سازمان اعزام کننده باشد» در مدت

تعیین شده در محل حضور نداشته باشند غایبت محسوب و از مدت مأموریت کسر می‌شود.

۲- در طول مدت مأموریت ملیس‌بودن به لباس مقدس روحاً الزامي است.

۳- روزانه تشکیل حدائق سه کلاس الزامي است.

۴- اقامه نماز جماعت در دو نوبت ظهر و عصر و مغرب و عشا با همانگی مترجمان امور منطقه الزامي است.

فقط در کارهای آموزشی و تبلیغی اشتغال داشته باشند، البته نظارت به کارهای عمرانی دینی (مثل مسجد)،

بی اثر و ترس از آبرو ریزی و لغزش، فراموش می‌گردد.

«آن جا که شهوت خیمه زند جای عقل نیست

غوغاب بود دو پادشه اندر ولایتی

و آنگه که شهوت، دست تجاوز دراز کرد

معلوم می‌شود که عقل ندارد کفايتی»

۲- تیرهای زهر آگین

انکار نمی‌شود که مشاهده‌ی چهره‌ی نازیبا، نظر انسان را جلب نمی‌کند و تمایلات غریزی را به هیجان نمی‌آورد. از همین رو ذهن آدمی بیشتر چهره‌های زیبا را در خاطر حفظ می‌کند. همین امر سبب می‌شود که جوان پیوسته از مشاهداتش چیزهایی را به یاد آورد که برایش هیجان آور و تحریک کننده است و آن گاه به هوس افتاد و در جستجوی گناه برآید یا تلخی تحمل را بچشد و دچار بیماری‌های روانی گردد.

در فرموده‌ای از امام صادق علیه السلام چنین آمده است:

«اللَّظْرَةُ سَهْمٌ مِّنْ سَهَامِ إِبْلِيسِ مَسْهُومٌ؛ نَّكَاهٌ (به نام حرم) تیری از تیرهای زهر

آگین ابلیس (شیطان بزرگ) است». (۱)

زهر نگاه، همان اوهام جنسی است که در کوتاه‌ترین زمان، سراسر جسم و روح آدمی را دست‌خوش تلاطم می‌کند. خاطره‌ی صحنه‌ی مشاهده شده، در مغز تداعی و در اعضا ظاهر می‌شود. فرد که می‌داند دستیابی به آنچه دیده برایش به آسانی ممکن نیست در اندیشه فرو می‌رود و روانش در فشار قرار می‌گیرد و ظرفیت عصبی او به انتهای می‌رسد و دچار فشار روانی (استرس) می‌گردد.

به گفته شاعر:

«من آنچه دیده‌ام، ز دل و دیده دیده‌ام گاهی بود ز دل گله، گاهی ز دیده‌ام

۱. همان، حدیث ۵.

من آن‌چه تا کنون ز دل و دیده، دیده‌ام از دل ندیده‌ام، همه از دیده دیده‌ام» در این باره هنوز آدمیان سخنی پر ارج‌تر و سنجیده‌تر از این نگفته‌اند که امام صادق علیه السلام فرموده است:

«ما اغْتَمَّ أَحَدٌ بِمِثْلِ مَا اغْتَمَّ بِعَضُّ الْبَصَرِ؛ هِيَّقَ كُسْ غَنِيمَتِي بِهِ چنگ نیاورده است که پرفا‌یده‌تر باشد از غنیمتی که آدمی از راه فرو نهادن چشم^(۱)، به دست آورده است». ^(۲)

۳- آزردگی روانی

بیماری‌های روان تنی (پسیکوسوماتیک)^(۳) شامل آن دسته از ضایعات جسمی است که منشأ آن، مسایل روانی است؛ مثل بعضی از انواع کم اشتتهایی، بی قراری، خستگی اعصاب، سر درد و قلب درد. گاهی انسان به ناراحتی‌های جسمی مثل دل درد دچار می‌شود و پزشک، هیچ عامل جسمی برای آن نمی‌یابد و منشأ را تنها مسایل روحی و روانی یاد می‌کند. کم نیستند افرادی که به سبب فقر، نداشتن همسر خوب یا خانه و فرزند، به بیماری‌های جسمی مبتلایند.

افراد، بسیاری از افسردگی‌ها و آزردگی‌های روانی را از طریق چشم و با مشاهده‌ی صحنه‌های مهیج دچار می‌گردند. زمانی که فرد به هر علت با اخلاق و آداب انسانی و اصول مذهبی بیگانه باشد، مشاهده‌ی صحنه‌های هیجان‌انگیز، روح کام‌جویی و لذت طلبی وی را تحریک می‌کند اما چون عوامل طبیعی و موائع اجتماعی از لذت بردن او جلوگیری می‌کند، احساس محرومیت و فشار روانی درونش را می‌گذارد. از طرفی اگر هم موائع اجتماعی در میان نباشد ضایعات دیگری پیش روی اوست که نمونه‌ی آن را غربی‌ها

۱. منظور از فرو نهادن چشم (غض البصر) بستن چشم نیست. پایین آوردن چشم و کوتاه کردن نگاه است.

۲. مستدرک الوسایل، کتاب النکاح، باب النکاح، حدیث ۸، بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۴۱.

۳. شاخه‌ای از علوم پژوهشی و روان‌شناسی کاربردی است که می‌کوشد بیماری‌های متأثر از فشارهای هیجانی را تشخیص داده، درمان کند.

دچارند.

به گفته‌ی باباطاهر:

ز دستِ دیده و دل هر دو فریاد
بسازم خنجری نیشش ز فولاد

هر آنچه دیده بیلد، دل کند یاد
زنم بر دیده تا دل گردد آزاد

برای این بیماری هیچ دارویی شناخته و تجویز نشده است. درمان آن، پاک‌سازی ضمیر ناخودآگاه است؛ همان جایگاه بایگانی امیال سرخورده. در آن‌جا صدھا پرونده‌ی رسیدگی نشده وجود دارد که گاه به گاه به دادگاه مغزارسال می‌شود. معز پرونده را هر چند مدت، یک بار به دقّت بررسی می‌کند و بدون حکم نهایی، بار دیگر آن را به مرکز اسناد باز می‌فرستد. اثر آن بررسی‌های گاه به گاه، تشدید بیماری‌های روحی و روانی است.

نسخه‌ی پزشکان، استراحت، تفریح، شناکردن و سفر است. اما استفاده از این‌ها در محیط اجتماعی آلوده، و با دور بودن از تربیت اخلاقی، جز تشدید بیماری چه نتیجه‌ای دارد! درمان بیماری‌های پسیکوسوماتیک منحصر به پیشگیری یا بازگشت به موقعیت پیش از بیماری است.

امام علیؑ فرموده است:

«مَنْ أَطْلَقَ طَرْفَةً كَثُرَ أَسْفُهُ؛ آن که چشم خود را آزاد نهد تأسف و اندوه وی

(۱) بی‌پایان شود».

و نیز امام صادقؑ فرمود:

«كَمْ مِنْ نَظْرَةٍ قَصِيرَةٍ أُورِثُ حَسْرَةً طَوِيلَةً؛ بسا نگاهی کوتاه که حسرت دامنه

(۲) داری در پی آورد».

شخصی که نگاهش را مهار نکند، بی‌آن که پس از نگاه، بھرهای به چنگ آورده باشد، تنها حسرتی تلخ برایش خواهد ماند. کمپلکس روانی - که امروزیان می‌گویند - محصلو

۱. الکافی، ج ۸، خطبه‌ی وسیله؛ غرالحکم، ص ۲۶۰. ۲. بحارالانوار، ج ۱۰۴، ص ۴۰.

همان حسرتی است که در روایت بدان اشاره شده است. در این گفتار، سخن از نگاه کوتاه مدت است نه چشم اندازی‌های پیاپی. شک نیست که نگاه هر چه طولانی‌تر باشد، مخاطره انگیزتر است. به هر تحلیل، آنچه گذشت، ویژه‌ی نگاه مرد به زن نیست. نگاه معنادار زن به مرد نیز همین آثار را به جای خواهد گذاشت. از فرموده‌های رسول اکرم ﷺ است که:

«خشم خداوند نسبت به زن شوهرداری که دیدگانش را به غیر همسرش یا به نامحرمان بدوزد، شدید است. در این صورت، خداوند همه‌ی اعمال او را بی تنتیجه (بدون پاداش) می‌گرداند». (۱)

(۲)-**ناقوس افسردگی**

بیماری روانی دیگری که محصول چشم اندازی به مناظر شهوت‌انگیز می‌باشد «افسردگی» است. این بیماری، نامی برای نوعی حالت روانی است که فرد، نسبت به مسایل پیرامون خود بی تفاوت و کم اهمیت می‌شود. امروزه مردم آن را به اشتباه، همان بنی حوصلگی تصور می‌کنند، در حالی که این دو با یکدیگر تفاوت دارند. افسردگی نوعی اختلال روانی است که گاه همانند فلنج اعضا که شخص را از حرکت باز می‌دارد، فرد را از هر حرکت و تصمیم باز می‌دارد و نسبت به همه چیز بی تفاوت می‌کند. چنین فردی از چیزهایی رنج می‌برد که نمی‌تواند منشأ آن را بشناسد. آن‌گاه که جوان پیوسته نظاره‌گر زیبایی‌های زنان باشد و هیجان او به ناکامی بینجامد، غمی جان‌کاه او را به بیماری افسردگی دچار می‌کند که درمانش از خیلی بیماری‌های جسمی، سخت‌تر و طولانی‌تر است.

۵-ناسازگاری و ناهنجاری

جوان چون پس از مدتی دریابد که رنجش وی، از چه عاملی سرچشمه گرفته و مطمئن

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۷۲.

شود که هوسش، به لذتی نمی‌انجامد، راه عقده تکانی و تخلیه پیش می‌گیرد. اگر در بیرون خانه به گناه آلوده نشود و به تصور خود آرام نگیرد، در خانه تلافی می‌کند. دوست دارد همه را به زیر سلطه و خشونت خود درآورد و آنچه خود، روا می‌بیند به آن‌ها تحمیل کند. نهیب می‌زند، ناسازگاری می‌کند و بدین گونه از اعضای خانواده‌اش انتقام می‌گیرد. اگر همسر نیز داشته باشد رفته توquaش از همسر اوچ می‌گیرد و احساس می‌کند برای دستیابی به لذت بیشتر باید بانوی خانه را مورد فشار قرار دهد. در این صورت همسرش ناچار است جواب‌گوی تمایلات کسی باشد که دیگران به ناروا تمایلات او را بر افروخته و کام روا نساخته‌اند و به سوی بانوی خانه گسیل داشته‌اند. دور نیست که در همین مرحله، میان آنان اختلاف دامنه دار افتدي یا به انحرافاتي گرفتار شوند که کمترین مرحله‌ی آن، مشاهده‌ی فیلم‌های مبتذل است؛ بدین هدف که تمایلات زن به جوشش آید و همسان با مرد، مشتاق مبادرت‌های غریزی باشد.

ع- عشق و خودکشی

بر پایه‌ی تحقیقات و گزارش‌ها، عشق و خودکشی بیشتر در جوامع غیر مذهبی و نامعتقد به حجاب^(۱) رخ می‌دهد و ناپوشیدگی بانوان عامل اصلی یا جنبی آن است.

امام علی علیله در این باره می‌فرماید:

«رُبَّ صَبَابَةٍ غُرْسَتْ مِنْ لَحْظَةٍ؛ بِسَا عَشْقٍ كَهْ بَنْدَرَ آنْ بِيْ يَكْ لَحْظَهْ (نگاه کوتاه)
در دل افسانه شود». ^(۲)

برای کسی که رنج عشق نچشیده باشد تعجب آور است که بشنويد کسی در اثر ناکامی در عشق، خودکشی کرده است. واقعیت آن است که از نظر رفتارشناسی، خودکشی‌ها همه از ابله‌ی نیست. گاهی خودکشی در نگاه فرد، از زندگی با ناکامی و مرگ تدریجی گواراتر است.

۱. منظور، حجاب کامل است.

۲. غرالحكم، ص ۲۶۰، ح ۵۵۴۹

۷- بازگشت سخت

در میان گناهان آنچه به حقوق دیگران مربوط است توبه‌ای بس دشوار دارد و برهنگی و کم پوشیدگی از این نمونه است. زیرا فرد کم حجاب به آسانی نمی‌تواند ضایعات اجتماعی و نابسامانی‌های بر جای مانده از عمل خود را برطرف کند. او بایست همه‌ی کسانی را که با رفتار وی گمراه شده‌اند هدایت کند. اگر کسی را به خویش علاقه‌مند ساخته و عشق او به خانواده‌اش را متزلزل کرده است، به زندگی‌اش دل‌گرم کند. اگر دیگری با تماسای او به انجام کار زشت روکرده است، از گناه پاکش سازد و اگر عامل ایجاد بیماری‌های روان‌تنی افراد بوده است، آنان را درمان کند.

در ذیل به یک نمونه از آثار جنسی نگاه و ناپوشیدگی اشاره می‌کنیم:

- مردان که شیفته‌ی زیبایی خواهر زنش شده بود به شکایت همسرش به زندان افتاد. قبل از مراسم دادگاه، خواهر زن که متوجه می‌شود همه از روابط او با شوهر خواهرش باخبر شده‌اند، خودکشی می‌کند. در همان زمان شنیده می‌شود که مرد نیز در زندان خود را به قتل رسانده است.^(۱) در واقعه‌ی اخیر، دو انسان راهی دوزخ شدند، دو خانواده به ماتم نشستند، یک زندگی از هم پاشیده شد و فرزندانی بتیم گردیدند.

۸- نفرین فرشتگان

رسول اکرم ﷺ فرمود:

«هر زنی که خود آرایی کند و با بهترین لباسش از خانه بیرون رود تا این‌که مردم او را بینگردند، فرشتگان آسمان هفت گانه و زمین‌ها او را لعنت و نفرین خواهند کرد».^(۲)

نکته‌ی آخر: به هوش باشیم که رفتارهای سوء برخی که علیه یکدیگر بسیج شده و سعی دارند در جلب نگاه‌ها بر دیگری سبقت گیرند، دستی تقدیر الهی را در پی دارد.

۱. روزنامه‌ی کیهان، ش ۹۰۱۴

۲. وسائل الشیعه، ابواب مقدمات النکاح، باب ۷۹؛ بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۳۲۹ و ۳۲۲.

اعتماد به نفس

دکتر حسین خنیفر

اشاره

بحث خود را با چند سؤال آغاز می‌کنیم:

اعتماد به نفس چیست؟ چگونه اعتماد به نفس ایجاد کنیم؟ عوامل اخلاق‌گر در اعتماد به نفس چیست؟ در این مقاله برآنیم تا پاسخی به پرسش‌های فوق ارایه دهیم.

شخصیت‌های رفتاری:

انسان‌ها از یک دیدگاه - که در تقسیم بندی رفتاری و شخصیتی، حایز اهمیت است -

به سه‌ی دسته‌ی زیر تقسیم می‌شوند:

۱ - افراد خود باخته؛

۲ - افراد خود شیفته و دیگر شیفته؛

۳ - افراد خود باور.

۱ - افراد خود باخته:

تعداد بسیار زیادی از مردم دچار «خودباختگی» عمیقی هستند و از سواحل آرامش فاصله گرفته و در گرداب هولناک، تاریک و فرو برندۀی «نالمیدی و سرگشتگی» گرفتارند. این افراد دارای خصوصیاتی مانند: کمرویی شدید، احساس حقارت، احساس ناتوانی، احساس تنها‌ی و احساس پوچی هستند.

این حالات، ناشی از احساس یک ناتوانی از کنار آمدن بازنده‌ی اجتماعی، خانوادگی،

تحصیلی و حرفه‌ای مشخص می‌باشد. لذا این دسته از افراد از انطباق خویش با شرایط موجود، عاجز و از رقم زدن آینده‌ی مطلوب، درمانده‌اند.

نکته: آنچه حائز اهمیت است این‌که تعداد زیادی از این دسته افراد، فکر می‌کنند مشکلشان؛ غیر قابل علاج است، بزرگترین مشکل موجود در عالم است، مشابه و نظیر ندارد و گاهی در این توهمندی^(۱) به یقین هم می‌رسند.

گاهی این موضوع از طرف اطرافیان هم مدام بدان‌ها گوشزد می‌شود. حتی ممکن است وقتی به آن‌ها توصیه می‌شود، تلاشی برای غلبه بر این حالت بکنند به نظرشان مضحك باشد.

۲- افراد شیفته:

این دسته از افراد، همه‌ی کامروایی‌ها، توان‌ها و بهروزی‌ها را در دیگران یا فقط در خود می‌بینند و تمام لحظات خویش را صرف تماشا و الگوگیری از دیگران می‌نمایند یا این که خودمحور هستند.

افراد شیفته دو دسته‌اند:

الف) دسته‌ای که دلباخته‌ی دیگرانند و فقط میریدند.

ب) دسته‌ای که شیفته‌ی خویش‌اند و از خود، تصور قطب بودن دارند. این گروه همه‌ی هستی خود را وقف این می‌کنند که قلمرو محدود وجود خود را به صورت مطلق بنگرنند. البته نباید فراموش کنیم که باید از اهل کمال، الگو گرفت اما نه این که تمام لحظات عمر را به تماشای توان دیگران و غبطة و حسرت خوردن گذراند، چرا که ما فقط یک بار فرصت زندگی کردن داریم و به فرموده‌ی حضرت علی علیه السلام:

«الْفُرْصُ تَمُرُ كَمَرُ السَّحَابِ؛ فَرَصْتُ هَا چونان ابِرِ گذراند».

افراد خود شیفته همه را پر اشکال می‌بینند، و همیشه به سرزنش حضوری یا غیابی

۱- باید توجه داشته باشیم که وهم زایده‌ی افکار منفی‌گرایانه و زاویه‌ی دید منفی‌نگرانه است و جالب است بدایم که هر سه حرف کلمه‌ی (وهم) توحالی است.

دیگران مشغولند و دائم می‌گویند: فلان شخص چنین است و فلان شخص دیگر، چنان است!

انسانی که دائم از دیگران انتقاد می‌کند و فقط ضعفهای دیگران را می‌بیند آیا مدعی است که خودش بدون خطاست؟ روح و روان صافی دارد؟
نحوه‌ی ادراک ما نسبت به محیط اطرافمان می‌تواند زندگی را برای ما مبدل به یک عرصه‌ی دردنگی یا سرشار از لذت نماید.

نکته‌ی کاربردی: روان شناسان می‌گویند: سعی کنید گرفتار افراد خودباخته و پوچگرا نشوید. حتی وقتی یک دوست با شما از غم‌هایش صحبت می‌کند باید مراقب روحیه‌ی خودتان باشید و با روحیه‌ی خوبی با او روبرو شوید تا شما نیز چون او افسرده نگردید. چرا که وجود هر انسانی جلوه‌گاه، احساسات و ویژگی‌های متعددی از قبیل کینه، نفرت، خشم، حسادت، تنبی، ملاحظه‌کاری، استقامت و... است. در آن لحظه شما باید تشخیص دهید که در چه موقعیتی قرار دارید و در این صورت، خواهید توانست بهترین روش برخورد با مشکل دوستتان را پیدا کنید. یادآوری می‌شود که انسان در هر موقعیتی، می‌تواند درک کند که کدام ویژگی و احساس خود را باید به کار گیرد. همچنین شخصی که نسبت به همه چیز یک پذیرش معقول و منطقی دارد؛ دروغی شکوفایی خود را سرعت خواهد بخشید.

۳- افراد خودباور:

روح انسان نه دیدنی است و نه لمس کردنی، ولی در صورت صیقل خوردن خواهد درخشید. افراد خودباور دارای چنین روحی هستند.

انسان در موقعیت‌های مختلف، روحیات متفاوتی دارد. در شرایطی تابع و فرمانبردار و در شرایطی دیگر، سرکش و نافرمان است. در یک موقعیت، احساس درونی اش به او فرمان می‌دهد که فلان کار را بکن و گاه بی تفاوت می‌شود. ممکن است در یک لحظه کیفیت کار برایش مهم نباشد و در لحظه‌ی دیگری نسبت به کیفیت انجام کار به شدت احساس

مسئولیت داشته باشد. افکار، شکل‌هایی از وجود ما هستند. حالا که در مورد انسان به این نکته‌ی مهم بی بردید، باید سعی کنید تمام ابعاد و خصایص شخصیت خود را بشناسید. نقطه‌ی شروع موفقیت هر انسانی، خودشناسی و خودبازاری است که محصول این دو اعتماد به نفس است. انسانی که خود را نمی‌شناسد، در مسایل خانوادگی، اجتماعی، و شخصی و در لحظات بحرانی و حساس زندگی، دچار تزلزل و یا شکست خواهد شد.

فرمول افراد خودبازار:

افراد خودبازار «خود منظم» خود را «از خود نامنظم و لاابالی و بی مسئولیت» خویش شناسایی می‌کنند که این بزرگ‌ترین قدم به سمت تعالی است.

انسانی که همه‌ی عواطف و احساسات خود را شناخت و آن‌ها را به عنوان جزیی از وجودش پذیرفت، ضعف‌هایش را با تشویش کمتری جبران خواهد کرد و در مقابل، نقطه‌های قوت شخصیتش را آسان‌تر و سریع‌تر شکوفا خواهد ساخت.

انسان خودبازار به یقین می‌داند که: «رشد و بالندگی، بارکود و احساس شکست سازگار نیست». (۱)

جالب‌تر این که آدم‌های خود باور در کوران حوادث و در زوایای مختلف زندگی چون از اعتماد به نفس بالایی برخوردارند، حالت‌های زیر را از خود نشان می‌دهند که حاصل مطالعات «استاین» در سال ۱۹۷۴ است:

۱. پشتکار بالا؛ ۲. عدم احساس شکست؛ ۳. سخت کوشی؛ ۴. نظم و انضباط معقول؛
۵. جست و جوی راه حل؛ ۶. کنجکاوی؛ ۷. یادگیری مداوم؛ ۸. استقلال؛ ۹. تفکر شهودی؛
۱۰. قدرت ابراز وجود؛ ۱۱. انگیزه‌ی پیشرفت بالا؛ ۱۲. علاقه به هنر.

این نوع افراد به مرحله‌ی خلوص رفتاری و وجودی می‌رسند و مثل الماس^(۲) می‌شوند.

۱- روان‌شناسی شخصیت، درس کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران.

۲- الماس، حاصل فشار بسیار زیاد است. فشار کمتر، بلور و کمتر از آن، ذغال سنگ را پدید می‌آورد. اگر باز هم ←

فشار، گاهی منصه‌ی شدن است و می‌تواند افراد را به موجوداتی ارزشمند بدل کند. موجودی با اعتماد به نفس بالا و در عین حال پیروز.

مرز تشخیص خودبایری و اعتماد به نفس این است که این گونه افراد خودبایر در مقایسه با افراد خودباخته و شیفتنه، می‌دانند و ایمان دارند که: مسئولیت دارند تا حلّی که استعداد و توانایی هایشان اجازه می‌دهد در زندگی «موقیعت» کسب کنند. در پاسخ اولین سؤالی که در ابتدای بحث مطرح گردید؟ باید گفت: به واقع، اعتماد به نفس یک عطیه‌ی الهی و یک ویژگی برجسته است. زیرا کسی که بر ضعف‌هایش غلبه یافته و هر گونه اندیشه‌ی خودخواهانه را وانهاده است، نه ظالم است و نه مظلوم. بلکه او آزاد است. آدمی تنها با استعلای اندیشه‌هایش می‌تواند برخیزد و غلبه کند و توفیق یابد. حتی برای توفیق در امور دنیوی نیز باید - اندیشه‌هایش را به ورای خصال حیوانی - انقیادآور بکشاند.

انسانی که نخستین اندیشه‌اش غرقه شدن در لذایذ حیوانی است، نه می‌تواند به روشی بیاندیشد و روی اصول صحیح، برنامه ریزی کند و نه می‌تواند به اعتماد به نفس برسد. او حتی نمی‌تواند به کمترین گنج‌های نهفته‌ی درونش دست یابد و آن‌ها را بپوراند. او در هر کاری با شکست و ناکامی مواجه می‌شود. اگر انسان، اندیشه‌هایش را متعالی نکند، در موضعی قرار نمی‌گیرد که امور را در اختیار بگیرد و مسئولیت‌های جدی را متقابل شود.

حصول توفیقات:

توفیق‌های عقلی، ثمره‌ی اندیشه‌ی متمرکز برای جست و جوی دانش و زیبایی و حقیقت در زندگی و طبیعت است.

→ فشار کم شود، حاصل آن چیزی جز سنگواره‌ی برگ‌ها و یا زنگار ساده نخواهد بود.

توفیقات معنوی نتیجه‌ی آرزوهای مقدسند. کسی که پیوسته با اندیشه‌های والا و متعالی زندگی می‌کند و اندیشه‌های پاک و عاری از خودخواهی را در سر می‌پروراند - با همان قطعیتی که خورشید با اوج ظهر می‌رسد و ماه بدر کامل می‌شود - صاحب منشی خردمند و والا می‌گردد. لذا: هرگونه توفیق (مثبت) تاج تلاش و افسر اندیشه است. آدمهای خودباور که از اعتماد به نفس بالایی برخوردارند، می‌توانند در جهان به کامیابی برسند و حتی در حیطه‌ی معنوی، به اوج‌هایی متعالی دست یابند.

معروف است: «خیلی از افراد می‌توانند بهشت متحرک باشند یعنی در همین دنیا هم می‌توان «بهشت» بود». چرا که بهشت، دو شرط دارد یعنی کسی که می‌خواهد در این دنیا از لحاظ رفتاری و عملکرد، بهشتی باشد باید دو امر را در خود متحقق نماید:

اول: اهل لغو و حرف بیهوده نباشد (اهل عمل باشد);

دوم: گناه نکند.

قرآن می‌فرماید: «لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَ لَا تَأْثِيمًا».^(۱)

هر جا لغو و تأثیم یعنی بیهودگی و گناه نباشد، بهشت است و این گونه آدمها، بهشت متحرک می‌شوند.

همه‌ی توفیقاتی که انسان به دست می‌آورد - خواه در کسب و کار و خواه در مسایل عقلی و خواه در مسایل معنوی - ثمره‌ی اندیشه‌ای است که در مسیری معین، هدایت شده و تابع یک قانون و شیوه است و تنها تفاوت در «موضوع توفیق» است.

آدمهای کم باور، توفیقات اندک به دست می‌آورند، چون پشتکار و فداکاری اندکی به خرج می‌دهند. آدمهای با باور متوسط، توفیقات متوسطی دارند. و آدمهایی که به توفیقی عظیم دست یافته‌اند، فداکاری و پشتکار زیادی از خود نشان داده‌اند.

کسی که باورمند به خویش است و ایمان به مسیر دارد و از درجه‌ی اعتماد به نفس

۱ - سوره‌ی واقعه، آیه‌ی ۲۵

بالایی برخوردار است، جهت وصول به توفیقات بالا و والا به ایثار و پشتکار عظیمی دست می‌زند، چرا که محصول اعتماد به نفس بالا، پشتکار بالا است. و در این راستا خداوند را نیز اصل همه چیز می‌داند.

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «لا يُصْدَقُ إيمانٌ عَبْدٍ حَتَّىٰ يَكُونَ بِنَا فِي يَدِ اللهِ أَوْثَقَ مِنْهُ بِنَا فِي يَدِهِ»؛ «ایمان بنده‌ای درست نباشد جز آن که اعتماد او به آنچه در دست خداست بیشتر از آن باشد که در دست اوست». (۱)

آدم دارای اعتماد به نفس اگر به سرچشم‌هی فیض الهی متصل شود، پشتکار و توانایی‌های او فوق تصور می‌گردد.

زیرا همه‌ی ما انسان‌ها از استعدادهای عظیم و کشف نشده‌ای برای رسیدن به کمال برخورداریم و اعتماد به نفس و اتصال به سرچشم‌هی الهی ضامن این توفیقات است. افراد دارای اعتماد به نفس، ایمان بالایی دارند چرا که «ایمان» از «امید» مهم‌تر است، آن هم ایمان و اعتقادی که اعتماد مطلق در آن بوده و هیچ‌گونه شک و تردیدی در آن وجود نداشته باشد.

انسان به کمک این ایمان، غیرقابل دسترس‌ترین درها را خواهد گشود، و بلندترین مرتبه‌ها را فتح خواهد کرد و گستردگرین اهداف خویش را به تحقق خواهد رساند. در واقع، انسان بدون ایمان و اعتقاد به وجود پروردگار و جهان آخرت، هیچ بعد معنوی در این دنیا نداشته و در نتیجه، دستاوردهایی از دنیای معنویت خواهد داشت.

به عنوان مثال می‌توان گفت: روح و جان فاقد اعتماد به نفس و ایمان و اعتقاد، مثل بدنه‌ی است که عاری از ستون فقرات و قلب باشد. امروزه اعتقاد بر این است که یک جامعه‌ی بدون ایمان، شانسی برای بقا ندارد. زندگی یک ملت یا یک قوم، بستگی تام به وجود اعتقاد، یک مذهب و یا نوعی تظاهر اعتقادی و ایمانی خودآگاه یا ناخودآگاه دارد.

۱ - نهج البلاغه، ترجمه دشتی، حکمت ۳۱۰، ص ۷۰۲.

روان‌شناسی امروز^(۱) اذعان دارد که انسان‌های سالم و دارای اعتماد به نفس، نیاز مداومی به تنوع و درگیری تازه دارند. کارهای روزمره و عادی را کنار می‌گذارند و به جست و جوی تجارب تازه برمی‌آیند.

افراد دارای اعتماد به نفس چه سوالاتی از خود می‌پرسند؟

این گونه افراد همیشه این هفت سوال را از خود می‌پرسند:

۱. در زندگی من چه عواملی است که در حال حاضر از آن راضی هستم؟ چرا از آن رضایت دارم؟ و چه احساسی به من دست می‌دهد؟
۲. در زندگی من چه عاملی است که در حال حاضر مرا به یک سرچشمه‌ی لایزال متصل می‌کند؟ چرا موجب هیجان است؟ و چه احساسی به من دست می‌دهد؟
۳. در زندگی من در حال حاضر چه عاملی بیش از همه موجب افتخار است؟ چرا به آن افتخار می‌کنم؟ چه احساسی به من دست می‌دهد؟
۴. در زندگی چه عاملی است که در حال حاضر نسبت به آن شکرگزار هستم؟ چرا موجب شکر است؟ چه احساسی به من دست می‌دهد؟
۵. در زندگی من چه عاملی است که در حال حاضر خودم را به آن بیشتر مقید و متعهد می‌دانم؟ چه احساسی به من می‌دهد؟
۶. چه کسانی را دوست می‌دارم؟ چه کسانی مرا دوست می‌دارند؟
۷. چگونه می‌خواهم در زندگی خود و دیگران، محبت بیشتری پدید آورم؟ و مفید باشم؟ و شاهد بالندگی بیشتر خود و دیگران باشم؟^(۲)

اعتماد به نفس و تسلط بر خویشتن:

افراد دارای اعتماد به نفس، بر نفس خود تسلط دارند. امام علی طیلّا می‌فرماید: «کُلُّ

۱ - روان‌شناسی کمال الگوی شخصیت سالم، درآن شولتس، ترجمه‌ی گیتی خوشدل.

۲ - آندیشه‌های نیروپخش، راینر، ترجمه‌ی مهدی مجرد ذاویه کرمانی، ص ۳۳.

مُعْتَمِدٌ عَلَى نَفْسِهِ مُلْقٰى؛ هر کس که اعتماد به نفس بالای داشته باشد، بر نفس خویش سلطه دارد^(۱).

انسانِ دارای اعتماد به نفس - که تسلط بر خود را آموخته است - می‌داند چگونه خود را با دیگران منطبق سازد. دیگران نیز به نوبه‌ی خود، نیروی معنوی او را حرمت می‌گزارند و احساس می‌کنند که می‌توانند از او بیاموزند و به او اتکا کنند. آدمی هر چه آرام‌تر شود و اعتماد به نفس بالاتری داشته باشد، کامیابی، نفوذ، اقتدار و نیک‌خواهی اش عظیم‌تر خواهد بود.

انسانِ دارای اعتماد به نفس همواره مورد محبت و حرمت است. در همه‌ی امور بشری، «تلاش» هست و «نتیجه» و نیروی تلاش، معیار «نتیجه» است. موهبت‌ها، قدرت‌ها، دارایی‌های معنوی، مادی و عقلی همه و همه نتیجه‌ی تلاشند و تلاش زاییده‌ی آرامش و اعتماد به نفس بالاست.

کنار گذاشتن بی هدفی و سستی و آغاز اندیشیدن با هدف، یعنی ورود به دسته‌ی نیرومندانی است که شکست را هم یکی از راههای توفیق می‌انگارند و همه‌ی اوضاع و شرایط را وا می‌دارند تا در خدمت هدف مقدسشان باشد.

اراده و اعتماد به نفس

«اراده» با «اعتماد به نفس» ارتباط تنگاتنگی دارد. اراده‌ی به انجام رساندن، از این آگاهی بر می‌خیزد که «می‌توانم» به انجام برسانم. ترس و تردید، دشمنان بزرگ آگاهی‌اند، و کسی که آن‌ها را بپروراند خود را به هلاک می‌رساند. البته ترس در بارگاه باری تعالی عین یقین و اعتماد مطلق است.

کسی که بر تردیدها و ترس‌های ظاهری غلبه می‌کند، بر شکست‌ها فایق می‌آید. هر

۱ - المعجم المفهرس للفاظ غرالحكم و درالحكم، برآش، ج ۲، ص ۱۹۹۸.

اندیشه‌اش با اقتدار متفق است و دلیرانه با همه‌ی مشکلات کنار می‌آید و خردمندانه بر آن‌ها غلبه می‌کند. مقاصدش را در فصل مناسب می‌کارد، و آن‌ها شکوفا می‌شوند و میوه‌هایی به بار می‌آورند که پیش از موقع به زمین نمی‌افتند. در حقیقت به مرحله‌ی بصیرت عمل می‌رسد. قرآن می‌فرماید: «فَمَنْ أَبْصَرَ فَإِنَّهُ سَيِّءٌ»؛ (پس هر کس بصیرت یافت، خود سعادت مند شد).^(۱)

شاد از احسان و گریان از خسر	شاد چه باشد، با خبر از خیر و شر
هر که او آگاه‌تر، با جان‌تر است	چون سرو ماهیت جان مخبر است
هر که بی جان است از دانش تهی است	خود جهان جان سراسر آگهی است

نتایج بصیرت فرد به خود و اعتماد به نفس:

طبق تحقیقات روان‌شناسی، عوامل مؤثر در ایجاد و تقویت رضایت فرد - که از نتایج شناخت و اعتماد به نفس است - چنین است:

۱. سازگاری شخص با کاری که عهده‌دار آن شده است؛
۲. سازگاری شخص با محیط زندگی؛
۳. رابطه‌ی شخص با همکاران به طور رضایت‌مند؛
۴. مدیریت بر خویشتن؛
۵. مدیریت بر محیط و کار؛
۶. تسلط بر محیط اجتماعی.

هر که را این بیش، اللہی بود «روح را تأثیر آگاهی بود

مدیریت زمان

«نقش برنامه ریزی در زندگی شخصی»

جعفر رحمانی

اشاره

آیا می‌دانید یک عمر ۷۰ ساله چگونه می‌گذرد؟ براساس تحقیقات، به طور متوسط:

- ۲۵ سال در خواب؛
- ۸ سال مطالعه، تحصیل و یادگیری؛
- ۵ سال رفت و آمد؛
- ۶ سال استراحت و بیماری؛
- ۴ سال صرف آماده کردن غذا؛
- ۳ سال صرف آمادگی جهت انجام فعالیت‌های فوق.

به این ترتیب، ۱۲ سال باقی‌مانده، صرف کار مفید می‌شود.^(۱)

زمان، همانند تیری که از کمان رها شود، هرگز بازنمی‌گردد. زمان را نه می‌توان حفظ کرد و نه دوباره تسخیرنمود. موققیت و شکست هر کس بستگی به نحوه‌ی استفاده‌ی او از وقت دارد. اتلاف وقت، حتی از هدردادن پول هم اسفناک‌تر است؛ زیرا شما قادر به تحصیل پول خواهیدبود. برای زمان هم باید برنامه‌ریزی کرد. چطور سود و زیان هر چیزی محاسبه می‌گردد احتی باید به صرفه‌جویی‌های زمانی کوچک نیز اندیشید.

«عمر به بازیچه بسر می‌بری»^(۲)

کمبود وقت:

اغلب انسان‌ها از کمبود وقت، شکوه دارند. در حالی که در واقع، کمبود وقت وجود

۱- مجله‌ی تدبیر، ش. ۸۴، مردادماه ۷۷، ص. ۳۹. ۲- کلیات نظامی، مخزن الاسرار، ص ۸۵

ندارد، بلکه بیشتر اوقات انسان - آگاهانه یا ناآگاهانه - تلف می‌شود. برای مثال در پایان یک میهمانی، فاصله‌ی زمانی این خدا حافظی تا خدا حافظی واقعی، گاهی ۳۰ دقیقه است. این قبیل ساعات تلف شده به ساعات «برزخی» نیز مشهور است. در واقع، کمبود وقت، ناشی از علل و عوامل زیر است:

- ۱- عدم استفاده‌ی کامل از زمان یا استفاده‌ی نامناسب از آن.
- ۲- صرف زمان برای انجام امور غیر ضروری، کم ارزش و تکراری.
- ۳- عدم وجود برنامه، هدف و نظم برای استفاده از وقت.
- ۴- داشتن عادت‌های نامطلوب، مانند وسواس که بخش مهمی از وقت انسان را می‌گیرد.
- ۵- بی نظمی و شلوغی محیط زندگی و کار.
- ۶- انجام کارهای موازی زیاد.
- ۷- تلفن‌ها و رفت و آمد های غیر ضروری.
- ۸- سلام و تعارف بیش از حد با دیگران.
- ۹- پذیرایی از مهمان‌های ناخوانده.
- ۱۰- مطالعه‌ی مطالب کم اهمیت و غیر لازم.
- ۱۱- شرکت در جلسات غیر ضروری.
- ۱۲- تلفن‌های مزاحم و طولانی^(۱)

کنترل راه‌زنان وقت

برای موفقیت، شما می‌توانید با توجه به نکات بالا، اقدامات زیر را نیز انجام دهید:

الف) کار امروز را به فردا نیافرخنید - امام علی^{علیه السلام}، به مالک اشتر فرمان می‌دهد:

«هر روز را به کار همان روز اختصاص بده، که هر روزی را کاری است در حدّ

(۱) گنجایش خودش».

گاهی ریشه‌ی کار امروز را به فردا انداختن، تنبی و گاهی ریشه‌ی تأخیر انداختن کارها ترس از کار است. راه علاج غلبه بر ترس و اقدام است. پیامبر اسلام ﷺ به ابازد فرمود: «ای ابازد! از تأخیر در کارها بپرهیز؛ که امروز از آن توست و از فردا خبر نداری. اگر فردایی داشتی، در آن فردا چنان باش که در امروز، و اگر فردایی نداشتی، برای کوتاهی کردن امروز پشیمان نخواهی شد». (۲)

ب) کارها را ناتمام رها نکنید - در ناتمام رها کردن کار، افرون بر تلف کردن فرصت خود، به دیگران نیز آسیب می‌رسانیم. همیشه برای نیمه رها کردن کار، دلیل‌هایی وجود دارد که برخی از آن‌ها منطقی است. راه حل آن است که وقتی توقفی ایجاد شد، بی‌درنگ شرایطی پدید آوریم که به فضای قبل از توقف بازگردیم. حضرت علی ؑ می‌فرماید: «کار اندکی که بر آن مداومت کنی، امیدبخش‌تر از کار بسیاری است که از آن ملول شوی». (۳)

ج) کارهایتان را بر اساس اولویت انجام دهید - اولویت بندی نکردن کارها موجب تحریر می‌شود و فرصت‌ها را در انجام کارهای با اهمیت، از دست می‌دهد. حضرت علی ؑ زمانی که یارانش را گرد آورده بود و بر جهاد فرا می‌خواند و آنان جز سکوت، واکنشی از خود نشان نمی‌دادند، فرمود: «شما را چه شده است؟». گروهی از حاضران گفتند: «ای امیر مؤمنان! اگر شما خود حرکت کنید و در جبهه حاضر شوید ما نیز همراه شما حرکت خواهیم کرد». حضرت در پاسخ - با تکیه بر اصل رعایت اولویت در کارها - فرمود: «شما را چه آفت زده است که برای رشد، استواری کافی ندارید و پذیرای هدایت در راستای مقصدی نیستید؟ آیا در چنین پیکار کوچک، سزاوار است که خود بیرون شوم؟ در این گونه کار زارها به حضور یکی از فرماندهان دلیر و جنگ

۱. نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳

۲. نهج البلاغه، حکمت ۲۷۰

۳. مکارم الاخلاق، ۵۴۰

آورتان که مورد رضایت من است، می‌توان بستنده کرد. هرگز مرا نسوزد که امور لشکری و کشوری و بیت‌المال و گردآوری خراج و داوری میان مسلمانان و دقّت در حقوق دادخواهان را رها کنم، سپس در میان ستونی که در پی ستونی دیگر در حرکت است، بیرون شوم و بسان تیری در تیردان به این سو و آن سو در حرکت باشم در حالی که واقعیت جز این نیست که من قطب آسیابم، چرخ‌های کشور باید بر محورم هماره بچرخد و من در جای خود ثابت بمانم و اگر لحظه‌ای جایگاهم را رها کنم، مدارش سرگردان می‌شود و سنگ زیرین آن به لرزش می‌افتد. به خدا سوگند، این پیشنهاد بسیار بدی است». (۱) «آن که به چیز غیر مهم خود را مشغول دارد، کار مهم‌تر را از دست می‌دهد». (۲)

د) برنامه‌ی روزانه برای انجام اولویت‌ها داشته باشید - بهترین شیوه تنظیم برنامه‌ی روزانه است و ضامن این نکته است که اولویت‌های نخست در کار را به پایان می‌رسانید و راهنمای شما به سوی اولویت‌هایی است که در مسیر کار - در طول روز - مطرح است.

ه) خطاهای اصلاح نمایید - انسان پس از آن که به خطای خود پی برد باید در صدد اصلاح آن برآید و متوجه باشد اصرار بر خطای خود دیگری است. اگر هزار دلیل برای پوشاندن یک خطای بیاورد، خطای او هزار و یک خواهد بود! انسان موفق، کسی نیست که نقطه‌ی ضعف نداشته باشد، بلکه کسی است که از نقاط ضعف خود باخبر باشد و در برطرف کردن آن‌ها بکوشد.

«عمر کم است، از پی آن پر بهاست قیمت عمر از کمی آن بخاست» (۳)

دکتر حسن پژشک‌زاده می‌گوید: «وقتی با یکی از ادبیان فرانسه روبه‌رو شدم، از من پرسید: معنای این شعر سعدی چیست؟

۱. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۱۹.

۲. همان.

۳- کلیات نظامی، مخزن الاسرار، ص ۸۵

عمر، دو بایست در این روزگار «مرد خردمند هنرپیشه را

با دگری، تجربه آموختن تازیکی، تجربه بردن به کار»

من معنای معمولی آن را گفتم که: شخص را دو عمر باید تا بایک عمر، تجربه بیاموزد و با عمر دوم، آن تجربه‌ها را به کار اندازد. ادیب فرانسوی گفت: توجیهی که شما می‌کنید، نوهین به مقام سعدی است؛ زیرا شخص دانشمند و حکیمی، مثل سعدی، آرزوی امری محال را نمی‌کند و به خوبی می‌داند به کسی دو عمر نمی‌دهند. معنای شعر سعدی این است که آدم عاقل، عمر را دو قسمت می‌کند؛ نیمی را صرف علم و تجربه و در نیم دیگر، علم و تجربه را به کار می‌بندد، و ما فرانسوی‌ها نیمه‌ی اول را «عمرِ زحمت»، و نیمه‌ی دوم را «عمرِ راحت» می‌گوییم^(۱).

و) نظم را رعایت کنید - وقتی به ریشه‌ی نظم نگاه کنید، می‌بینید که تنها معنای آن، «خوب و درست انجام دادن کار» است. هر کار درست و منظم و هر فکر شایسته، به چهره‌ی مدیریت، زیبایی می‌بخشد. همان‌طوری که هر جانداری در اثر عدم رعایت موارد بهداشتی، دچار ویروس و میکروب می‌گردد و بیمار می‌شود، فرد و جامعه نیز در اثر بی‌نظمی، دچار بیماری گشته و کارایی خود را از دست می‌دهد. «نظم فیزیکی» و «نظم فکری» دو منبع اصلی مدیریت است. امام خمینی^{ره} در اهمیت نظم می‌فرماید:

«تا نظم نیاشد، انسجام نیست».^(۲)

یکی از نشانه‌های نظم، تقسیم اوقات شب‌انه روز براساس نیازمندی‌ها است. امام خمینی^{ره} با برنامه‌ریزی دقیق، در تمام امور و برنامه‌ی خود، نظم خاصی داشتند، به‌طوری که اهل منزل از حرکات ایشان، حدود اوقات روز را متوجه می‌شدند. مقام معظم رهبری نقل می‌کردند که ما جلسه‌ای در خدمت ایشان داشتیم، نشسته بودیم. بحث‌ ما طول کشید و زیاد صحبت کردیم. وسط صحبت، امام به ساعت نگاه کردند و فرمودند: «ساعت قدم زدن دیر شد». ایشان بلند می‌شدند و قدم می‌زدند. امام^{ره} می‌فرمود:

۱. روحیات شرق و غرب، ۷۰، ص ۱۴۵ تا ۱۵۰. ۲ - صحیفه‌ی نور، ج ۱۱، ص ۱۴۵.

«اگر به زندگی و رفتار و حرکات مان نظم بدهیم، فکرمان هم بالطبع نظم می‌گیرد».^(۱)

فواید انضباط

- ۱- شادابی و نشاط.
- ۲- رعایت حقوق و تعهدات دیگران.
- ۳- برای دیگران الگو و نمونه است.
- ۴- نزد همه ارزشمند خواهد بود.

هیچ گاه بیکار نمانید و همیشه کتاب، مقاله یا مطالبی همراه داشته باشید، تا هر فرصتی را که به دست می‌آورید، صرف مطالعه کنید. ادیسون گوید:

«برای پیروزی، یک راه آسان وجود دارد؛ هیچ فرصتی را برای کارکردن از دست ندهید و اگر وقت شما محدود است، وقت اختراع کنید».^(۲)

دستور العمل‌ها

- هیچ گاه به سراغ خواب نروید، بلکه فرصت دهید تا خواب به سراغ شما بیاید.
- ساعات دیدار را معین کنید و در غیر آن اوقات، با هیچ کسی ملاقات نکنید.
- در صورت امکان، افراد دیگری را برای انجام بعضی از کارها تعیین کنید.
- اوقات فراغت خود را صرف انجام کارهای بیهوده نکنید.^(۳)
- اهداف خود را بنویسید و درجه‌ی اولویت آن‌ها را تعیین کنید.
- فهرست کارهای روزانه را با قيد درجه‌ی اولویت تنظیم کنید.
- روز را با کارهای مهم (نه کم اهمیت) شروع کنید.
- همیشه از خود بپرسید، هم اکنون، بهترین کاربرد وقت من چیست؟

.۱۰. عمر دوباره، ص ۲۲۴. ۴- مدیران جامعه‌ی اسلامی، علی آبادی، ص ۲۲۵ - ۲۲۶.

- کاری که قرار گذاشته اید انجام دهید، همین حالا شروع کنید.
- به درخواست های ناروا، «نه» بگویید.
- کارهایتان را از روی فهرست اولویت بندی شده ای، انجام دهید.
- روزبه روز سعی کنید بهتر گوش کنید.
- برای فکر کردن، وقت کافی در برنامه بگنجانید.

آینده نگری در مدیریت زمان

جوان وقتی می تواند در مسیر حرکت، با شتاب بیشتر، اشتباه و خسارت کمتر، روح آرامتر و امید فراوان تر به موفقیت و پیروزی دست یابد، که آینده را شناخته و برای هر لحظه اش برنامه و آهنگی مناسب را آماده کرده باشد.

انسان آینده نگر، همیشه از زمان جلوتر حرکت می کند و نیازها و مشکلات کار را بررسی و امکانات لازم را از پیش تدارک می بیند و در نتیجه، میزان موفقیت او بیشتر می گردد.

حضرت علی علیه السلام یکی از خصلت های مؤمنان را، آینده نگری می داند و می فرماید:

«الْمُؤْمِنُونَ هُمُ الَّذِينَ عَرَفُوا مَا آتَاهُمُّ؛ مُؤْمِنٌ كَسَانِي هُسْتَنَدَ كَهْ آيِنَدَهِي خَوِيشَنَ رَا مِي شَتَاسِنَدَ». (۱)

بخشی از موفقیت های جوان به این موضوع بستگی دارد که برای آینده تا چه مقدار برنامه ریزی و فکر کرده است. یکی از نتایج عاقبت اندیشی و آینده نگری در زندگی، آرامش خاطر و جلوگیری از پشیمانی است. حضرت علی علیه السلام می فرماید:

«الَّذِيْرُ قَبْلَ الْعَمَلِ يُؤْمِنُكَ مِنَ النَّدَمِ؛ عاقبت اندیشی پیش از شروع کار، تو را از پشیمانی در امان می دارد». (۲)

اندر آخر او نگردد شرمسار

هر که اول بنگرد پایان کار

نگه کن راه بیرون آمدن را

به هر جایی که خواهی در شدن را

۱ - بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۲۵.
۲ - مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۰۸.

نگه کن آخر کارش به اول»^(۱) به هر کاری که خواهی کرد مدخل

برنامه‌ریزی

به فرموده‌ی حضرت علی علیه السلام: «تدبیر پیران، بالاتر از شمشیر جوانان است». ^(۲)

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«کسی که بدون آگاهی، به عمل می‌پردازد، همچون کسی است که از بی‌راهه می‌رود. چنین شخصی هر چه جلوتر می‌رود، از سر منزل مقصود خویش، بیشتر فاصله می‌گیرد». ^(۳)

برنامه‌ریزی، شبیه نقشه کشیدن برای یک ساختن یک خانه است. اگر نقشه، دقیق تهیه شده باشد، خانه به طور منظم ساخته خواهد شد و نیازهای سازنده‌ی آن را، برآورده خواهد ساخت. اما اگر نقشه بدون فکر و بررسی لازم طرح شده باشد پی در پی لازم خواهد بود که تغییراتی در آن ایجاد شود و یا پس از مدتی با صرف هزینه‌های اضافی، دوباره ساخته شود.

برنامه‌ریزی به شما کمک می‌کند که به وضوح ببینید که چه می‌خواهید بکنید و چگونه می‌توانید در جهت هدف‌ها، گام بدارید. برنامه‌ریزی، شما را با مهارت‌های مربوط به مشکل‌گشایی یا حل مسئله و انطباق و تصمیم‌گیری، در گیر می‌سازد. برنامه‌ریزی زندگی تحصیلی و شغلی، تضمین نمی‌کند که کلیه‌ی مسایل و دشواری‌ها یا موقعیت‌های تصمیم‌گیری تحصیلی و شغلی که شخص در آینده با آن‌ها رو به رو خواهد شد، حل گشته یا آسان‌تر شود. برای این کار، هیچ فرمول یا راه حل آسانی وجود ندارد. مهارت‌های برنامه‌ریزی و حل مسئله فقط به شما در بر خورد و سازش بهتر با مشکلات جدید، کمک می‌کند. برنامه‌ریزی، آینده را به زمان حال می‌آورد؛ از این رو شما می‌توانید کاری درباره‌ی آن

۱- دیوان ناصر خسرو (سعادتنامه)، ص ۵۵۱. ۲. نهج البلاغه، حکمت ۸۳.

۳. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۵۴.

انجام دهید. برای دست یافتن به هدفی، باید قبل از تلاش فیزیکی، تلاش ذهنی (برنامه‌ریزی) انجام شود. حضرت علی ظیله^۱ می‌فرماید:

«الَّطَّلُفُ فِي الْجِيلَةِ أَجْدَى مِنَ الْوَسِيلَةِ؛ دَقَّتْ وَظَرَافتْ در برنامه‌ریزی از وسیله و امکانات، مهم‌تر است». (۱)

بنابراین:

- هر چه کار مشکل‌تر، برنامه‌ریزی واجب‌تر؛
- هر چیزی که به فکر آید، قابل برنامه‌ریزی است؛
- اگر مسؤولیت یک برنامه را به بیش از یک نفر بسپاریم، احتمال شکست برنامه بیشتر است.

هنگامی که آدمی در مسیر رشد عقلانی خود به ضرورت برنامه‌ریزی در زندگی خویش پی برد، آن را در نظامهای اجتماعی - به عنوان ابزاری در خدمت مدیریت و رهبری - مورد توجه قرار خواهد داد. کارکردن بدون برنامه، مانند کشتی راندن بدون استفاده از سکان و یا قطب‌نما است. بنابراین ضرورت برنامه‌ریزی برای رسیدن به جزییاتی اهداف (خواه یک فعالیت کوتاه مدت مانند ترتیب دادن یک مهمانی یا سپری کردن یک روز تعطیل یا یک فعالیت دراز مدت مانند تحصیل و فعالیت شغلی) یک واقعیت انکار ناپذیر است.

تعویف برنامه‌ریزی

برنامه‌ریزی عبارت است از :

- ۱- تعیین هدف و یافتن راه وصول به آن؛
- ۲- تصمیم‌گیری در مورد این‌که چه کارهایی باید انجام گیرد؛
- ۳- تجسم و طراحی وضعیت مطلوب در آینده و یافتن راهها و وسایلی که رسیدن به آن را فراهم می‌کند.

۱- میزان الحکمه، محمدی شهری، ج ۲، ص ۵۵۱

مزایای برنامه‌ریزی

- ۱- بیشتر شدن احتمال رسیدن به هدف.
 - ۲- تمرکز بر روی مقاصد و اهداف.
 - ۳- هماهنگی بیشتر.
- مراحل برنامه ریزی**
- ۴- جلوگیری از فشار عصبی.
 - ۵- معنا و مفهوم بخشنده کار.
 - ۶- افزایش اعتماد به نفس.
 - ۷- کنترل فعالیت‌ها و زمان.

برای برنامه ریزی و حل مسئله، از روش‌های گوناگون می‌توان استفاده کرد. یک راه کلی و روش‌مند به شرح زیر است:

- ۱- بیان هدف‌ها.
- ۲- شناسایی راه حل‌ها.
- ۳- سنجیدن راه حل‌ها.

آسیب‌شناسی برنامه ریزی

عواملی که ممکن است برنامه‌ریزی را با شکست مواجه کند، عبارتند از:

- ۱- عدم دقت در پیش‌بینی برنامه-پیش‌بینی غلط، باعث برنامه‌ریزی غلط می‌شود.
 - ۲- عدم آگاهی و شناخت - عدم شناخت درست از منابع، توانایی‌ها و تغییرات محیطی، هر برنامه‌ای را با شکست مواجه می‌کند. حضرت علی ظیلاً می‌فرماید:
- «هر کس، کاری را بدون علم و آگاهی انجام دهد، فسادی که از آن کار ناشی می‌شود، بیش از اصلاحی است که از آن به دست می‌آید».^(۱)

- ۳- عدم توجه به استعداد و توان خود -
 - ۴- هر کسی را، بهر کاری ساختند میل آن را در دلش انداختند^(۲)
- ۴- وابستگی بیش از حد برنامه‌ها به یکدیگر - این امر باعث می‌شود اگر یک برنامه، یا

۱. کافی، ج ۱، ص ۵۵

۲. مثنوی معنوی مولوی.

یک مرحله از برنامه شکست بخورد، بقیه‌ی برنامه‌ها نیز با شکست مواجه شود.

۵- عدم انعطاف در برنامه‌ریزی - در برنامه‌ریزی یک اصل وجود دارد و آن «ثبات در عین انعطاف». یعنی در خود هدف، ثبات داریم اما در راه رسیدن به آن (شیوه‌ی کار) باید انعطاف داشته باشیم.

۶- عدم درگیر ساختن خانواده در برنامه‌ریزی: یکی از دلایل شکست برنامه‌ها، عدم حمایت خانواده از برنامه است. برای موفقیت برنامه، باید تمام کسانی که به نوعی در برنامه سهیم هستند را در برنامه دخالت دهیم و آنها را درگیر برنامه کنیم.

۷- تضاد در برنامه - قسمت‌های مختلف یک برنامه نباید با هم در تناقض و تعارض باشند. ناسازگاری بین افکار باعث تحلیل و خنثی شدن نیروها خواهد شد. حضرت علی طیلّه می‌فرماید: «ناسازگاری، رأی و نظر را از بین می‌برد. ناسازگاری بسیار، شقاق و پراکنده‌گی است».^(۱) و در جایی دیگر می‌فرماید: «اختلاف رأی، عقیده را نابود می‌کند».^(۲)

۸- مردّ بودن در اجرای برنامه‌ی مصوب - برنامه‌ریزی، دو بخش دارد: بخش فکری و بخش اجرایی. پس در اجرا نباید مردّ بود. حضرت علی طیلّه می‌فرماید:

«سستی یکی از اسباب ناکامی و حرمان است. با سستی و ضعف، وقت از دست می‌رود».^(۳)

۹- عدم مشارکت با اندیشمندان در برنامه‌ریزی - کسی که به رأی خود، پافشاری کند دشمنانش می‌توانند او را آسان‌تر شکست دهند^(۴). کسی که به رأیش بسته کند، چار لغزش شود^(۵).

۱۰- انتخاب هدف نامناسب - هدف، نتایج مطلوبی است که ما در انتظار آن هستیم، شناخت و تعیین هدف بسیار مشکل است. هر هدف، خود وسیله‌ای برای رسیدن به یک هدف بالاتر است. یکی از مشکلاتی که ما با آن درگیر هستیم عدم دقیقت در شناسایی هدف

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۱۵.

۲. همان، ۲۵۳.

۳. همان، ۱۰۹.

۴. نهج البلاغه، حکمت ۱۶۱.

و تعدد هدف است. حضرت علی علیہ السلام می فرماید:

«مَنْ أَوْمَأَ إِلَى مِنْفَاقَةِ خَذَّلَهُ الْجِيلُ؛ كَسَى كَهْ دَرْ طَرِيقَ يَكْ هَدْفَ نَبَاشَ، حَيْلَهَا

أَوْ رَأَ شَكَسْتَ مَى دَهْدَ».^(۱)

نکات مؤثر در تعیین هدف، عبارت است از:

۱- هدف باید دقیق، روشن و بدون ابهام باشد. هدف‌گذاری نمی‌تواند فارغ از شناخت واقعیت‌ها باشد.

۲- هدف نه باید سهل الوصول باشد و نه دست نیافتنی.

۳- هدف باید مورد قبول باشد.

۴- تعداد اهداف باید محدود باشد.

۵- هدف مناسب با توانایی‌های فرد تعیین شود.

نکات مورد توجه در تعیین هدف:

۱- تعیین اولویت در اهداف.

۲- تعیین معیارهای عملکرد "ضعیف، قابل قبول، عالی".

۳- موانعی را که ممکن است سد راه ما در اجرای برنامه گردد از قبل شناسایی نماییم. ناپلئون در این باره می‌گوید: «راه گریز را قبل از ستیز باید جست».

۴- راه درست انجام کار را به طور دقیق بشناسیم. زیاد کار کردن مهم نیست، درست کار کردن مهم است.

۵- ابزار مورد نیاز خود را کامل تهیه نماییم.

۶- به اشتباهات، به عنوان فرصت‌های یادگیری نگاه کنیم نه شکست.

۱- نهج البلاغه، ترجمه‌ی مصطفی زمانی، سخن شماره ۴۱۱.

دوستی و رفاقت

محمد باقر پور امینی

اشاره:

دوستی و رفاقت، پاسخ به یک نیاز فطری و طبیعی جوان است که او را از تنهايی و بی‌پناهي خویش می‌رهاند و در پرتو محبت‌ها و دوستی‌ها، شخصیت او به نقطه‌ی کمال یا سقوط می‌رسد. هر جوانی معتقد است که دو احساس بزرگ برای زندگی کردن وجود دارد: محبت و دوستی.

به دلیل اهمیت دوستی‌ها در ساختن یک زندگی بهتر، «دوستی و رفاقت» را با اختصار در منظر فرهنگ دینی بررسی می‌نماییم.

صفای حیات

دوستی، سرمایه‌ی حیات است و صفاتی زندگی در همدمی با رفیق نیک.
«گفت حکیمی: که مُفَرِّح بود
آب و می و لحن خوش و بوستان
هر جوانی، زندگی خوش و بهتر را جست‌وجو می‌کند و این گوهر را بدون دوست،
نمی‌توان به چنگ آورد. عقل آدمی بر دو پایه استوار است. دوستی یکی از آن دو رکنی
است که ما را به حیات برتر رهنمون می‌سازد. پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:



فروشی اند که اگر از عطرشان ندهنند، می‌توان از رایحه‌ی دل انگیز عطرشان بھره برد.^(۱)

صحبت نیکان بود مانند مشک
کنز نسیم شن مغز جان یابد اثر^(۲)

در نگاه امام علی علیه السلام دوستان خوب، همچون اعضای مهم بدن آدمی اند.^(۳)

رسول خدا علیه السلام به سه ویزگی دوست خوب اشاره کرده، می‌فرماید:

«إِذَا رَأَيْتَ مِنْ أَخْبَكَ تَلَاثَ حِضَالٍ فَارْجِهِ الْحَيَاةُ وَالْأَمَانَةُ وَالصَّدْقَ؛ اَكْفَرْ

دوست خود این سه خصلت را دیدی به او امید داشته باش: حیا، امانت و

راستی».^(۴)

از امام باقر علیه السلام نقل شده است که در بصره مردی در حضور امام علی علیه السلام برخاست و

گفت: «درباره‌ی چگونگی دوستان، ما را آگاهی دهید. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

«دوستان دو دسته‌اند: یک دسته براذران مورد اعتمادند و دسته دیگر براذرانی که

معاشر انسانند و برخورد خوبی دارند.

اما براذران مورد اعتماد، مانند دست و بازو و اهل و مال انسان هستند. پس

هنگامی که نسبت به براذر دینی اعتماد داری، مال و توانت را در اختیار او بگذار

و با هر کس که نسبت به او خالص و مخلص است، با صفا باش و هر کس با او

دشمنی می‌کند، دشمن داشته باش و سر او را حفظ کن و او را یاری نما و

نیکویی‌های او را آشکار گردان، و بدان ای سایل که آنان بسیار نایابند.

و اما براذران معاشری که برخورد خوبی دارند، از آنان بھره‌مند شو و دوستی آنان

را قطع نکن و بیش از این از آنان مطالبه منما و همان طور که آنان با خوش‌رویی

از تو استقبال می‌کنند با آنان خوش‌رویی و شیرین زبانی کن».^(۵)

۱- «مَثَلُ الْجَلِيلِ مِثَلُ الظَّلَارِ إِنَّ لَمْ يَأْتِكَ مِنْ عَطْرِهِ أَصَابَكَ مِنْ رِيحِهِ» میزان الحكمه، ری شهری، ج ۷، ص ۲۸۳۹

۲- ابن یمین فریبومدی .

۳- «مَنْ فَقَدَ أخَاً فِي اللَّهِ فَكَانَتْ فَقَدَ أَشْرَفَ أَعْضَانِهِ»، غرر الحكم، ح ۹۴۶۱

۴- کنز العمال، مقتی هندی، ج ۹، ص ۲۶

۵- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۱۲، ص ۱۳

در منظر پیامبر خدا ﷺ بهترین دوست آن است که بر دین و دانش آدمی بیفزاید؛ از آن حضرت سؤال شد: بهترین همنشینان کدامند؟ ایشان در پاسخ فرمود:

«کسی که دیدنش خلدا را به یاد شما آورده و سخن او به دانش شما بیفزاید و عمل او رغبت به آخرت در شما ایجاد نماید». (۱) «بهترین دوستان کسانی هستند که تو را بر بندگی خدا یاری کنند، از گناه و معصیت دورت دارند و تو را به گام برداشتن در مسیر رضای حق توصیه نماید». (۲)

رسم رفاقت

آنان که در برقراری دوستی‌ها به موفقیت دست می‌یابند، یک نوع رضایت درونی و اعتماد به نفسی خاص پیدا می‌کنند:

«با مردم چنان بیامیزید که اگر مُردید بر شما بگریند، و اگر زنده ماندید به شما مهربانی ورزند و به سویتان آیند». (۳)

بی شک استمرار این دوستی‌ها و بهره مندی از این فرح‌بخشی، در گروه پایه‌بندی و التزام به قوانین و آدابی است. «رسم رفاقت» را در قوانین ذیل می‌توان جست و جو کرد:

قانون اول: پایداری- محافظت بر دوستی و پایداری بر تداوم آن، هنر رفاقت است.

رسول گرامی اسلام ﷺ می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُحِبُّ الْمُدَاوَمَةَ عَلَى الْأَخَاءِ الْقَدِيمِ فَدَامُوا عَلَيْهِ، خَدَاوَنْدَ پایداری بر رفاقت با دوستان قدیمی را می‌پسندد، پس اینگونه رفاقت‌ها را تداوم بخشید». (۴)

امام علی علیه السلام، ضمن تأکید بر محکم سازی پیوند دوستی، آن را از ذخایر دنیا و آخرت

۱- همان، ج ۱۲، ص ۲۰۳.

۲- همان، ج ۸، ص ۴۱۲.

۳- «خَالِطُوا النَّاسَ مُخَالَطَةً إِنْ مُتُّ مَعَهَا بَكُوْنُوا عَلَيْكُمْ، وَإِنْ عِشْتُمْ حَتَّوْا إِلَيْكُمْ»، نهج البلاغه، حکمت ۱۰.

۴- کنز العمال، ج ۹، ص ۲۷.



دینی را نسبت به یکدیگر مکدر می‌کند و بذر نفاق را پرورش می‌دهد.^(۱) «خشم

خود را انلک انلک بیاشام که من جرعه‌ای شیرین تراز آن ننوشیدم و پایانی

گواراتر از آن ندیدم».^(۲)

به گفته‌ی سعدی شیرازی:

«دوستی را که به عمری فرا چنگ آرند، نشاید که به یک دم بیازارند».

گذشت و پایداری در برابر ناملایمات، دوستی را مستحکم می‌کند. امام علی^{علیه السلام} فرمود:

«مِنَ الْمُرْوَةِ احْتِمَالٌ جَنَاحَيْتِ الْأَخْوَانِ؛ بِهِ جَانِ خَرِيدَنْ مَشْكُلَاتِ نَاشِي ازْ بَرَادَرَانِ

دینی، بخشی از جوانمردی است».^(۳)

دوستی بین کزان نشان دوستان دوستان

کی گران گردد ز رنج دوست، دوست رنج، مغز و دوستی، آن را چو پوست

نه نشان دوستی شد سرخوشی در بلا و آفت و محنث کشی

دوست همچون زربلا چون آتش است زر خالص در دل آتش خوش است»^(۴)

قانون ششم: نیک خواهی - جوان باید نسبت به دوست خود همچون خود بنگرد. دوست

را به جای خویش گذارد و آنچه برای خود می‌پسندد برای او نیز بپسندد. امام علی^{علیه السلام} در

نامه‌ی خود به فرزند جوان خویش، بدین قانون چنین اشاره فرموده است:

«پسرم! خود را میان خویش و دیگری میزانی بشمار، پس آنچه برای خود دوست

می‌داری برای جز خود دوست بدار. و آنچه تو را خوش نیاید برای او ناخوش

بشمار. و ستم مکن چنان‌که دوست نداری بر تو ستم رو، و نیکی کن چنان‌که

دوست می‌داری به تو نیکی کنند. و آنچه از جز خود رشت می‌داری برای خود

زشت بدان، و از مردم برای خود آن را بپسند که از خود می‌پسندی در حق آنان ؟ و

مگوی - به دیگران - آنچه خوش نداری شنیدن آن را، و مگو آنچه را ندانی، هر

۱- الکافی، ج ۲، ص ۳۰۰

۲- نهج البلاغه، نامه ۳۱

۳- غررالحكم، ح ۹۶۲۹

۴- مولوی بلخی.

چند اندک بود آنچه می‌دانی، و صگو آنچه را دوست نداری به تو گویند». ^(۱)
 صداقتِ رفاقت، در گرو بیان ضعفها و کاستی‌های یکدیگر است و تکامل دوستی‌ها، در پرتو راهنمایی است که در این زمینه نیز باید این توصیه‌ی مولا را از نظر دور نداشت که: «در پندتی که به برادرت می‌دهی - چه امر به به نیکی باشد و چه پرهیز دادن از زشتی - باید با اخلاص باشی». ^(۲)

قانون هفتم: فروتنی-پرهیز از تکبر، نداشتن ژست غرورآمیز و دارا بودن آرامی و وقار، از خصلت‌های پسندیده‌ای است که باید بر رفاقت‌ها سایه افکند. چرا که رعایت این ویرگی، دوستی آفرین است.^(۳) و از آن سو، کبر و غرور، پیوند رفاقت را از هم می‌گسلد و جوان را از نعمت دوست‌های خوب و شایسته محروم می‌سازد.

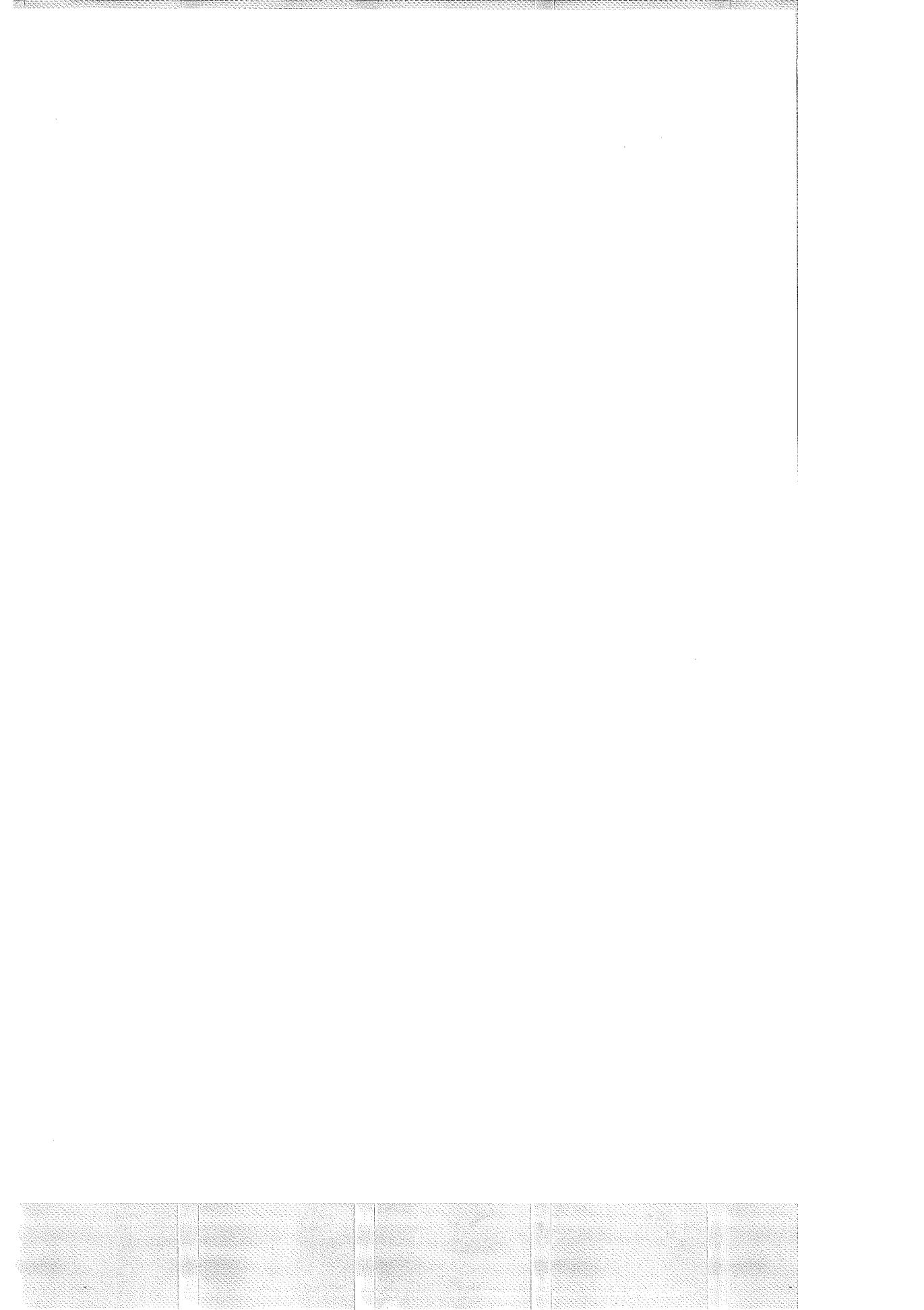
آنگه از پستی به بالا بر رود	«آب از بالا به پستی در رود
بعد از آن او خوشی چالاک شد	گندم از بالا به زیر خاک شد
بعد از آن سرها برآورد از دفین	دانه‌ی هر میوه آمد در زمین
زیرآمد شد غذای جان پاک	اصل نعمت‌ها زگردون تا به خاک
گشت جزو آدمی حی دلیر» ^(۴)	از تواضع چون زگردون شد به زیر

حضرت علی علیله در نامه‌ی خود به فرزندش به جلوه‌هایی از آداب دوستی اشاره می‌نماید: «چون دوستت از تو بیلد خود را به پیوند با او ودادار، و چون روی برگرداند، مهربانی پیش آر، و چون بخل ورزد از بخشش دریغ مدار، و هنگام دوری کردنش از نزدیک شدن، و به وقت سختگیری اش از نرمی کردن و به هنگام خطایش از عذر خواستن. چنان‌که گربی تو بندمی اویی، و چونان که او تو را نعمت داده - و حقی برگردنت نهاده - و مبادا این نیکی را آنجاکنی که نباید، یا

۱- نهج البلاغه، نامه ۲۱- ۲- همان.

۲- امام علی علیله: «ثَمَرَةُ التَّوَاضُعِ الْحَسِيبَةُ» غرالحكم، ح ۴۶۱۳.

۳- مولوی بلخی.



بِهِ تُوْ دُور نَمَا يَانَد». (۱)

۵- چاپلوس: او یا چرب زبانی به اغفال دوست می‌پردازد، امام علی علیه السلام می‌فرماید:
 «مَنْ مَدَحَكَ إِنَّمَا لَيْسَ فِيْكَ قَهْقَهَةٌ يَلِيقُ أَنْ يَدَمَكَ إِنَّمَا لَيْسَ فِيْكَ»؛ اگر کسی که
 برای قضیلیتی که در تو نیست به دروغ محدث گویید، سزاوار است روز دیگری
 برای صفت بدی که در تو نیست، مذمت کند. (۲)

۶- شرور: او به شمشیری ماند که ظاهری خوب و اثری بد دارد^(۳). امام علی علیه السلام فرمود:
 «عَادَةُ الْأَشْرَارِ أَذِيَّةُ الرِّفَاقِ؛ عَادَتْ أَشْرَارُ آزَارِ رَسَانِيَ بِهِ دُوْسَتَانُ أَسْتَ». (۴)

۷- بخیل: درباره‌ی نهی از دوستی با بخیل، امام علی علیه السلام چنین فرمود:
 «أَوْ آنِچِه رَا سُخْتَ بِلَانْ نِيَازْمَنْدِي اَزْ تُو درِيْغَ دَارَد». (۵)

۸- تبهکار: دوستی با تبهکار، ناشایست انگاشته شده است :

«از دوستی با تبهکار بپرهیز، که به اندک بها بی تو را بفروشد. (۶)
 آنچه به عنوان یکی از جلوه‌های تبهکاری نمود دارد؛ آلودگی به مواد مخدر است. این
 کار در حلقه دوستانه به دیگران سرایت می‌کند. جوان در توجیه معاشرت با دوستان
 سیگاری و یا معتاد خود چنین بیان می‌دارد که «چون همه این کار را می‌کنند من جرأت
 سرپیچی از این عمل را ندارم و از ترس این که مبادا مرا به عنوان بر هم زننده‌ی ساعات
 خوششان به باد ناسزا بگیرند، لذا همکاری می‌کنم در حالی که اصلاً تمایلی به انجام این
 کارها ندارم!» جوان یا باید با شهامت، راه خود را ببرود و یا آن که در راهی که دیگران تعیین
 کرده‌اند قدم بگذارد و فریب تبهکاری آنان را بخورد. در دوستی‌ها این نکته گهربار
 امیرمؤمنان علیهم السلام را نباید از نظر دور داشت که فرمود:

«بپرهیز از دوستی با کسی که تو را اغفال می‌کند و فریب می‌دهد». (۷)

۱- همان، حکمت ۳۸. ۲- غرالحكم، ح ۱۰۷۳۹.

۳- بخار الانوار، ج ۱۷، ص ۹۸۲۸. ۴-

۵- همان، حکمت ۳۸. ۶-

۷- «إِيَّاكَ وَصَحْبَةَ مَنْ الْهَاكَ وَأَغْرِيَاكَ فَإِنَّهُ يُخْذِلُكَ وَيُؤْيِقُكَ» غرالحكم، ح ۹۸۹۰.

کار و اشتغال

دکتر احمد حایری

اشاره

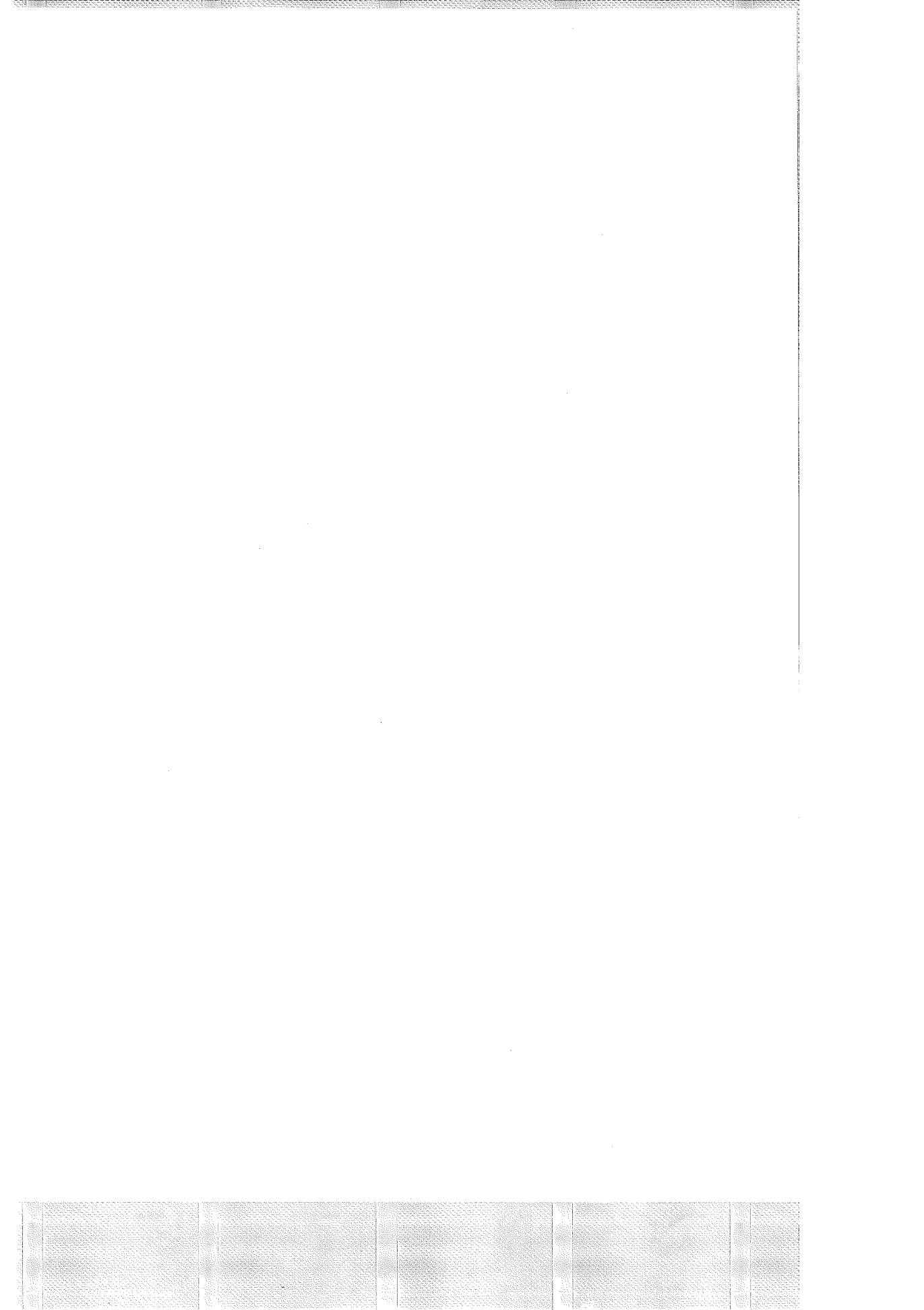
کار و انتخاب شغل یکی از بخش‌های مهم تصمیم‌گیری در زندگی هر جوان است. در این باره از «زاویه می‌توان به این بحث نگریست:

اول: توجه و توصیه در فراهم آوردن زمینه‌ی اشتغال برای نسل نو و پویای کشور؛
دوم: بررسی جایگاه کار، گزینش شغل و رعایت بایدهای شغلی و توصیه به نسل نو در
تلاش و اهتمام به کار.

بی‌شک نگاه نخست، متوجه متصدیان و مسؤولانی است که می‌باید عهده‌دار آماده سازی زمینه‌ی اشتغال برای جوانان باشند، نسل نویی که بر اساس آمار مراکز رسمی، ۶۰ درصد بیکاران جامعه را تشکیل می‌دهند^(۱) و جمعیت جویای کارشناس در پایان سال ۸۰ از مرز ۵/۸ میلیون نفر فراتر خواهد رفت^(۲). در این راستا پیام نوروزی مقام معظم رهبری و سخنان پس از آن، در بیان توجه به اشتغال معنا می‌یابد:

«مسئله‌ی اشتغال باید مسئله‌ی اول کشور و محور تمام سیاست‌های اجرایی باشد. مسئله‌ی ایجاد اشتغال نباید در حد شعار باقی بماند بلکه این مسئله، خط اصلی حرکت مسؤولان کشور و دستگاه‌های اجرایی را مشخص می‌کند.»
در این بحث، تلاش ما آن است که با جوان از «کار» صحبت کنیم و بر اهتمام او در انتخاب شغل، پای فشاریم و اصولی را در زیباسازی شغل، یادآور شویم.

۱. روزنامه‌ی کیهان، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۸۰. ۲- روزنامه‌ی ایران، ۲۰ بهمن ۱۳۷۶.



بگذراند، خداوند نظر رحمت خویش را به او خواهد داشت». (۱)

پر مردم همت است ای مردمان

«مرغ را پر می برد تا آشیان

بنگر اندر همت خود، ای شریف

منگر این را که حقیری و ضعیف

مکسبی کن، یاری یاری بکن» (۲)

دست دادست خدا، کاری بکن

چیستی شغل؟!

جوان در پی آن است تا با پذیرش یک شغل، به سوی رفع نیاز جامعه قدم ببردارد و در سایه‌ی آن، از نظر مالی وابسته به دیگران نباشد و با کسب درآمد، به استقلال اقتصادی خود، اطمینان حاصل کند، و حتی با پایان یافتن دوران دبیرستان و تصمیم برای ادامه‌ی تحصیل، تأمین هزینه‌های تحصیلی و زندگی نیز او را به انتخاب یک کار سوق می‌دهد. از این رو انتخاب‌های آن‌ها بر بسیاری از جنبه‌های زندگی شان تأثیر می‌گذارد.

چگونه جوان یک شغل را انتخاب می‌کند؟ علائق، مهارت‌ها، انگیزه‌ها، انتظارات و موقعیت‌ها چه تأثیری در گزینش شغل دارند؟

در این زمینه مدل‌های متفاوتی ارایه شده است. «جان هولند» در کاوش خود شش نوع تیپ‌های شخصیتی را در شش نوع محیط‌های شغلی می‌سنجد:

۱- واقع گرا: (۳) اشیاء و صفات شخصی مثل پول، مقام و قدرت، برایشان ارزش‌مند هستند. آنان مشاغلی را ترجیح می‌دهند که مستلزم کنترل اشیاء، ابزارها، ماشین‌ها و حیوانات است.

۲- پژوهشی: (۴) نزد آنان، عقاید، حل مسأله و فعالیت‌های علمی ارزش‌مند هستند و از فعالیت‌های القایی اجتناب می‌کنند. خود را با دارا بودن اعتماد به نفس و توانایی‌های ریاضی و علمی ادراک می‌کنند.

۱- بخارالأنوار ج ۱۰۰، ص ۱۰۰.

۲- مولوی.

۳- realistic

۴- investigative

۳- هنری: ^(۱) فعالیت‌هایی را ترجیح می‌دهند که موجب ابراز خود در زبان، هنر، موسیقی، نمایش و نویسنده‌گی می‌شود. زیبایی را ارزشمند می‌دانند و از مشاغل مرسوم اجتناب می‌کنند.

۴- اجتماعی: ^(۲) ترجیح می‌دهند که با مردم باشند و کار کنند. خود را به صورت علاقه‌مند به درک دیگران و کمک به آن‌ها و توانایی آموزش و تدریس ادراک می‌کنند و فاقد توانایی‌های علمی و مکانیکی هستند.

۵- جسور: ^(۳) فعالیت‌هایی را ترجیح می‌دهند که مستلزم کنترل دیگران جهت دستیابی به اهداف سازمانی یا موقعیت‌های اقتصادی است. خود را به صورت پرخاش‌گر، محبوب، اجتماعی شده، متکی به خود و توانا در رهبری، ادراک می‌کنند.

۶- سنتی: ^(۴) یک محیط ساختار بندی شده را که در آن کنترلی ساده، منظم و سازمان یافته وجود دارد، ترجیح می‌دهند. خود را به صورت فردی منظم، رنگ‌پذیر و دارای توانایی‌های عددی و اداری درک می‌کنند.

البته نباید از نظر دور داشت که علایق، مهارت‌ها و انگیزه‌ها و انتظارات افراد در طی زمان تغییر می‌کند. ^(۵)

انتخاب شغل

برای انتخاب شغل با عوامل تعیین کننده و از سویی با مشکلاتی روبرو است؛ که می‌بایست به راه حل‌ها اشاره کرد:

عوامل تعیین کننده‌ای در انتخاب شغل وجود دارد، از جمله:

- استعداد: به معنای مهیا شدن و توان انجام دادن کاری را داشتن؛

social - ۲

artistic - ۱

conventional - ۴

enterprising - ۳

۵- روانشناسی نوجوانان، اسماعیل بیان‌گرد، ص ۲۴۱.

-رغبت: به عنوان احساس خوشایند یا تمایل نسبت به چیزی؛

-وضع جسمانی: هر شغلی به خصوصیت جسمانی مشخص نیاز دارد که شاغل باید آن را دارا باشد، مانند انحصاری بودن برخی از مشاغل برای زنان همچون مامایی و یا نامناسب بودن برخی از پیشه‌های سخت و طاقت فرسا برای آنان؛ امام علی^{علیه السلام} می‌فرماید: «لَا تَمْلِكُ الْمَرْأَةُ مِنْ أَمْرِهَا مَا جَاؤَرَ نَفْسَهَا فَإِنَّ الْمَرْأَةَ رَبِّهَا نَفْسَهَا وَ لَيْسَتْ بِقَهْرَمَانَةَ كَارِيٍّ كَهْرَبَرَتْ بِهِ بُرْتَرَادَرَتْ بِهِ زَنَ، گُلَّ بَهَارِی است نه پَهْلَوَانِی سخت کوش». (۱)

همچنین می‌توان به عوامل مؤثری چون: تربیت مذهبی، شأن اجتماعی، آزادی عمل و ابتکار، تأثیر دوستان، داشتن دانش‌ها و مهارت‌های لازم، اطلاعات شغلی، استقلال در تصمیم‌گیری و نوع شخصیت فرد اشاره کرد. (۲)

مشاوره‌ی شغلی

انتخاب شغل، رفتار ساده‌ای نیست و برخی از جوانان به دلیل نداشتن تجربه‌ی کافی در برخورد با جمع و عدم مهارت، اغلب در انتخاب شغل، دچار اشکال می‌شوند، زیرا :

شرایط انتخاب تمام شغل‌ها یکسان نیست.

- عوامل اجتماعی و فرهنگی در انتخاب شغل مؤثرند.

- همه‌ی شغل‌ها از درآمد یکسان برخوردار نمی‌باشند.

- بازار کار در انتخاب شغل، نقش مهمی دارد.

- همه‌ی شغل‌ها از منزلت اجتماعی یکسان برخوردار نمی‌باشند.

- و همه‌ی شغل‌ها به یک اندازه از آزادی عمل بهره‌مند نیستند.

امروزه راهنمایی شغلی و «مشاوره‌ی شغلی» به منظور انتخاب شغل مناسب، از اهمیت

۱- نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۲- چه کسی با چه نوع شخصیتی کدام شغل را انتخاب می‌کند، احمد به پژوه و رجبعلی مظلومی، ص ۳۵.

خاصی برخوردار است و به آن به عنوان یک ضرورت نگریسته می‌شود، با این هدف که «هر انسانی سرانجام باید به استعداد و رغبت خویش بها دهد و با در نظر گرفتن نیازها و امکانات جامعه، شغل مناسبی برگزیند». (۱)

امام علی طیلّه دربارهٔ جایگاه مشورت می‌فرماید:

«شَأْوِرْ قَبْلَ أَنْ تُغَزِّمْ وَ فَكَرْ قَبْلَ أَنْ تُقْدِمْ؛ پیش از آن‌که نسبت به کاری تصمیم بگیری مشورت نما و قبل از این‌که وارد حوزه‌ی عمل شوی فکر و اندیشه کن». (۲)

«مشورت با یار مهرانگیز» و بهره‌گیری از نظر اهل خرد در هر رشته، از دیدگاه امام بدین قرار است:

«حَقٌّ عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يُضَيِّفَ إِلَى رَأِيهِ الْعُقَلَاءَ وَ إِلَى عِلْمِيهِ عُلُومَ الْعُلَمَاءِ؛ شایسته‌ی مرد عاقل آن است که نظر صایب خردمندان را بر اندیشه‌ی خود بیفزاید، و دانش خویش را با علم دانشمندان پیوند دهد». (۳)

امام طیلّه، دربارهٔ جایگاه مشاوره چنین می‌فرماید:

«لَا ظَهِيرَ كَالْمُشَائِرَةِ؛ هیچ پشتیبانی چون مشورت نیست». (۴)

گلبن باغ دولتش بشکفت	«هر که در کارها مشاوره کرد
در جهان با دو شخص باید گفت	هر مهمی که باشد از بد و نیک
همچو الماس، دُر تواند سفت	اولاً آن‌که او به حق گویی

۱- ضرورت راهنمایی و مشاوره‌ی شغلی از دیدگاه دانشمندان مختلف مطرح شده است. این سینا می‌گوید: هر پسری پس از آموختن قرآن و پایه‌های آغازین زبان، بایستی مطابق استعدادش آموزش باید. او باید دنبال پیشه و فنی برود که طبعاً در خور آن است و باید از آرزوها و هوس‌هایش پیروی کند. به نظر خواجه نصیرالدین طوسی، هدایت شغلی و آموزش هر فرد باید بر اساس استعداد و توان او انجام گیرد تا موجبات موفقیت او در زندگی آینده‌اش فراهم شود. ر.ک: راهنمایی و مشاوره تحصیلی و شغلی، عبدالله شفیع آبادی، ص ۱۱۱-۱۱۳.

۲. غرالحكم، ح ۱۰۰۵۴.

۳. بخار الانوار، ج ۱ ص ۵۲.

۴- نهج البلاغه، حکمت ۵۴

ثانیاً با کسی که صورت صدق
با تو بیرون بیاورد ز نهفت
تا بینی که هر یکی زایشان
گرد غم از دلت چگونه پرفت»^(۱)

أصول شغلی

پس از اشتغال، برای شکل دهی یک زندگی زیبا، درنگ در اصول ذیل شایسته و ضروری است. اصولی که عمل بدان، شیرینی آسایش را بر ذایقه‌ی هرجوان شاغل، ماندگار خواهد ساخت:

الف - توکل به خدا: حضور خدا باید در تمام عرصه‌های شغلی حس شود و جوان ضمن تلاش و جدیت در کار، بر پروردگار روزی رسان تکیه کند؛ این وعده‌ی اوست که:

«وَ مَا مِنْ ذَبَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا؛ هیچ جنبده‌ای در زمین نیست
مگر (این‌که) روزیش بر عهده‌ی خداست». ^(۲)

امام علی علیه السلام توکل بر خدا را ریشه‌ی قوت قلب دانسته^(۳)، در تبیین توکل، از اندرزهای لقمان به فرزندش یاد می‌کند:

فرزندم! کسی که در به دست آوردن روزی، یقینش (به خدا) انداز و نیتش سست
است، باید از این نکته عبرت آموزد که خدای تعالی او را در سه مرحله از
خلقتیش روزی داد، بدون آن که خودش در آن‌ها تدبیری داشته باشد، پس خدای
تبارک و تعالی در مرحله‌ی چهارم نیز روزی او را خواهد داد:

- در رحم مادرش،

- از شیر مادرش،

- از درآمد والدینش،

روزی او را داد، تا آن‌که بزرگ شد و عقلش رشد کرد و به طور مستقل به کسب

۲- سوره‌ی هود، آیه‌ی ۶.

۱- ابن یمین فریومدی.

۳- «اصل قوه القلب التوکل على الله». غرالحكم، ح ۳۸۷۹

درآمد پرداخت. در این هنگام به خود سخت گرفت و به پروردگارش بلگمان شد و از ترس تنگدستی و یقین نداشتن به وعده‌ی خدای تعالی، حقوق مالی خود را نادیده گرفت.^(۱)

حضرت علی طیلّه، بر توأم ساختن «تلاش» و «توکل» و جستن روزی تضمین شده، تأکید می‌نماید:

«اطْلُبُوا الرِّزْقَ فَإِنَّهُ مَضْمُونٌ لِطَالِبِهِ؛ روزی را بجهویید، زیرا روزی برای جوینده‌ی آن ضمانت شده است.»^(۲)

ب-پیگیری و پشتکار

امام علی طیلّه، پیگیری در کار را در هر شرایطی لازم دانسته، و همگان را از انجام کارهای ناتمام برحدار داشته است:

«کارکنید و آن را به پایانش رسانید و در آن پایداری کنید و آنگاه شکیبایی ورزید و پارسا باشید.»^(۳)

و در فرمایشی دیگر می‌فرماید:

«عَوَّذْ نَفْسَكَ التَّصَبَّرْ عَلَى الْمَكْرُوهِ وَنِعْمَ الْخُلُقُ التَّصَبَّرْ فِي الْحَقِّ وَالْجِيْ
نَفْسَكَ فِي أُمُورِكَ كُلُّهَا إِلَيْ إِلَهِكَ؛ خود را برای استقامت در برابر مشکلات عادت ده، که شکیبایی در راه حق عادتی پسندیده است.»^(۴)

«رزق آید پیش هر که صبر جست رنج کوشش‌ها ز بی صبری توست»^(۵)

ج-دوری از سستی

صحیح انجام دادن کار و کوتاهی نکردن در آن، از صفات پسندیده است و در مقابل آن، سستی و اهمال، نشان از سبک‌سری است. امیرالمؤمنین طیلّه می‌فرماید:

.۱. الخصال، ص ۱۲۲.

.۲. الارشاد، ج ۱، ص ۳۰۳.

.۳. همان، خطبه ۳۱.

.۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

.۵. مولوی بلخی.

«الْتَّوَانِيُّ سَجِيَّةُ النُّوْكِيٌّ؛ سَسْتِيٌّ وَاهْمَالٌ، خَصْلَتْ سِبْكَ سِرَانٍ اسْتَ». (۱)

در نگاه امام، سستی و اهمال در کار، فرصت را ضایع ساخته (۲)، حقوق را تباہ کرده (۳) و آدمی را گرفتار اندوه می‌سازد. از این رو توصیه‌ی آن حضرت بر نیکویی انجام دادن کارهاست: «شرافت و بزرگی نزد خداوند به نیکویی کارها است». (۴)

د- اعتدال

افراط و زیاده روی، آن روی سکه‌ی کاهلی و سستی در کار است. بخصوص اگر سبب ضایع شدن حقوق خدا و تجاوز به حقوق مردم گردد. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «لَا يَكُونُنَّ الظَّمَآنُ لَكُمْ طَائِبَةُ أُولَئِي يَكُمْ مِنَ الْمُفْرُوضِ عَلَيْكُمْ عَمَلُهُ» به دست آوردن روزی تضمین شده، نباید برای شما مقدم بر اعمال واجب باشد. (۵)

امام در توصیه به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام می‌فرماید:

«پس در طلب (دنيا) آرام باش و برای تحصیل روزی، جانب اعتدال نگه دار، چه بسا تلاشی که به نابودی سرمایه انجامد و هر جوینده‌ای یابنده و کامرونا نباشد و هر که راه اعتدال پویید نیازمند نشود». (۶)

۵- پرهیزکاری

پارسایی و خداترسی، رمزگشایش در زندگی و فراوانی روزی است. خداوند می‌فرماید: «وَ مَنْ يَقِنَ اللَّهَ يَجْعَلُ لَهُ مَحْرَجاً * وَ يَرْزُقُهُ مِنْ حِثْلَةٍ لَا يَحْتَسِبُ»؛ و هر کس از خدا پرواکند، (خدا) برای او راه بیرون شدنی قرار می‌دهد. و از جایی که حسابش را نمی‌کند، به او روزی می‌رساند. (۷)

و از آن سوی، آلودگی به گناه نیز تأثیر بسیاری در کاهش روزی مؤمنان خواهد داشت،

۱- غررالحكم، ح ۱۰۶۱۴.

۲- «التوانی اضاعة». غررالحكم، ح ۱۰۸۴۵.

۳- «من اطاع التوانی ضيع الحقوق». شرح نهج البلاغه، ج ۱۹، ص ۷۰.

۴- غررالحكم، ح ۲۸۳۸.

۵- نهج البلاغه، خطبه ۱۱۴.

۶- «فخفض فی الطلب و اجمل فی المكتسب، فانه رب طلب قد جرّ الى حرب و ليس كل طالب بناج وكل

مجمل بمحاج». بحارالانوار، ج ۷، ص ۲۰۶.

۷- سوره طلاق، آیات ۲ و ۳.

که باید با استغفار آن را جبران نمود. امام علی ظلیل به کمیل چنین می‌فرماید:

«إِذَا أَبْطَأْتُ الْأَرْزَاقَ عَلَيْكَ فَاسْتَعْفِرُ اللَّهَ يُوسْعُ عَلَيْكَ فِيهَا؛ هرگاه در روزی

تو تأخیر و تنگی پدید آمد، آمرزش بخواه، تا روزی را برای تو فراخ گرداند».^(۱)

۵- نفی آز

آزمندی آفتی است که انسان را در دام طمع و انباشت ثروت می‌اندازد و او را نسبت به دنیا حریص می‌سازد. پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

«إِثْيَاكَ وَ الطَّمَعَ، فَإِنَّ الْفَقْرَ الْخَاضِرَ؛ از طمع بپرهیز، چون که آن فقر حاضر است».

و وصی او می‌فرماید:

ذَعُ الْعَرْضَ عَلَى الدُّنْيَا
وَفِي الْعِيشِ فَلَا تَطْمَعْ

فَإِنَّ الرِّزْقَ مَقْسُومٌ
وَكُلُّ الْمُرْءَ لَا يَنْفَعُ

فَقِيرٌ كُلُّ مَنْ يَطْمَعْ
غَنِيٌّ كُلُّ مَنْ يَقْنَعُ^(۲)

آزمندی و حرص به دنیا را رها کن و به زندگی طمع مبند.

روزی قسمت شده است و تلاش (حریصانه) انسان بی فایده است.

هر که طمع می‌ورزد، فقیر است و هر که قناعت می‌کند غنی است.

در فرهنگ دینی، همپای نفی آز، به قناعت تأکید شده است بدان حد که در کلام امیرالمؤمنین ظلیل، قناعت، دولتمندی شمرده شده است^(۳). لقمان حکیم، فرزند خود را

نیز به قناعت اندرز می‌دهد:

«پسرم! به آنچه خداوند قسمت کرده است قناعت کن، تا عیش و زندگیت صفا

یابد، و اگر طالب آنی که عزّت دنیا را فرا آوری، از آنچه که در دست مردم است

طعم ببر، زیرا که انبیاء و صدیقین به هر جا که رسیدند از قطع طمع رسیدند».^(۴)

۱- جامع الاخبار، محمد بن محمد سبزواری، ص ۲۹۴.

۲- بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۲۷۰.

۳- «کفی بالقناعة ملکا». نهج البلاغه، حکمت ۲۲۹. ۴- بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۴۱۹ و ۴۲۰.

تشنه‌ی جوی کریمان نشوی
که قناعت همه دریا باشد
مرد را پای قناعت به زمین
سر همت به ثریا باشد^(۱)
و- طلب حلال

پاک‌ترین درآمد آن است که به صورت حلال به دست آید^(۲). در منظر پیامبر ﷺ طلب
حلال برترین عبادت است^(۳)، امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«لَيْسَ لِلْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ شَاخِصًا إِلَّا فِي ثَلَاثٍ، مِرْمَةٌ لِمَعَاشٍ أَوْ...؛ خَرْدَمَدْ رَا
نَشَأَ يَدْ جَزْ آنَكَهْ در پی کسب حلال برای تأمین زندگی حرکت کند».^(۴)

ابن ابی الحدید می‌نویسد: روزی امام علی علیه السلام وارد مسجد شد و به مردی که کنار
مسجد ایستاده بود، گفت: «مواظب این استر من باش». اما آن مرد، دهنده‌ی استر (لجام) را
در آورد و آن را با خود برد.

علی علیه السلام بعد از تمام کردن نماز، از مسجد بیرون آمد و دو درهم در دست گرفته بود تا
به آن مرد پاداش دهد، اما دید استر به حال خود رهاست! امام آن دو درهم را به یکی از
غلامان خود داد که دهنده‌ای بخرد. غلام به بازار رفت و دهنده‌ی مسروقه را در آنجا دید و به
دو درهم خرید و نزد آفایش برگشت. علی علیه السلام فرمود:

«إِنَّ الْعَبْدَ لِيَخْرُمَ نَفْسَهُ الرِّزْقَ الْحَلَالَ بِتَرْكِ الصَّبْرِ وَلَا يَرَادُ عَلَىٰ مَا قُدْرَ لَهُ؛ بَنْدَه
بِه سبب بی‌صبری، خودش را از روزی حلال محروم می‌کند و بیش‌تر از روزی
مقدّر هم نصیبیش نمی‌شود!».^(۵)

کلام را با این آموزه‌ی زیبای پیامبر ﷺ به پایان می‌بریم:
«اللَّهُمَّ أَغْنِنِي بِحَلَالِكَ عَنْ حَرَامِكَ؛ خَدَاوَنَا! با حلال خود مرا از حرامت بی
نیاز کن».^(۶)

۱- شهریار. -۲- «أَطْيَبُ الْمَالِ مَا اكْتَسِبَ مِنْ حَلَهُ». غررالحكم، ح ۸۰۹۸

۳- «العبادة سبعون جزء فأفضلها طلب الحلال». بحارالأنوار، ج ۱۰۰، ص ۱۰.

۴. همان، حکمت ۳۹۰. ۵. شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۶۰.

۶- روضة الوعاظین، محمد بن حسن فتال نیشابوری، ج ۲، ص ۳۲۷.

فصل سوم:

سال ولايت

راه رشد

نگاهی به نامه‌ی سی و یکم

محمد جواد فاضلیان

اشاره

فرض کنید برای اولین بار می‌خواهید به مسافرتی بروید، آگاهی کاملی درباره‌ی آن ندارید. نمی‌دانید باید با پای پیاده یا اتوبوس یا کشتی یا هواپیما بروید. نمی‌دانید بلیط سفر از کجا تهیه کنید! مسیر چه خصوصیاتی دارد؟ مشکلات احتمالی چیست؟ کجا منزل خواهید کرد؟ چند روز یا چند ساعت در راه خواهید بود؟ مایحتاج و لوازم ضروری در این سفر چیست؟ و...

شاید در چنین شرایطی نقشه، کتاب راهنمای فیلمی، شما را از چگونگی آن سفر آگاه کند. اما اگر یکی از نزدیک‌ترین بستگان شما که با بینشی کامل آن راه را پیموده باشد و اطلاعات لازم را در اختیار شما قرار دهد، بالاترین اطمینان برای شما ایجاد می‌شود.

رسانیدن این پیام و آگاه کردن فرزندان یا دیگر بستگان نزدیک «انتقال تجربه» از نسل به نسل دیگر است که در فرهنگ مذهبی ما «وصیت» نام گرفته است. هر چه روح انسان متعالی‌تر باشد، عمق و افق وصیت او بیشتر و گستردگر است. در میراث‌های معنوی و فرهنگی امیر مؤمنان علیؑ موضوعات زیادی تحت عنوان «وصایا» وجود دارد که ما در اینجا بخش‌هایی از نامه‌ی سی و یکم نهج البلاغه را که وصیتی مفصل به امام حسن عسکریؑ است، نقل می‌کنیم. در این وصیت این نکته‌ها قابل توجه است:

- شخصیت گوینده؛

- شخصیت مخاطب؛

- انگیزه‌ها و پیوند عاطفی و قلبی محکم بین گوینده و مخاطب؛
- محتوای پیام.

در بین گفتار یا نوشتار انسان‌ها، «وصیت» ویژگی‌هایی دارد که سایر سخنان ندارد:

۱ - از ظاهر سازی به دور است.

۲ - با صداقت همراه است.

۳ - به مهمترین‌ها پرداخته می‌شود.

۴ - در حالی بیان می‌شود که بسیاری از حجاب‌ها از مقابل دیدگان برداشته شده است.

۵ - در حالی بیان می‌شود که تعلقات ووابستگی‌ها در حال گسترش است.

۶ - برخوردار از اختصار است.

در این نوشتار، گلچینی از وصایای امام علیه السلام به جوانان عزیز تقدیم می‌شود:

۱- آرزومندی

حضرت علی علیه السلام در آغاز این نامه، چهارده ویژگی برای فرزند خود بیان می‌کند. این ویژگی‌ها بر همه‌ی نوجوانان و جوانان صدق می‌کند:

«إِنَّ الْوَالِدَيْنَ، الْمُقْرَرُ لِلْزَمَانِ، الْمُدْبِرُ الْعُمُرِ، الْمُسْتَسِلُ لِلسَّدَّهِ، الْذَّامُ لِلْدُنُونِ،
السَاكِنُونَ مَسَاكِنَ الْوَتْرِيِّ وَ الظَّاعِنُونَ عَنْهَا غَدَّاً إِلَى الْمَوْلُودِ الْمُؤَمِّلُ مَا لَا يُدَرِّكُ؛ از
پدری که در آستانه‌ی فنا است و چیرگی زمان را پذیرفته است، زندگی را پشت
سر نهاده، به گردش روزگار گردن نهاده، نکوهنه‌ی جهان است و آرمیده در
سرای مردگان و فردا کوچنده از آن. به فرزندی که آرزومند چیزهایی است که به
دست نمی‌آورد». ^(۱)

از بین این اوصاف چهارده گانه، صفتی که در صدر و آغاز قرار گرفته «آرزومندی» است.

۱. بخشی از فراز اول، نسخه و ترجمه‌ی محمد دشتی

اگرچه بسیاری از آرزوها از حد خیال فراتر نمی‌روند و به واقعیت پیوند نمی‌خورند اما در هر صورت، نقش بسیار مهمی را در شخصیت انسان، بازی می‌کنند. درباره‌ی آرزو و ابعاد منفی و مثبت آن، نکاتی را یاد یادآوری می‌کنیم:

الف) جایگاه آرزو: آرزو در مسایل مهم و حیاتی زندگی انسان نقش مهمی را ایفا می‌کند به گونه‌ای که اگر انسان نسبت به آینده امیدوار نباشد، چرخ زندگی از کار می‌افتد. از این رو می‌توان گفت آرزو، لازمه‌ی زندگی و وسیله‌ی کار و کوشش و کمال انسان است.

پیامبر اکرم علیه السلام از آرزو به رحمت تعبیر کرده و می‌فرماید:

«آرزو برای امت من رحمت است. اگر آرزو نبود هیچ مادری به فرزند خود شیر

نمی‌داد و هیچ باغبانی درختی در زمین نمی‌نشاند». (۱)

اگر چه آرزو دارای ابعاد مثبتی است. اما باید توجه داشت که غرق شدن در آرزوها انسان را از واقعیت بیگانه می‌کند و از او عنصری خیال پرداز و بدون عمل می‌سازد.

حضرت علی علیه السلام فرمود:

«از دو چیز بیش از هر چیزی برای شما هراسانم: پیروی هوای نفس و آرزوهای طولانی، که پیروی هوای نفس شما را از حق دور کرده و آرزوی طولانی، آخرت را از یاد شما می‌برد». (۲)

ب) نتیجه‌ی آرزوی زیاد و عمل بد: حضرت علی علیه السلام فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَيَنْهِضُ الطَّوَيْلَ الْأَمْلِ السَّيِّئَ الْعَمَلِ؛ خَلَائِي سَبْحَانَ دَشْمَنَ مَسِّ دَارَدَ دَرَازَ اَمِيدَ بَدَكَرَ دَارَ رَا». (۳)

از آنجا که در دین اسلام، عمل و توجه به آن از ارکان نجات انسان محسوب می‌شود به گونه‌ای که کمتر آیه‌ای از قرآن یافت می‌شود که ایمان، بدون عمل صالح ذکر شده باشد. لذا داشتن آرزو که طبعاً جنبه‌ی عملی آن بسیار ضعیف است مورد تشویق قرار نگرفته و

۲. نهج البلاغه، نامه‌ی ۳۱.

۱. سفينة البحار، ج ۱، ص ۳۰.

۳. همان.

بلکه بر ترک آن توصیه شده است.

مولوی می‌گوید:

آرزو می‌خواه لیک اندازه خواه بیر نتابد کوه را یک بسگ سکاه^(۱)

ج) سرمایه‌ی بی‌خردان: حضرت در نامه‌ی ۳۱ می‌فرماید:

«إِلَيْكَ وَ إِنْكَالَكَ عَلَى الْمُنْتَقِدِ فَإِنَّهَا بِضَائِعَةُ النُّوكِيٌّ؛ بِبِرْهِيزِ ازْتَكِيَّهِ بِرْ آرْزُوْهَا کَهْ آن
کالای احمقان است».

د) همت و آرزو: همت‌های عالی تأثیر زیادی در رسیدن به آرزوها دارد. حضرت علی علیله فرمود:

«مَنْ لَمْ يَكُنْ هَمَّهُ مَا عِنْدَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ لَمْ يُذْرِكْ مُنَاهٌ؛ اگر آنچه که نزد خداست

همت انسان نباشد به آرزوها یش نمی‌رسد». ^(۲) یعنی اگر هم انسان، خدای

متعال بود به آرزوها یش می‌رسد.

ه) آرزوی عارفان: علی علیله در دعای کمیل به خدای متعال عرض می‌کند:
«يَا غَيْرَةَ آمَالِ الْغَارِفِينَ». آرزوی عارفان جزئی و زودگذر نیست. بلکه در پس هر آرزویی،
محبوب همیشگی جلوه‌گری می‌کند. حتی خورشید، ماه و ستاره که از زیباترین تابلوهای
آفرینش هستند، نمی‌توانند محبوب و معبد انسان باشند چرا که ناپایدارند. فقط آنچه که
پایدار است باید محور آرزوها باشد.

۲- موضعه:

یکی دیگر از توصیه‌های حضرت به فرزندشان استفاده از پند و اندرز است. در بیان آن
بزرگوار، قلب انسان به وسیله‌ی موضعه «تولدی دوباره» پیدا می‌کند:
«أَخِي قَلْبَكَ بِالْمَوْعِظَةِ؛ دلت را با موضعه زنده کن». ^(۳)

.۲. غرر و درر، ج ۵ ص ۴۱۰.

۱. مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۰.

۲. بخشی از فراز دوم.

همهی انسان‌ها در راهی هستند که پیش از این راهیانی داشته است. این راه دراز، فراز و نشیب‌ها، چشم اندازهای زشت و زیبا، آبها و سرابها، پیچ و خم‌ها و راهنمایان و اهزاں‌هایی داشته است. انسان نمی‌تواند برای آینده‌ی خود، همه چیز را تجربه کند چون نه امکان عملی دارد، نه با عمر محدود انسان سازگار است، نه شخصیت انسانی، چنین اجازه‌ای را می‌دهد.

از طرفی قرار نیست که انسان همه چیز را از صفر آغاز کند! موعظه یکی از بهترین جایگزین‌های تجربه‌های ناممکن است. اگر انسان بخواهد همه چیز را خودش تجربه کند با طنز تلخی روپرور می‌شود:

خودش آزمایش کننده!

خودش آزمایش شونده، نمونه و بلکه موجود آزمایشگاهی!
خودش مشاهده کننده! خودش تحلیل گر!

رسالت اصلی دین، پیامبران و پیشوایان معصوم این است که نتیجه‌ی این آزمایش‌ها را به رایگان و بدون ریسک و با اطمینان و تکیه بر سرچشمه‌های ملکوتی و ماورایی در اختیار بشر قرار دهنند.

اگر چه پیام دین در بیان ناآزمودنی خلاصه نمی‌شود، اما یکی از مهم‌ترین ابعاد تعالیم الهی، موعظه‌هایی از این قبیل است. امیرالمؤمنین علیه السلام در این وصیت نامه، پس از توصیه به تقو و التزام به بایدھا و نبایدھای الهی، آباد کردن دل با یاد خدا و چنگ زدن به ریسمان الهی، فرزندشان را به «موعظه» سفارش می‌کنند که با موعظه قلبت را زنده کن.

(الف) تقو، زیر بنای پند پذیری: نکته‌ی قابل توجه این است که حضرت، قبل از توصیه به قبول موعظه، امام حسن علیه السلام را به تقو سفارش می‌کند. زیرا تقو پاسبان و نگهبان درونی است. اگر انسان چنین نگهبانی را بر خویشتن نگماشته باشد، هیچ نگهبان بیرونی به حال او سودمند نیست. تأثیر تمامی موعظه‌ها، تذکرها، امر و نهی‌ها و اندارها و بشارت‌ها هنگامی است که نیروی درونی نیز، شخص را امر و نهی کند.

ب) واعظ درونی و نقش آن: اگر واعظ درونی نباشد، سخن بزرگان و پیامبران برای همیشه بی تأثیر می‌شود. امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

«مَنْ لَمْ يَجْعُلْ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَاعِظًا فَإِنَّ مَوَاعِظَ النَّاسِ لَنْ تُغْنِي عَنْهُ شَيْئًا؛ كَسْيٌ كَهْ خَوْدَ رَا إِزْ وَاعِظَ دَرُونِي مَحْرُومٌ سَاخْتَهْ باشَدْ وَعَظَ دِيَگْرَانْ هَرَگَزْ بِهِ حَالَ او سُودَمَنْدَ نَخْواهَدْ بُودْ». (۱)

سعدی - علیه الرحمه - می‌گوید: باید اصل و گوهر، قابلیت داشته باشد تا تعلیم و تربیت به حال او کارگر باشد. در گلستان سعدی آمده است:

تریتیت را درو اثر باشد	چون بود اصل گوهری قابل
آهنی را که بد گهر باشد	هیچ صیقل نکو نداند کرد

ج) پند پذیری، فرق انسان عاقل و حیوان:

«لَا تَكُونَنَّ مِمَّنْ لَا تَنْتَعِثُ الْعِلْمَ إِلَّا إِذَا بَالَغَتَ فِي إِيمَانِهِ، فَإِنَّ أَنْعَافِلَ يَتَعَظُّ بِالْأَدَابِ، وَالْأَبْهَائِمُ لَا تَتَعَظُّ إِلَّا بِالضَّرْبِ؛ از کسانی نباش که پند به آنها سود نرساند مگر هنگامی که به ضرب و کتک آنها اقدام کنی و متousel به خشونت شوی. زیرا تعلیم و تربیت خردمند بر اثر ادب و فرهنگ است اما چهارپایان جز باکتک و تازیانه ادب نمی‌پذیرند». (۲)

د) مردان میدان وعظ و عمل: خدای متعال همیشه حجت‌ها و الگوهایی را برای دیگران قرار داده است. ممکن است عده‌ی آن‌ها کم باشد اما قدر و منزلت آنها بسیار است. مولا می‌فرماید:

«اسْتَصَبِحُوا مِنْ شُعْلَةٍ وَاعِظِيْ مُتَعَظِّيْ وَاقْبِلُوا نَصِيْحَةَ نَاصِحٍ مُتَبَقِّيْ وَقِفُوا عَنْهَا مَا أَفَادَكُمْ مِنَ التَّعْلِيمِ؛ آن‌گاه که واعظ متعظی را یافتید از فروغ وجود او بهره‌مند شوید و نصیحت نصیحت کننده‌ی بیدار را پذیرا باشید و خود را در سایه‌ی

آموزش‌های او قرار دهید (عمل کنید و از آن حدود تجاوز نکنید)». (۱)
ه) علی طیلله واعظ متغرض: تأثیر سخنان علی طیلله پس از چهارده قرن نه تنها بر پیروان خود، بلکه بر پیروان ادبیان و مذاهیب دیگر به همین علت است.

سخن کز دل برون آید
نشیند لاجرم بردل

هم چنان که خود فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي، وَاللَّهُ، مَا أَحْكُمُ عَلَى طَاعَةِ إِلَّا وَأَسْبِقُكُمْ إِلَيْهَا، وَلَا أَنْهَاكُمْ عَنْ مَخْصِيَّةِ إِلَّا وَأَتَاهُنَّ قَبْلَكُمْ عَنْهَا! مردم به خدا قسم من شما را به هیچ طاعتی نمی‌انگیزم مگر آن‌که خود در عمل به آن از شما سبقت گرفته‌ام و شما را از معصیتی بازنمی‌دارم مگر آن‌که پیش از شما آن را ترک کرده‌ام». (۲)

و) توصیه‌های اخلاقی با مبنای ساده و همگانی
یابنی اجعل نفسک میزانًا فیما بینک و بین غیرک؛ فرزندم! برای تنظیم روابط خود با دیگران از معیارهای درونی خودت بهره گیر؛
فاحب لغیرک ما تحب لنفسک؛ برای دیگران همان چیزی را دوست بدار که برای خود دوست می‌داری؟

واکره له ما تکره لها؛ و آنچه برای خود نمی‌پسندی برای دیگران هم نپسند؛
کفاكَ أدبًا لِنَفْسِكَ أَجْتَبَ مَا تَكْرُهُ مِنْ غَيْرِكَ (۳)؛ یک چیز کافی است که تو را به زینت ادب آراسته کند و آن، این است که اگر صفت یا عملی را برای دیگری ناپسند می‌دانی خودت از آن دوری کنی.

۳- دعا

در مقابل چه کسی دعا می‌کنیم و چه کسی اجابت دعا را برای ما تضمین کرده است؟

. ۱. غرزالحكم، آمدی، ج ۲، ص ۲۵۸.
۲. نهج البلاغه، خ ۱۷۴.

۳- نهج البلاغه، کلمات قصار، جمله ۴۱۲

الف) اجازه بار یافتن حضرت می‌فرماید:

«و بدان کسی که گنجینه‌های آسمان و زمین در دست اوست به تو اجازه داده است که او را بخوانی و برای تو تصمیم‌کرده است که دعای تو را پاسخ گوید و به تو دستور داده است تا از او بخواهی تا تو را بیخشايد و مهریانی او را جلب کنی تا بر تو مهریانی کند و میان تو و خودش واسطه‌ای قرار نداده است و تو را به شفیعان حواله نکرده است تا آنها به جای تو خدا را بخوانند». (۱)

اگر خدا چنین اجازه یا فرمانی نداده بود ما بندگان توفیق عبادت و دعا پیدا نمی‌کردیم. بنابر این هیچ ارتباط صمیمانه‌ای بین این موجود خاکی و عالم ملکوت نبود و ما هرگز نمی‌دانستیم که چنین انسی با خدای مهریان میسر است.

زَهْرَهِيْ نَام او كِهْ رَا بُودَيْ؟! «أَذْكُرُونِي» أَغْرِيْ نَفْرَمُودِيْ!

(ب) اذن چگونه است؟: یکی از تعالیم انبیا این است که خدا به بندگانش اجازه‌ی دعا و راز و نیاز با خودش را داده است و در واقع، این اذن زبانی و بیانی است. در این خصوص می‌توان به لغت ذکر و بعضی از مشتقات آن همچون «اذکروا» در قرآن استناد کرد. اما نوع مهمتر اذن، آن است که خدا ساختمان روانی انسان را به گونه‌ای آفریده است که احساس نیاز به دعا دارد و اصلاً وجود این ساختمان و اندام روحی برابر با اجازه استفاده‌ی از آن‌ها است.

تمام بررسی‌های باستان‌شناسان نشان می‌دهد هر کجا رد پایی از انسان هست، پرستش و نیایش هم همراه او بوده است. اگر چه این پرستش گاهی با شکل‌های انحرافی ظاهر می‌شده است اما حکایت از این نیاز بشر دارد. از اینجا روشن می‌شود که این اذن تکوینی است.

۱. نهج البلاغه، محمد دشتی، نامه‌ی ۳۱، بخشی از فراز دهم.

یاران مهر

«حیات ده چهره از اصحاب نامدار امام علی علیهم السلام»

اشاره

یاران علی علیهم السلام، همراهانی باصفا، صمیمی، استوار و حماسه ساز بودند که گوهر «محبت»، آنان را با آن نماد مهر و خوبی، پیوند داده بود.

حارث همدانی نیمه‌های شب نزد علی بن ابی طالب علیهم السلام آمده حضرت از او پرسید:

- حارث! برای چه چیزی این ساعت نزد من آمدی؟!

- برای محبت و عشق به تو، یا امیرالمؤمنین.

- به راستی تنها به سبب محبت من اینجا آمدی؟

- قسم به خدا که فقط برای محبت به تو آمده‌ام.

- حارث! پس به تو بشارت می‌دهم، هیچ شخص دوستدار من نمی‌میرد مگر آنکه

آن‌گونه که دوستم دارد، مرا خواهد دید.^(۱)

ایمان و اخلاص، به علی علیهم السلام جذبه‌ی خدایی داده بود و یارانش چون آن حضرت را

نشان بزرگ حق و مظہر صفات حق می‌دیدند، بدرو عشق می‌ورزیدند.

امیر المؤمنان علیهم السلام خوشترین دیدار برای یارانش را، دیدار پروردگار می‌دانست^(۲) و مهر و

تلاششان را می‌ستود:

«شما باید یاران حق، و برادران در دین و ایمان، و در روز جنگ، چون سپر

۱ - موسوعة الامام علی بن ابی طالب، محمدی ری شهری، ج ۱۲، ص ۸۲.

۲ - نهج البلاغه، نامه ۳۰.

نگاهبان و خاچگانید و محربمان، جدا از دیگر مردمان. آن را که پشت کند، به یاری شما می‌زنم و به راه می‌آورم و طاعت آن را که رو آرد، امید می‌دارم.»^(۱)

و در فراقشان می‌گریست و می‌فرمود:

«کجا یند برادران من که راه حق را سپردنده و با حق رخت به خانه‌ی آخرت بردند؟
کجا یند همانندان ایشان از برادرانشان که با یکدیگر به مرگ پیمان بستند و سرهای آنان را به فاجران هدیه کردند»^(۲)

در سال امیرمؤمنان علیهم السلام داستان حیات ده چهره از یارانش را نظاره می‌کنیم؛

۱- أبوذر غفاری، فریادی در سکوت؛

۲- مالک اشتر نخعی، شمشیر خدا؛

۳- عمّار یاسر، نشان حق جویان؛

۴- محمد بن ابی بکر، پروردۀی علی؛

۵- صعصعة بن ڇوحان، سفیر سخنور؛

۶- عمرو بن حَمِق خزاعی، حدیث آگاهی؛

۷- سعید بن قیس هَمْدانی، چشم بینا؛

۸- هاشم بن عتبه (مِرقاَل)، سردار شجاع؛

۹- سهل بن حُنَيْف، تفسیر محبت؛

۱۰- میثم بن یحیی (تمّار)، یار سربدار.

۱- همان، خطبه ۱۱۸.
۲- همان، خطبه ۱۸۲.

«همانا تو برای خدا به خشم آمدی، پس امید به کسی
بندگه به خاطر او خشم گرفتی.»^(۱)

أبوذر غفاری

فریادی در سکوت

نام او جَنْدِبْ بْنُ جَنَادَه بود که با نزول دین اسلام بدان گروید. وی را در پارسایی، راست‌گویی، علم و عمل سرآمد همگان دانسته‌اند، به گونه‌ای که حق را بیان می‌کرد و در راه خدا از سرزنش ملامت‌گویان واهمه‌ای نداشت. پیامبر ﷺ در وصف ابوذر می‌فرمود:

«هر کس که دوست دارد سیرت و صورتی همانند عیسی پسر مریم ببیند، به ابوذر بنگرد.»

ابوذر غفاری پس از رحلت رسول الله ﷺ، از راه ترسیم شده توسط آن حضرت، منحرف نشد و همواره بر دفاع از ولایت علی طیلّه پای فشرد. او آشکارا از ولایت علی طیلّه دفاع می‌کرد و امام را «قَوْمَ دِينِ» می‌دانست و می‌گفت:

«از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: پس از این فتنه‌ای خواهد بود، اگر گرفتار شنید، بر شما باد به پناه بردن به کتاب خدا و علی بن ابی طالب طیلّه. گشته‌ید، بر شما باد به پناه بردن به کتاب خدا و علی بن ابی طالب طیلّه. در دوران خلافت عثمان، او بدون توجه به نهی خلیفه، کوشید تا مردم را به سوی اهل بیت طیلّه فراخواند. او خطاب به مردم می‌گفت:

«ای امتی که پس از رسول، متّحیر مانده‌اید! اگر کسی را که خدا مقدم داشته بود مقدم می‌داشته و کسی را که خدا مؤخر داشته بود مؤخر می‌داشته و ولایت و وراثت را در اهل بیت طیلّه پیامبرتان می‌نهادید از همه‌ی نعمت‌ها از هر سو بجهه‌مند می‌شدید.»

ابوذر تلاش کرد تا عثمان را از اسراف باز دارد، اما خلیفه او را به فتنه گری متهم کرده و گفت: «تو دوست می‌داری که در میان ما فتنه افکنی».

ابوذر در مسایل مالی با عثمان مقابله می‌کرد. گفته‌اند که او با استناد به آیه‌ی کنز^(۱) سخت بر عثمان می‌تاخت. عثمان نیز در باره‌ی مسایل مالی خود با ابوذر درگیر شد و سرانجام او را به شام فرستاد. ابوذر در آنجا نیز از اعتراض و انتقاد باز نایستاد و به تصرفات معاویه در اموال عمومی معترض بود. معاویه که از اعتراضات ابوذر به خشم آمده بود، به دستور عثمان، ابوذر را با وضعیت رقت باری به مدینه بازگرداند. به گفته‌ی ابن اعثم:

«ابوذر مردی بلند بالا ولا غر جّه بود و آن وقت، پیری در او اثری تمام گذاشته و موی سر و روی او سپید شده و ضعیف و نحیف گشته بود. مأمور معاویه شتر را به زور می‌راند و شتر جامه و جهاز نداشت. از غایت سختی و ناهمواری که آن شتر می‌رفت، ران‌های ابوذر مجروح گشت و گوشت آن بیفتاد و او سخت کوفته و رنجور شد».

چون به مدینه رسید، عثمان در حضور اصحاب، ابوذر را به جهت نقل حدیثی که خواهایندش نبود، دروغ‌گو خطاب کرد، که حضرت علی علیه السلام به دفاع از او برخاست. دفاع امام علی علیه السلام از ابوذر، خشم عثمان را برانگیخت، بدآن حد که به امام جسارت کردا پس از آن دستور داد تا ابوذر را به "ریذه" تبعید سازند. امام پس از اطلاع یافتن از این ستم واردہ بر ابوذر، گریست و آن‌گاه به همراه فرزندانش و یارانی چون عمار، عقیل و عبدالله بن جعفر، ابوذر را بدرقه کرد. وقتی مروان به علی علیه السلام اعتراض کرد، امام او را با تازیانه از سر راه خود کنار زد. امیر المؤمنین علی علیه السلام در آنجا به ابوذر فرمود:

«ابوذر! همانا تو برای خدا به خشم آمدی، پس امید به کسی تبند که به خاطر او خشم گرفتی. این مردم بر دنیای خود از تو ترسیلند و تو بر دین خویش از آنان

۱ - «وَالَّذِينَ يَكِنُونَ الْذَّهَبَ وَالْفِضْلَةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللهِ فَبَشِّرُهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ؛ وَكَسَانِيَ كَهْ زَرْ وَسِيمَ رَاجِبِينَ مَيْ كَنَنْدَ وَآنَ رَادَ رَاهَ خَدَا هَزِينَهْ نَمِيْ نَمَايِنَدَ، از عَذَابِي در دَنَاكَ خَبَرَ دَهَ»، سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۳۴.

ترسیدی. پس آن را که به خاطرش از تو ترسیدند، بدیشان و اگذار، و با آنچه از آنان برآن ترسیدی رو به گریز در آر. بدان‌چه آنان را از آن بازداشتی، چه بسیار نیاز دارند، و چه بی نیازی از آن چه از تو باز می‌دارند. به زودی درخواهی یافت که فردا، سوْد بُرْنَدَه کیست، و آن که بیشتر بر او حسد بَرَنَدَه، چه کسی است. اگر آسمان‌ها و زمین بِرْبَنَدَه‌ای بسته شود و آن بنده راه تقوای الهی در پیش گیرد، از بین زمین و آسمان، راه خروجی بر وی گشوده گردد. جز حق مونس تو نباشد و جز باطل، تو را نترساند. اگر دنیای آنان را می‌پذیرفتی تو را دوست می‌داشتند، و اگر از آن به وام می‌گرفتی، امینت می‌انگاشتند».

ابوذر نیز نگاهی به امام کرد و گفت:

«وقتی تو و فرزندانت را می‌بینم، به یاد سخن رسول خدا^{علیه السلام} دربارهی شما

می‌افتم و گریه می‌کنم».

سرانجام ابوذر در سال ۳۲ هجری در ریشه وفات یافت و توسط برخی از نیک مردان همچون مالک اشتر که از آن محل می‌گذشتند - به خاک سپرده شد.^(۱)

۱ - سیر اعلام النبلا، ذهبي، ج ۳، ص ۳۷۸؛ اسد الغابه، ابن اثير، ج ۱، ص ۵۶۳؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابي الحديد، ج ۸، ص ۲۵۵؛ حلية الاولىاء، ابونعمي اصفهاني، ج ۱، ص ۱۵۸؛ الطبقات الکبیری، ابن سعد، ج ۴، ص ۲۲۸؛ نثار الدرر، ج ۵، ص ۷۷؛ الفتوح، ابن اعثم، ترجمه‌ی مستوفی، ص ۳۲۲؛ نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۳۰.

«تو از کسانی هستی که من به کمک آنان دین را به پای
می‌دارم و نخوت سرکشان را قلع و قمع می‌کنم و
خلاصه‌ای هولناک را پر می‌کنم». (۱)

مالک اشتر نخعی

شمშیر خدا

مالک پسر حارث نخعی در کوفه می‌زیست و اولین حضور ثبت شده‌ی او، حضور در جنگ یرمونک و فتح دمشق است که در آن پیکار، تیری بر گوشی چشم مالک آمد و آن را آسیب رساند، که از آن پس به «اشتر» مشهور شد. او قامتی بلند، سینه‌ای فراخ و زبانی گویا داشت و هیبت، ابهت، حیا و مزایای اخلاقی بسیار، او را انسانی محبو و محترم ساخته بود.

مالک در دوران خلافت عثمان، در برابر زیاده طلبی‌های حاکم کوفه برآشافت که به دستور خلیفه به شام تبعید شد. مالک به دستور معاویه مدتی را در حبس گذرانید. او در قیام بر ضد عثمان نیز شرکت کرد و رهبری کوفیان معارض را به عهده داشت. پس از قتل عثمان، او با «وصی اوصیا و وارث علم انبیا» خواندن امام علی علیه السلام مردم را به بیعت با حضرت، دعوت کرد.

مالک آن‌گاه تمام توان جسمی و فکری خود را در خدمت امیر المؤمنین علیه السلام قرار داد و بازوی توانمندی برای حضرت به شمار آمد. امام علیه السلام نیز او را بسیار دوست می‌داشت و به دیدگاه‌های او احترام می‌گذاشت.

به هنگام بسیج مردم برای شرکت در جنگ جمل، چون سستی و کارشکنی ابو موسی اشعری را شنید، خود به کوفه رفت و ضمن تصرف مرکز حکومت، ابو موسی را از

آنچا خارج کرد. در هنگامه‌ی جنگِ جمل دلاوری‌های بسیاری از خود نشان داد. پس از پایان جنگ، مالک به دستور امام علی^(۱) به جزیره^(۱) رفت و با خارج ساختن حاکم منصوب از سوی معاویه، توانست این منطقه را تحت سلطه‌ی خود در آورد.
امیرالمؤمنین علی^(۱) در آستانه‌ی جنگ صفين، فرمان امیری را به مالک داد و فرماندهان سپاه را به پیروی از او دستور داد:

«گفته او را بشنوید و ازوی فرمان بزید! او را چون زره و سپر نگهبان خود کنید
که مالک رانه سستی است و نه لغزش، و نه گندی کند آنجا که شتاب باید، و نه
شتاب گیرد آنجا که گندی شاید».

نقش مالک در تشویق و ترغیب سپاه، استثنایی بود. چون سپاه معاویه قرآن‌ها را بر سر نیزه‌ها کردند، گروهی دور خیمه‌ی امام علی^(۱) گرد آمده، با تهدید از امام خواستند که اشترا بازخواندا

مالک که در نزدیک خیمه‌ی فرماندهی معاویه شمشیر می‌زد، بستن قرآن‌ها بر سر نیزه‌ها را از حیله‌های عمرو عاص می‌دانست که می‌خواهد از این جنگ به سلامت برهد. چون شنید که امنیت جانی امیرالمؤمنین علی^(۱) توسط نابخداش سپاه به خطر افتاده است، دست از جنگ کشید و گفت:

«والله که من همه‌ی جهان را در زیر فرمان خویش نمی‌خواهم، وقتی به خاطر ادامه جنگ، امیرالمؤمنین علی^(۱) را نخواهم دید».

سپس مالک بازگشت و به متمرّدان نادان سپاه، عتاب کرد. پس از طغیان جمعی از سپاه برای پذیرش حکمیت، مالک به همراه جمعی از یاران، به امام علی^(۱) اعلام وفاداری کردند. مالک گفت:

«... جایی که تو باشی، ما را نرسد که رأیی بزنیم و مصلحتی بیندیشیم. اگر این

۱ - شامل موصل، نصیبین، دارا، سنجر، آمد، هیت و انان. ر.ک؛ تاریخ خلفا، ص ۲۷۹.

قضیه را که می‌گویند قبول می‌کنی، تویی امامی رشید و خلیفه‌ای بزرگوار؛ حکم از آن توست و اگر آن را نپذیری، شمشیر می‌زنیم و از خدا مدد و معاونت می‌خواهیم و با ایشان جنگ می‌کنیم و می‌نگریم تا حکم باری تعالی چه باشد». مالک پس از بازگشت از صفين، دوباره به حکومت جزیره گماشته شد. چون کار بر محمد بن ابی بکر در مصر تنگ شد، امام علیہ السلام مالک را فراخواند:

«تو از کسانی هستی که من به کمک آنان دین را به پای می‌دارم و نخوت سرکشان را قلع و قمع می‌کنم و خلاهای هولناک را پر می‌کنم... هر چه زودتر خود را به ما برسان تا آنچه را که باید انجام گیرد برسی کنیم و فرد مورد اعتمادی را جانشین خود قرار ده».

با آمدن مالک اشتر، امیر المؤمنین علیہ السلام بی درنگ فرمان معروف به «عهدنامه‌ی مالک» را به او داد و مالک را به حکومت مصر منصوب کرد. حضرت همچنین نامه‌ای برای مردم مصر نوشت و در آن چنین مرقوم داشت:

«... من بندۀ‌ای از بندگان خدا را به سوی شما فرستادم که در روزهای بیم، نخوابد و در ساعت‌های ترس، از دشمن روی برتابد و بر بدکاران، از آتش سوزان تندتر بود. او مالک پسر حارث مَدْحُجی است. آنجاکه حق بود سخن او را بشنوید، و او را فرمان ببرید، که او شمشیری از شمشیرهای خدادست. نه تیزی آن کند شود و نه ضربت آن بی اثر بود. اگر شما را فرمان کوچیدن دهد کوچ کنید، و اگر گوید باستید بر جای مانید، که او نه برکاری دلیری کند و نه باز استد، و نه پس آید و نه پیش رود، جز که من او را فرمایم. در فرستادن او، من شما را بر خود برگزیدم، چه او را خیرخواه شما دیدم و سرسختی او را برابر دشمنانتان پستنده‌یدم».

معاویه چون از خبر انتصاب مالک آگاه شد به مسؤول خراج در ناحیه قلزم نوشت تا اگر به نحوی مالک را از بین ببرد، باقی مانده‌ی خراج را از وی نخواهد گرفت. او نیز مالک را از طریق عسل مسموم به شهادت رساند.

زمانی که خبر شهادت مالک به امام رسید، آن حضرت بسیار اندوهناک شد و براین مصیبت با صدای بلند گریست و تا چندین روز، آثار غم بر چهره‌ی امام نمایان بود، حضرت می‌فرمود:

«خداوند چه نیکی‌ها که به مالک داده بود! مالک، چه مالکی! اگر کوه می‌بود، کوهی عظیم بود، اگر سنگ می‌بود، سنگی سخت بود، آری، به خدا سوگند ای مالک! مرگ تو بسیاری را لرزانید و بسیاری را خوش‌دل کرد. گریندگان باید بر چونان تویی بگریند. آیا مردی مثل مالک می‌توان یافت؟»

امیرالمؤمنین علیه السلام همچنین بر فراز منبر، از مصیبت بزرگ شهادت مالک چنین یاد کرد:

«خدایا! من مصیبت اشتر را در راه تو حساب می‌کنم، زیرا مرگ او از مصایب بزرگ روزگار است. رحمت خدا بر مالک باد. او به پیمان خود وفا کرد و عمر خود را به پایان رساند و پروردگار خود را ملاقات کرد. با اینکه پس از پیامبر، خود را آماده ساخته بودیم که بر هر مصیبی صبر کنیم، با این حال می‌گوییم که مصیبت مالک از بزرگترین مصیبت‌هاست.»^(۱)

۱ - الفارات، ثقیل، ج ۱، ص ۲۶۵؛ مروج الذهب، مسعودی، ج ۲، ص ۴۲۰؛ نهج البلاغه، نامه ۱۳ و ۳۸؛ وقعة صفین، ابن مزاحم، ص ۱۳؛ الفتوح، ابن اعثم، ص ۱۴۴ و ۳۲۵؛ انساب الاشراف، بلاذری، ج ۶، ص ۱۹؛ تاریخ مدینه‌ی دمشق، ابن عساکر، ج ۵۶، ص ۳۸۰؛ موسوعة الامام علی بن ابی طالب، محمدی ری شهری، ج ۲، ص ۲۷۵.

«کجاست عمار؟... کجایند همانندان ایشان از برادرانشان که با یکدیگر به مرگ پیمان بستند و سرهای آنان را به فاجران هدیه کردند». (۱)

عمّار یاسر

نشان حق جویان

عمّار از پیش‌گامان پذیرش اسلام در مکه بود و مادرش سمیّه نیز نخستین شهید اسلام به‌شمار می‌آمد. او پس از رحلت رسول الله ﷺ، بر حقانیت علیؑ تأکید ورزید و هماره در کنار امام قرار داشت، بدان حد که به همراه امیرالمؤمنین ؑ بر پیکر مطهر زهراؑ نماز گزارد.

عمّار مدّتی در عهد عمر حاکم کوفه بود و همچنین در فتح برخی از مناطق شرکت کرد. او در ماجرای شورای شش نفره‌ی انتخاب کننده‌ی خلیفه، تلاش بسیاری را در جهت اصلاح افکار عمومی و هدایت آن برای گزینش علیؑ به خرج داد. وی حتی در برابر عبدالرحمن بن عوف که در پی خلافت عثمان بود، چنین فریاد زد:

«ای مردم! خداوند با پیامبرش به ما کرامت بخشید و با دین او، ما را عزیز

گردانید؛ چرا این امر (خلافت) را از اهل بیت او دور می‌گردانید؟»

عمّار، رفتار ناشایست خلیفه‌ی سوم را برنتابید و به مخالفت با او برخاست. عثمان، حواله‌های موجود در خزانه‌ی بیت المال را به کسانی از خویشان خود می‌بخشید و در پاسخ معتبرضان می‌گفت: این «مال الله» است، من به هر کس بخواهم می‌دهم. عمّار چون لب به اعتراض گشود، با واکنش تند عثمان مواجه شد. خلیفه دستور داد آن قدر او را زدند. که بی‌هوش شد.

پس از رحلت ابوذر، عثمان از اعتراض عمر بدان حد به خشم آمد که دستور داد: «او را از مدینه خارج کنید و همانجا فرستید که ابوذر بود». در این حادثه علی طیلاً مداخله کرد و رفتار ناشایست او با ابوذر را یادآور شد و فرمود:

«... این طریق، نیکو نیست. از خدا بترس و دست از عمار بدار و صلحابه‌ی رسول خدا علیهم السلام را چنین منجان».

پس از قتل عثمان، عمار در انجمان مسلمانان در مسجد رسول خدا علیهم السلام با فریاد گفت:
 «ای جماعت انصار و ای گروه مهاجر! عثمان را نیکو نگریستید که در میان شما چگونه زیست. خویشتن را دریابید که با چون اویی مواجه نگردید. اینک علی مرتضی طیلاً در میان شماست. خویشاوندی او با رسول خدا علیهم السلام را شناخته‌اید و سبقت او در اسلام را دانسته‌اید. از تفرقه‌ی جماعت بپرهیزید و در بیعت او سرعت گیرید».

umar در جنگ جمل حضور بر شکوهی داشت. همچنین حضورش در صفين برای بسیاری به صورت علامت تشخیص حق از باطل بود، زیرا رسول خدا علیهم السلام درباره‌ی او فرموده بود:

«تَقْتُلُكَ الْفِتَّةُ الْبَاغِيَةُ؟ تُرَبَّى بِدَسْتِ فَرَقَهِ اِتْجَازِ پَيْشَهُ، كَشْتَهُ خُواهِي شَدَّ».
 این سخن سبب شده بود تا کسانی در انتظار آن باشند تا ببینند عمار در کدام جبهه به شهادت می‌رسد.
 سرانجام عمار در صفين به شهادت رسید و امیر المؤمنین طیلاً بر بالین او آمد و سروی را بر زانو نهاد و فرمود:

«خدای بر عمار رحمت کند آن ساعت که او را از خاک برانگیزند».^(۱)

۱ - الاحجاج، طبری، ج ۱، ص ۱۹۵؛ الخصال، شیخ صدوق، ص ۲۶۱؛ سیر اعلام النبلاء، ذہبی، ج ۳، ص ۴۵۲؛ انساب الانراف، ج ۱، ص ۱۸۵، ج ۶، ص ۳۱۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۳، ص ۴۷۳؛ تاریخ مدینه المنوره، ابن شبه ج ۲، ص ۹۲۹؛ تاریخ الطبری، ج ۴۰، ص ۴۱ و ۹۰.

«فرزندی خیر خواه و کارگزاری کوشای تیغی برنده و رکنی بازدارنده بود».^(۱)

محمد بن ابی بکر

پروردۀی علی^{علیه السلام}

محمد، فرزند ابوبکر (خلیفه اول)، در سال حجّة الوداع به دنیا آمد. مادرش اسماء بنت عمیس، پیش‌تر همسر جعفر بن ابی طالب بود که پس از شهادت جعفر، به عقد ابوبکر در آمد. با مرگ ابوبکر، اسماء همسر امیرالمؤمنین طلاق شد و به این ترتیب محمد که در آن هنگام سه سال داشت، به خانه‌ی امام راه یافت و با فرزندان حضرت، بزرگ شد. امام او را فرزند خود و برادر فرزندان و برادرزادگانش می‌نامید و در وصف او فرمود:

«فَلَقَدْ كَانَ إِلَيْ حَيْبَاً وَ كَانَ لِي رَبِيبَاً؛ مُحَمَّدٌ دُوْسَتْ مِنْ بُودَ، أَوْ رَا پُرُورَدَهْ بُودَمْ وَ چُونْ فَرِزَنَدَمْ مِنْ نَمُودَ».

پسر ابی بکر را به دلیل عبادت‌های بسیارش، «عبد قریش» نامیده‌اند. او جد مادری امام صادق^{علیه السلام} می‌باشد.

محمد، در دوران خلافت عثمان در مصر بود و از آنجا انتقاد خود را بر خلیفه بدان علت که کتاب خدا را تغییر داده و به غیر حق، عمل کرده است، آغاز کرد. به گزارش ابن اعثم، طایفه‌ای از مردم مصر، خواهان عزل والی ستمنگر مصر و انتساب محمد بن ابی بکر شدند. عثمان نیز چنین کرد. مصریان به همراه پسر ابوبکر راهی مصر شدند ولی در راه با پیک عثمان روبرو گشتند که به والی مصر دستور داده بود معتبرضان و محمد را پس از بازگشت به قتل رساند، افشاری این نامه، عامل شورش فraigیر تمام معتبرضان شد و به قتل عثمان انجامید.

پس از عهده داری خلافت از سوی امیرالمؤمنین علیه السلام، محمد در کنار امام قرار گرفت و از ایشان، به عنوان «وارث و وصی رسول الله» یاد می‌کرد. به هنگام برپایی جنگ جمل و گرد آمدن برخی از پیمان شکنان به دور عایشه دختر ابوبکر، به امام علیه السلام چنین گفت: «یا امیرالمؤمنین! خدای عزوجل یار تواست، تو را ظفر دهد و فرو نگذارد. مسلمانان در خدمت و موافقت تو هستند. این کار به یاری حق تعالی چنان که دل تو می‌خواهد، کفایت شود و به فرجام رسلا».

پیش از آغاز جنگ، او حامل پیام امام به مردم کوفه برای حضور در جنگ بود. به هنگام پیکار جمل، امیرالمؤمنین علیه السلام او را در قلب سواران قرار داد. چون جنگ پایان یافت، محمد بن ابی بکر به دستور امام، خواهر خود عایشه را به بصره برد و آنگاه او را روانه مدینه ساخت.

ابن اعثم از حضور محمد در جنگ صفين یاد می‌کند که به همراه محمد بن حنفیه، امیری میسره سواران را به عهده داشت.

به دلیل فراخوانی قیس بن سعد از إمارت مصر، محمد در سال ۳۶ ق. به جای او منصب شد. پسر ابی بکر در مصر با خطرات زیادی روبرو بود و بخصوص پس از پایان نبرد صفين، معاویه و سپاه شام، برای او بزرگترین تهدید تلقی می‌شدند.

چون اوضاع مصر درهم ریخت و اخبار شورش بر محمد بن ابی بکر بالا گرفت، امام مصمم شد تا مالک را به مصر اعزام کند، که با شهادت مالک، امارت محمد تثبیت شد. امیرالمؤمنین علیه السلام، چون شنید محمد بن ابی بکر از عزل خود و جانشینی اشتر در مصر دلتنگ شده است، پس از شهادت اشتر، این نامه را به محمد نوشت:

«اما بعد، خبر یافتم که از فرستادن اشتر برای تصدی کاری که در عهده داری دلتنگ شده‌ای. آنچه کردم نه برای آن است که تو را کنندکار شمردم، یا انتظار کوشش بیشتری بردم، و اگر آنچه را در فرمان توست از دست گرفتم بر جایی حکومت دادم که سرو سامان دادن آن بر تو آسانتر است، و حکمرانی ات بر آن،

تو را خوش‌تر... پس به سوی دشمن بیرون شو، و با بینایی به راه بیفت و با آن که با تو در جنگ است آماده‌ی پیکار شو - و مردم را - به راه پروردگارت بخوان، و از خدا فراوان یاری خواه تا در آنچه نا آرامت می‌دارد تو را کفایت کند، و در آنچه بر تو رسد یاریت دهد».

سرانجام محمد بن ابی بکر، در درگیری با سپاه شام به شهادت رسید. امام علیہ السلام در نامه‌ای به ابن عباس، از حوادث مصر و شهادت محمد، چنین یاد می‌نماید:

«... مصر را گشودند و محمد پسر ابوبکر، که خدا یش بیا مرزاد، شهید گردید.
پاداش مصیبت او را از خدا می‌خواهم. فرزندی خیر خواه و کارگزاری کوشان و تیغی بزنده و رکنی بازدارنده بود. من مردم را برانگیختم تا در پی او روند، و آنان را فرمودم تا به فریاد وی رستند پیش از آنکه - شامیان - کار او را پایان دهند و آنان را نهان و آشکار، فراوان نه یک بار، خوانند. بعضی با ناخوشایندی آمدند، و بعضی به دروغ بهانه آوردن، و بعضی خوار بر جای نشستند. از خدا می‌خواهم به زودی مرا از دستشان برهاند».^(۱)

۱- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۶۹، نامه‌ی ۳۵ حکمت ۳۲۵؛ تاریخ الیقوی، ج ۲، ص ۱۹۴؛ مروج الذهب، مسعودی، ج ۲، ص ۳۰۷؛ اسد الغایة، ج ۱، ص ۵۴۴؛ الاستیعاب، قرطبي، ج ۳، ص ۴۲۲؛ البداية والنهاية، ابن کثیر، ج ۷، ص ۱۷۵؛ الفتوح، ابن اعثم، ص ۳۷۰ - ۳۶۲؛ وقعة صفين، ص ۱۱۸؛ انساب الاشراف، بلادری، ج ۳، ص ۱۷۰.

«او خطبی «شحشح» است؛ کسی که در خطبه خواندن رسا و پی‌گیری آن تواناست.»^(۱)

صعصعه بن صُوحان

سفیر سخنور

চعصعه در دوران پیامبر اکرم ﷺ به اسلام گرودید اما آن حضرت را ندید. او را یکی از خطبای نامی عرب دانسته‌اند. چنان فصیح و بلیغ سخن می‌گفت که امام علی علیهم السلام او را در خطبه خواندن ستود.

پیش از خلافت امام، عثمان او را به شام تبعید کرد تا آنکه امیر المؤمنین علیهم السلام خلافت را پذیرفت. او در آن هنگام به امام چنین گفت:

«ای امیر المؤمنان! به خدا سوگند که خلافت را زینت دادی و این منصب شما را نیاراست. جایگاه این منصب را بالا برده در حالی که این مسؤولیت تو را بالا نبرد. هماناکه نیاز خلافت به شما بیشتر از نیاز شما به خلافت است.»

او در تمام صحنه‌ها در رکاب امیر المؤمنین علیهم السلام بود. وی در نخستین نبرد به همراه دو برادرش زید و سیحان حضور داشت که این دو در جمل به شهادت رسیدند. صعصعه یکی از امرای سپاه علیهم السلام بود و همچنین به عنوان سفیر، پیامها و نامه‌های امام را در سه جنگ جمل، صفين و نهرawan به سران دشمن می‌رساند.

در هنگامه‌ی نافرمانی گروهی از سپاه در صفين که کار پیکار به حکمتیت انجامید، او به امام گفت:

«ای امیر المؤمنین! دل‌های ما به طاعت تو گشاده است و دیدگان ما در جنگ کردن با دشمنان تو نافذ. تو والی مطاعی و ما رعیت تو. تو از ما داناتری به حکم

۱ - نهج البلاغه، حکمت ۲.

و تقدیر خدای تعالی. از ما بهتری در اقامت لوازم دین. معظم‌تر و مقدم‌تری در تقدیم شرایع ایمان. مقتدا و سید ما بیش بعد از مُصطفیٰ ﷺ و هیچ‌کس بدو از تو نزدیک‌تر نیست ... اگر همه‌ی مردمان تو را فرمان نخواهند برد، ما مطیع و فرمانبردار تو بیم و خواهیم بود. اگر ایشان را در این کار که می‌گویند و ما را بدان می‌خوانند، اجابت می‌کنی ما تو را متابعت و پیروی می‌نماییم و اگر ابا می‌کنی، ما تو را اطاعت می‌نماییم».

امیرالمؤمنین علیه السلام پیش از شهادت، صعصعه را شاهد وصیت خود قرار داد، که این اعتماد، افتخاری بزرگ برای او به شمار می‌رفت.
مرثیه‌ی صعصعه درباره‌ی علیه السلام از شناخت درست و محبت فراوان این یار و فادار حکایت دارد. او در کنار مزار امام چنین گفت:

«پدر و مادرم فدای تو باد ای امیر مؤمنان و گوارا باد بر تو!... خداوند ما را از اجر تو محروم نسازد، زیرا تو کلید خیرات بودی و در بدی‌ها را به روی ما بستی. اما با شهادت تو درهای بدی به روی ما بازشد و درهای خیر بسته گردید. اگر مردم سخنان تو را می‌شنیدند خیرات و نعمت‌ها از آسمان و زمین بر آنان روان می‌شد، ولی افسوس که دنیا را بر آخرت ترجیح دادند».

صعصعه در ادامه‌ی حیاتش، زندگی پاکی را برای خود رقم زد و هیچ‌گاه خود را از محبت علیه السلام و خاندانش جدا نکرد و حتی در مقابل معاویه، آشکارا از فضایل علیه السلام سخن گفته، به زشتی‌های معاویه اشاره می‌نمود. صعصعه در دوران معاویه از دنیا رفت.^(۱)

۱- الاستیعاب، ج ۲، ص ۲۷۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۴۲؛ نهج البلاغه، حکمت ۲؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۹؛ الطبقات الکبری ج ۶، ص ۲۲۱؛ وقعة صفين، ص ۱۶۰؛ الکافی، کلینی، ج ۷، ص ۵۱؛ بحار الانوار، مجلسی، ج ۴۲، ص ۲۹۵.

(۱) «ای کاش در لشکرم همچون تو صد مرد می‌بود».

عمرو بن حمق خزاعی

حدیث آگاهی

او از یاران رسول گرامی اسلام بود که پس از رحلت آن حضرت، راه را گم نکرد و افتخار پیروی از علی علیه السلام را داشت.

عمرو در قیام بر علیه عثمان حضور داشت و پس از آن در عهد خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام در رکاب امام قرار گرفت و در تمامی جنگ‌ها شرکت حماسی داشت، به گونه‌ای که رضایت امام را حاصل کرد. او پیش از عزیمت سپاه به صفين، خطاب به امام علی علیه السلام چنین گفت:

«ای امیرالمؤمنین! من نه بدان سبب با تو بیعت کرده‌ام که میان من و تو نسبت خویشاوندی است، و نه طمع احسان و مالی می‌دارم که از تو به من واصل گردد، و نه حرمت و جاهی توقع می‌کنم که به وسیله‌ی بیعت تو مرا به دست آید، و لیکن اطاعت تو را بر خود فرض می‌دانم به موجب دو خصلت مأثور و سه شرافت که تو را حاصل است؛ آن دو خصلت مأثور علم است و شجاعت که بعد از مصطفی علیه السلام هیچ کس در این خصال با تو برابری نتواند کند. و آن سه شرافت مذکور قربت و قرابت و سبقت در اسلام است که تو را در خدمت رسول خدا علیه السلام می‌سیر گشته. اگر مرا تکلیف کنند در کاری که متضمّن رضای دوستان و ناخشنودی دشمنان تو باشد که کوه‌های بزرگ را از جا برکنم، چون متضمّن رضای تو خواهد بود، بر من آسان است و در مقابل ادائی حقوق تو که بر من

واجب است، یکی از هزاران و اندازی از بسیار دانم».

امیرالمؤمنین علیہ السلام از اعتقاد و محبت عمرو خرسند شد و فرمود:

«ای عمرو! ای کاش در لشکرم صد مرد همچون تو می‌بود».«

عمرو پس از شهادت امام علی علیہ السلام، از پیروان با اخلاص امام حسن عسکری بهشمار می‌آمد. او چون دوستش حجر بن عدی، بر ضد ستم‌های معاویه اعتراض نمود، پسر حمیق - که از عباد کوفه بود - محور شیعیان شهر محسوب می‌شد و سرانجام در سال ۵۰ هجری به دستور معاویه کشته شد. سر او را جدا کرده و به شام فرستادند. گویند این اولین سری بوه که از شهری به شهری منتقل می‌شد. امام حسین علیہ السلام در نامه‌ای به معاویه، از قتل اصحاب انتقام کرده، چنین مرقوم داشت:

«آیا تو قاتل عمرو حمق خزانی نیستی؟ او که از اصحاب پیامبر ﷺ بود و عبادت او را ضعیف کرده و چهره‌ی او را تغییر داده و جسم او را لاغر کرده بود.»^(۱)

۱ - الاختصاص، ص ۷؛ انساب الاصراف، ج ۵ ص ۱۲۹؛ ج ۶ ص ۲۱۹؛ نهذیب الکمال، ج ۲۱، ص ۵۹۷؛ الفتوح، ابن اعثم، ص ۴۹۸؛ اخبار الطوال، ص ۱۵۰؛ الاغانی، اصفهانی، ج ۱۷، ص ۱۴۳؛ المحبیر، ابن حبیب بغدادی، ص ۲۹۲؛ معادن الحکمة، کاشانی، ج ۱، ص ۵۸۲.

«ای سعید! تو مرا به منزله‌ی چشمی بینا و دستی گیرا
هستی. همه وقت و در هر کار، اعتماد بر شجاعت و
مردانگی و خردمندی تو کرده‌ام.»^(۱)

سعید بن قیس همدانی

چشم بینا

او یکی از سرداران شجاع و دلیران پیکارجوی سپاه امیرالمؤمنین طیلباً بود که به دستور امام، قبیله‌ی همدان را در دو جنگ جمل و صفين امیری کرد. نقش زیبای سعید و قبیله‌ی تحت امرش در پیکار صفين، سبب شد که امام علی طیلباً به قبیله‌ی همدان و امیر آنان مهر ورزد و علاقه‌ی خود را آشکار نموده، چنین فرماید:

«ای آل همدان! شما مرا به جای جوشن و پاپوش و تیر و کمانید. پیوسته به شما پشت گرم بودم و از شما حساب‌ها برگرفته‌ام.

ای سعید! تو مرا به منزله‌ی چشمی بینا و دستی گیرا هستی. همه وقت و در هر کار اعتماد بر شجاعت و مردانگی و خردمندی تو کرده‌ام. اگر تقسیم بهشت به دست من باشد. من شما را ای اهل قبیله‌ی همدان در خوشترین موضوع و منزله‌ترین جا فرود آورم.

سعید در پاسخ این لطف امام چنین گفت :

«ای امیرالمؤمنین! ما این کار را برای رضای حق تعالی می‌کنیم و بر این کار برو تو متنی نمی‌نهیم. از باری تعالی پاداش آن هر چه تمام‌تر می‌خواهیم. هر خدمتی که دشوارتر باشد، ما را بفرمای و به هر جانب که دل تو می‌خواهد ما را بفرست که مطیع و فرمانبردار توانیم و از جان تو را دوست داریم.»

پیش از صف آرایی سپاه اسلام با لشکر معاویه، امیرالمؤمنین علیه السلام، سعید بن قیس و بشیر بن عمرو را نزد معاویه فرستاد تا او را به اطاعت وادارند، سعید در ادامه‌ی گفت و گوی خود با معاویه، چنین بیان داشت :

«... علی علیه السلام آن کسی است که تو او را از ما بهتر می‌شناسی و همه‌ی عالم او را در فضل و علم و سابقه و آثار حمیده و فضائل پسندیده می‌شناسند. تو نیک می‌دانی که هر کس را که در عقل و علم نصیبی باشد، با تو برابر نکند بلکه بر تو ترجیح و تفضیل دهد. از خدا بترس ای معاویه، با علی علیه السلام دشمنی نکن، چنانچه مهاجر و انصار با او بیعت کرده‌اند، تو نیز با ایشان موافقت کرده، بیعت کن و از خلاف بیعت او حذر کن و این اندیشه از خاطر دور کن که صلاح این جهان و نجات آن جهان در این است».

پس از جنگ صفين، سعید به دستور امام به سوی شهر انبار رفت تا با غارتگری سفیان بن عوف و سربازان شامي برخورد نماید. او پس از شهادت امام علی علیه السلام، بر راه مقتدای خود باقی ماند و به خوبی امام حسن علیه السلام را یاری کرد. او سرانجام در سال ۴۱ هجری درگذشت.^(۱)

۱- الجمل، شیخ مفید، ص ۳۱۹؛ الفتوح، ابن اعثم، ص ۵۳۲ و ۵۳۸؛ مقاتل الطالبيين، اصفهانی، ص ۷۱؛ تنقیح المقال، ماقانی، ج ۲، ص ۲۹؛ تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۱۹۶.

«پروردگارا، شهادت را روزی او کن و او را با پیامبرت همنشین فرما». ^(۱)

هاشم بن عتبه (مرقال)

سردار شجاع

او از اصحاب رسول الله ﷺ است، که شجاعت و چابکی او در صحنه‌ی جنگ، زبانزد همگان بوده و به «مرقال» شهرت داشت. در جنگ یرموق، تیری بر چشم هاشم بن عتبه رسید و یک چشمش را کور کرد. او در فتح ایران، یکی از سرداران سپاه عمومی خود، سعد بن ابی وقار بود.

هاشم از مخالفان عثمان بود و در دوران خلافت امیرالمؤمنین علیہ السلام در رکاب امام قرار گرفت. به گفته‌ی ابن اعثم کوفی، چون اهل کوفه از خلافت علیہ السلام آگاه گشتند، نزد ابوموسی آمدند و علت سرپیچی او از بیعت را جویا شدند. هاشم بن عتبه نیز از تردید او گله کرد و آنگاه به دست چپ خویش دست راستش را گرفت و گفت:

«دست چپ از آنِ من است و دست راست من از آنِ امیرالمؤمنین علیہ السلام، با او بیعت کردم و به خلافت او راضی شدم».

چون هاشم به این شیوه بیعت کرد، دیگران و حتی ابوموسی نیز برخاسته و بیعت کردند. هاشم بن عتبه، پیش از شروع جنگ جمل، از سوی امام مأموریت یافت تا به ابوموسی پیغام دهد، مردم را برای پیوستن به امام بسیج کند. آنگاه خود در صحنه‌ی پیکار حاضر شد.

هاشم در پاسخ نظرخواهی امیرالمؤمنین علیہ السلام درباره‌ی جنگ با سپاه شام، چنین بیان

داشت:

۱ - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۸۴.

«ای امیر المؤمنان! ما خاندان ابوسفیان را به خوبی می‌شناسیم. آنان دشمنان تو و شیعیان و دوستان دنیا خواهان هستند و برای دنیا و قدرتی که در دست دارند با تو می‌جنگند و در این راه از هیچ چیز فرو گذار نیستند و جز این هدفی ندارند. آنان برای فریقتن افراد ساده لوح، خون عثمان را بهانه کردند، ولی دروغ می‌گویند و خون او را نمی‌خواهند، بلکه دنیا را می‌طلبند. ما را به سوی آنان حرکت ده که اگر حق را پاسخ‌گفتند چه بهتر و اگر خواهان تفرقه و جنگ شدند - و گمان من این است که جز این نخواهند - با آنان نبرد می‌کنیم».

امیر المؤمنین علیه السلام، در صفين پرچم را به دست او داد. مورخان او را یکی از فرماندهان صفين می‌دانند. هاشم در صفين به اندازه‌ای پر حرارت و با سوز دل سخن می‌گفت که امام علیه السلام در حق او دعا کرد و فرمود:

«اللَّهُمَّ ارْزُقْهُ الشَّهَادَةَ فِي سَبِيلِكَ وَ الْمُرَافَقَةَ لِتَبِيِّكَ صَلَى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ ؛ پروردگار، شهادت را روزی او کن و او را با پیامبرت همنشین فرمای».

سرانجام هاشم مقال در صفين به شهادت رسید و امام او را ستود و از شجاعت، استواری، شهامت و زیرکی او چنین یاد کرد:

«قصد گماردن هاشم بن عتبه را بر آن سرزمین (مصر) داشتم، اگر کار را بدو و امی گذاشت، عرصه را برای آنان خالی نمی‌کرد، و فرصت را از دستشان به در می‌آورد».^(۱)

۱- نهج البلاغه، خطبه‌ی، ۶۸؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۰۷؛ القتوح، ص ۱۴۶، ۳۹۲، ۳۹۴ و ۶۰۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۱۲؛ اسد الغایة، ج ۵، ص ۳۵۳؛ اخبار الطوال، ص ۱۴۵؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۱۱.

(۱) «اگر کوهی مرا دوست بدارد، درهم فرو ریزد».

سه‌ل بن حنیف

تفسیر محبت

سه‌ل از صحابه‌ی پیامبر اکرم ﷺ است که در تمام جنگ‌های صدر اسلام شرکت کرد. او حتی در هنگامه‌ی شکستِ جنگِ أحد در کنار پیامبر ایستاد.

او از پیش‌گامان حمایت و دفاع از امیرالمؤمنین ؓ بود و در عهد خلافت حضرت نیز، خود را در خدمت امام قرار داد. امیرالمؤمنین ؓ ابتدا به سه‌ل ولايت شام را داد، که سپاه معاویه مانع از ورود او شدند، سپس به ولايت مدینه گمارده شد. او به هنگام عزیمت سپاه اسلام به صفين، جهت حضور در نبرد فراخوانده شد. به گزارش ابن اعثم، سه‌ل بن حنیف، پیش از صف آرایی دو سپاه در صفين، در حضور مردم، به امام چنین گفت:

«ای امیرالمؤمنین! ما در همه‌ی احوال، تو را موافقیم و خود را مأمور امر تو می‌شناسیم و نیکبختی و سعادت دو جهانی خویش را در امتنال فرمان و اشارت تو می‌دانیم».

سه‌ل بن حنیف پس از بازگشت از صفين در سال ۳۸ هجری در کوفه درگذشت. امیرالمؤمنین ؓ بر او نماز خواند و به هنگام دفن، از او بسیار ستایش کرد. به گفته‌ی سید رضی، امام ؓ، سه‌ل را بسیار دوست می‌داشت و در مرگ او فرمود:

(۲) «لو أحببْتَ جَبْلَ لَهَافَةً؟ اگر کوهی مرا دوست بدارد درهم فرو ریزد».

۱ - نهج البلاغه، حکمت ۱۱۱؛ سید رضی در تفسیر این حکمت می‌گوید: «معنی آن این است که رنج بر او سخت شود و مصیبت‌ها به سوی او شتاب گیرد. و چنین کاری نکنند جز با پاکیزگان نیکوکار و گزیدگان اخیار».

۲ - سیر اعلام النبلا، ج ۴، ص ۶ و ۸؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۲۲۳؛ الخصال، ص ۸۰؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۳؛ المستدرک علی الصحیحین، نیشابوری، ج ۲، ص ۴۶۲.

«تو را خواهند کشت و بر دار خواهند کشید». (۱)

میثم بن یحیی (تمار)

یار سربدار

او یکی از غلامان بنی اسد بود که توسط امیرالمؤمنین علی‌الله خریداری و سپس آزاد شد. میثم در میان یاران صمیمی و وفادار امام، شاخص بود، بدان حد که حضرت بدوسار و علوم بسیاری را آموزش داد و از برخی امور غیبی آگاهش ساخت.

روزی امام علی‌الله به میثم فرمود: چگونه خواهی بود هنگامی که زنا زاده‌ی بنی امیه تو را بطلبند و بر بیزاری جستن از من تکلیف نماید؟ میثم گفت: به خدا سوگند که از تو بیزار نخواهم شد. امام فرمود: تو را خواهند کشت و بر دار خواهند کشید. میثم در پاسخ گفت: صبر خواهم کرد و اینها در راه خدا کم و آسان است. آن‌گاه امام آن درختی که میثم را بر آن می‌آویختند بدو نشان داد و فرمود: «تو در آخرت با من خواهی بود و در درجه‌ی من». او پس از شهادت امیرالمؤمنین علی‌الله پیوسته به نزد درخت می‌آمد و نماز بجای می‌آورد و می‌گفت: «ای درختا خدا به تو برکت دهد، من برای تو آفریده شده‌ام و تو نیز برای من نشو و نما می‌کنی».

میثم پیروی از ولایت را در اطاعت از امام حسن علی‌الله و سپس امام حسین علی‌الله به اثبات رسانید و سرانجام ده روز پیش از شهادت حسین بن علی علی‌الله و به دستور عبیدالله بن زیاد به همان درخت آویخته شد. (۲)

۱- متنی الامال، ج ۱، ص ۴۰۵.

۲- الارشاد، شیخ مفید، ج ۱، ص ۳۲۱؛ اعلام الوری، طرسی، ج ۱، ص ۳۴۲؛ بحار الانوار، مجلسی، ج ۴۱، ص ۳۴۳؛ موسوعة الامام علی بن ابی طالب علی‌الله الری شهری، ج ۱۲، ص ۳۱۷؛ الاصابة، ج ۶، ص ۲۴۹؛ متنی الامال، ج ۱، ص ۴۰۰.

همپای آفتاب

پرتوهایی از جوانی امام علی^{علیہ السلام}

حجۃ الاسلام محمد جهرمی

اشاره

امام علی^{علیہ السلام}، مظہر زیبایی، نماد نیکی و سمبول دین‌داری است. فضیلت‌ها را تنها در سرچشمہ‌ی زلال او می‌توان جست، خاصه و بیزگی‌های شخصیتی و رفتاری او در جوانی، که به «جوانی» معنا بخشید و جوانان را به الهام و درس‌گیری واداشت.

امیرالمؤمنین^{علیہ السلام}، به هنگام نزول وحی، نخستین کسی بود که به رسول الله^{علیه السلام} گروید و او را بدانچه از جانب خدا آورده بود، گواهی داد؛ در حالی که تنها ده سال از عمرش می‌گذشت^(۱).

مسلم اول شه سرداران علی^{علی}
عشق را سرمایه‌ی ایمان علی^{علی}

امام علی^{علیہ السلام} دوران نوجوانی را همپای پیامبر گذراند و هماره در هر عرصه، در رتبه‌ی نخست جای داشت. دوران جوانی او، دورانی جذاب، نو و سراسر حماسه که در این مقطع، در تثبیت و ترویج دین محمدی، نقش ممتازی را ایفا نمود.

بی‌شک در پرتو فضیلت‌های بسیار و بی‌مانند او، الگوپذیری نسل نو از شخصیت حضرتش امری شایسته و سعادت ساز می‌باشد. در این راستا، مقام معظم رهبری نیز طیف جوان را به پیروی از آن امام همام فراخوانده، می‌فرماید:

«امیرالمؤمنین یک الگوی کامل برای همه است، جوانی پرشور و پر حماسه‌ی او، الگوی جوانان است».

۱. السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۱، ص ۲۶۴. ۲. اقبال لاہوری.

نه خدا توانمش خواند، نه بشر توانمش گفت

ستحیّرم چه نامم، شه ملک لافتی را

به دو چشم خون فشانم، هله ای نسیم رحمت

که زکوی او غباری، به من آر تو تی را^(۱)

در این مقال، هشت پرتو از جلوه‌های دوران جوانی امام علی علیه السلام را گذرا و مختصر، به

نسل نو تقدیم می‌داریم:

پرتو اول: شهاب شعب

در آستانه‌ی سال هفتم بعثت، مشرف کان قریش، نامه‌ای نوشتند که با بنی‌هاشم، خرید و فروش، ازدواج و داد و ستد نشود، مگر آن که محمد علیه السلام را تسليم کنند. آنان که قصد جان پیامبر را داشتند، باهم پیمان و عهد بستند و هشتاد مهر بر آن زدند. بنی‌هاشم نیز با پیوستن به ابوطالب، پیمان حمایت با پیامبر بسته، در شعب ابی طالب گردآمدند و در این راستا تن به سختی و مختن داده و فشار بسیاری را به جان خریدند. آنان فقط در موسم حج و عمره می‌توانستند از شعب بیرون بیایند.^(۲)

علی علیه السلام که جوانی ۱۷ - ۱۸ ساله بود، در نگهبانی از پیامبر اکرم علیه السلام درخشید. ابوطالب که در حفظ و مراقبت رسول خدا علیه السلام اهتمام داشت، شب هنگام نزد بستر پیامبر رفته، از وی می‌خواهد برخیزد و فرزندش علی علیه السلام را به جای او می‌خواباند و او را به صبر و شکیبایی توصیه می‌کند. علی علیه السلام به پدر چنین پاسخ می‌دهد:

«مرا در یاری احمد شکیبایی می‌فرمایی؟... من دوست دارم یاری مرا بینی و

بدانی من پیوسته فرمانبردار تو هستم. من احمد را - که در کودکی و جوانی

۱. شهریار.

۲. تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آبی، ج ۲، ص ۳۸۸

ستوده است - برای رضای خدا یاری می کنم».^(۱)

پرتو دوم: لبخند ایثار

در ماههای آغازین سال چهاردهم بعثت، مکیان اندیشه‌ی قتل محمد ﷺ را در «دارالندوة» در سر می‌پروراندند. در شب اول ربیع الاول، برای اجرای آن توطئه، خانه‌ی پیامبر ﷺ را محاصره کردند. پیامبر خدا به وحی پروردگار، از ماجرا آگاه شد و به دستور خدا، مهیای هجرت به مدینه گردید. در آن حال، علی را فرمود تا در بستر وی بخوابد و روپوش حضرت را بر خویش بپوشاند.

آن جوان بیست و چهار ساله‌ی هاشمی پرسید:

اگر من در جای شما بخوابم، در امان خواهید ماند؟

پیامبر پاسخ مثبت داد و آنگاه علی ؓ لبخندی بر لب آورد و سر به سجده گذارد. علی ؓ در بستر پیامبر خوابید و روپوش او را بر روی خود نهاد.^(۲) درباره این فدایکاری علی ؓ در ليلة المبيت، این آیه نازل شد^(۳):

«وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَسْرِي بِسَهْلَةٍ إِبْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَوْفٌ بِالْعِبَادِ»^(۴)؛ از میان مردم کسی است که جانش را برای طلب خشنودی خدا می‌فروشد، و خدا نسبت به این بندگان مهریان است».

پرتو سوم: مسافر یثرب

پس از گذشت ماجراه ليلة المبيت، علی ؓ به انجام سفارش‌ها و توصیه‌های پیامبر پرداخت. او سه شبانه روز در مکه ماند و امانت‌های مردم را که نزد رسول خدا بود، به

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۶۴.

۲. السیرة النبویة، ج ۲، ص ۹۸؛ تاریخ پیامبر اسلام، محمد ابراهیم آیتی، ص ۲۱۵.

۳. دلایل الصدق، مظفر، ج ۲، ص ۸۰.

۴. سوره بقره، آیه ۲۰۷.

صاحبانش رساند. آن‌گاه همراه فواطم - فاطمه ظلیلہ دختر پیامبر، فاطمه مادر خود و فاطمه دختر زبیر بن عبدالمطلب - روانه‌ی یثرب شد.

در آغاز مسیر، گروهی از سواران مشرک در صدد بازگرداندن علی ظلیلہ و همراهان او برآمدند. حضرت با شمشیر خود مانع از گستاخی آنان شد و فرمود:

«من عازم مدینه هستم، هدفی جز رسیدن به پیامبر خدا ندارم، هر کس می‌خواهد که او را قطعه قطعه کنم و خونش را بربیزم، در پی من بیاید و یا نزدیک من شود».

امام علی ظلیلہ پس از فراری دادن مشرکان به حرکت خود ادامه داد، مورخان می‌گویند که تمام این مسافت را پیاده طی نمود و در همه‌ی راه، نماز را با همسفران خود به جا می‌آورد. درباره علی ظلیلہ و همسفران او آیه‌ی زیر تفسیر شده است^(۱):

«الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِنَامًا وَ قُعُودًا وَ عَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَ يَتَمَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بِأَطْلَابِهِ آنان که خدا را (در همه‌ی احوال) ایستاده و نشسته، و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند، و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشنند (که): پروردگار، این‌ها را بیهوده نیافریده‌ای؛ منزّه‌ی تو! پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان بدار». ^(۲)

سرانجام امام علی ظلیلہ وارد قبا گردید. رسول اکرم به دیدار وی رفت و او را در آغوش گرفت. هنگامی که نگاه پیامبر به پاهای مجروح و خونین علی ظلیلہ افتاد، قطرات اشک از دیدگانش جاری شد. سپس آب دهان خود را بر روی قدم‌های علی مالید و برای سلامت و عافیت او دعا کرد. پس از آن، پای علی بهبود یافت و در تمام عمر، هیچ دردی در آن ناحیه دیده نشد.^(۳)

۱. المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۸۵. ۲. سوره آل عمران، آیه ۱۹۱.

۳. الكامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۲، ص ۷۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۲۷.

پرتو چهارم: محبوب محمد ﷺ

امام علی علیه السلام در نزد پیامبر خاتم النبیوین، محبوب‌ترین فرد بود. عایشه می‌گوید هیچ مردی را نزد رسول خدا، دوست داشتنی تراز علی ندیدم.^(۱)

این محبت ریشه‌ی الهی داشت. انس بن مالک می‌گوید: نزد رسول خدا غذایی گذارده بودند. ایشان دست به دعا بالا برد و فرمود: خدا! محبوب‌ترین خلقي خود را نزد من بفرست تا به همراه من، از این غذا تناول کنم! ابوبکر و عمر و عثمان در پی هم آمدند، آنان را بازگرداند؛ سپس علی آمد، به او اذن داد و با یکدیگر، به خوردن غذا پرداختند.^(۲)

اوج محبت پیامبر به علی علیه السلام، در سخن ام عطیه ملاحظه می‌شود، او می‌گوید: پیامبر، علی را به سریه‌ای فرستاد. آن حضرت را دیدم که دستان خود را به آسمان بلند کرده، این جمله را بر زبان می‌راند:

«اللهم لا تُمْنِنِي حتى تَرِينِي علِيًّا، خَدَا يَا! مَرَا مَمِيرَانْ تَأَنَّكَه عَلَى رَا بَيْنِمْ».^(۳)

هنگامی که رسول خدا علیه السلام پیمان برادری میان انصار و مهاجر نهاد - تا در راه حق، یکدیگر را یاری دهند - دست علی علیه السلام را گرفت و او را برادر خود نامید و آن‌گاه فرمود: «انت اخي في الدنيا والآخرة؛ تو برادر من در دنيا و آخرت هستی».^(۴) همچنین رسول خدا علیه السلام، علی علیه السلام را رازدار و صاحب سر خود می‌دانست^(۵) و همگان را به محبت و دوستی او، توصیه می‌فرمود.

پرتو پنجم: همدم فاطمه

پس از نبرد بدر، زمزمه‌ی خواستگاری علی علیه السلام از فاطمه مطرح شد. امام به برخی از

۲. تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۲۵۴.

۱. همان، ص ۲۰۴.

۳. همان، ص ۲۳۷.

۴. امتناع الاسماع، مقریزی، ص ۴۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۵۱.

۵. تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۳۱۷.

صحابه، از علاقه و میل خود به ازدواج با زهرا^ع خبر داده بود. اما هیچ مالی نداشت و ثروتی نیند و خوستگاری بود. او دوبار برای خواستگاری به نزد پیامبر رفت. اما از طرح آن، شرم داشت.^(۱) در موتبه‌ی سوم به خانه پیامبر رفت و در حضور حضرت نشست؛ سکوت، مجلس را فراگرفته بود تا اینکه رسول خدا^ع، سکوت مجلس را شکست و در حالی که لبخندی بر چهره داشت، فرمود: گویا برای کاری آمدمای؟ علی^ع در پاسخ گفت: ثبات و پایداریم در راه دین و جهاد و کوششمن در پیشبرد اسلام، بر شما روشن است.

پیامبر^ع فرمود: آری، تو از آنچه که می‌گویی بالاتر هستی.

علی گفت: ای رسول خدا، او (فاطمه) را به عقد من در آورید.

پیامبر فرمود: علی! پیش از تو افراد دیگری از دخترم خواستگاری نمودند و من درخواست آنان را با دخترم در میان نهاده‌ام، ولی در چهره‌ی او نسبت به آنان بی میلی احساس کرده‌ام. درخواست تو را با او در میان می‌نهم و پاسخت را می‌دهم.

پیامبر نزد فاطمه^ع رفت، دختر رسول خدا، ردا را از دوش پدر برداشت و کفش‌های آن حضرت را در آورد. پاهای پدر را شست، وضو گرفت و در نزد پدر نشست؛ پیامبر فرمود: فاطمه! علی پسر ابی طالب، از کسانی است که فضیلت و مقام او در اسلام بر ما روشن است. من از خدا خواسته بودم که تو را به عقد بهترین مخلوق خود درآوردم. اکنون او به خواستگاری تو آمده؛ در این باره چه می‌گویی؟ زهرا در سکوتی که نشان‌گر رضایت او بود فرو رفت و کوچک‌ترین ناراحتی در سیماش ظاهر نشد. رسول خدا^ع از جابرخاست و فرمود:

«الله أَكْبَر سَكُوتُهَا إِقْرَارُهَا؛ خَدَا بَزَرْگٌ أَسْتَ! سَكُوتُ دَخْتَرِنِي رَضَايَتٍ

اوست»^(۲)

پیامبر با خوشحالی، رضایت دختر خود را به علی^ع خبر داد و فرمود: علی! برای

مهریه عروسی چیزی داری؟ علی^ع در پاسخ فرمود: یا رسول الله! چیزی جز یک

۱. اعلام الوری، امین الاسلام طیرسی، ج ۱، ص ۱۶۰. ۲. بشارة المصطفى، عمادالدین طبری، ص ۲۶۲.

شمشیر، زره و شتر ندارم.

پیامبر فرمود، شمشیر و شتر را نگهدار، زرهات را مهر قرار دادم.

سرانجام ازدواج علی^{علیہ السلام} و فاطمه^{علیہما السلام} در ذی الحجه سال دوم هجرت، در شهر مدینه صورت گرفت و آن دو، زندگی خود را در منزل حارثه بن نعمان، آغاز کردند^(۱). به گفته انس بن مالک، پیامبر اکرم^{علیه السلام} از علی^{علیہ السلام} چنین یاد می کرد:

«دخترم! صبورترین و داناترین و باسابقه ترین مسلمانان را شوهر تو قرار

دادم».^(۲)

پرتو ششم: پرچمدار سپاه

به دلیل عظمت جایگاه پرچمداری در عرصه نبرد و میدان جنگ، این منصب به دلیرترین و کارآمدترین سردار و اگذار می شد. پرچم سپاه اسلام در تمامی غزوات، از سوی رسول خدا^{علیه السلام} به دست فرماندهی شجاع و جوان، علی^{علیہ السلام} سپرده شد.

قتاده می گوید: علی^{علیہ السلام} پرچمدار رسول خدا^{علیه السلام} در غزوه بدر و در هر آوردگاهی بود^(۳) و همچنین ابن عباس، علی را صاحب لوا و پرچم سپاه اسلام می دانست.

در جنگ احمد، دست راست علی^{علیہ السلام} آسیب دید و شکست. در نتیجه پرچم از دست او افتاد. پیامبر دستور داد که پرچم را به دست چپ علی بسپارند و آن گاه فرمود: «علیٰ صاحب لوائی فی الدنیا و الآخرة؛ علیٰ عالمدار من در دنیا و آخرت است».

مقداد بی درنگ پرچم را از زمین بلند کرد و به دست علی^{علیہ السلام} سپرد.^(۴)

۱. کشف الفمه، اربلی، ج ۱، ص ۳۵۷؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۶۱.

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۲۰. ۳. همان، ص ۶۱۷.

۴. الاستیعاب، قرطبی، ج ۳، ص ۱۹۷.

۵. تاریخ الخمیس، دیاربکری، ج ۱، ص ۴۳۴؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۲۹۹.

پرتو هفتم: شیر حق

در سال‌های پس از هجرت و با شروع جنگ‌های متعدد، علی^{علیہ السلام} در این نبردها نقش محوری و تعیین کننده داشت. جوان مردی، رشادت و شجاعت او در دفاع از اسلام برجسته و چشم‌گیر بود. او از حضورش در نبرد بدر چنین یاد می‌کند:

«من در خردی، بزرگان عرب را به خاک انداختم و سرکردگان ریشه و مضر را هلاک ساختم. شما می‌دانید مرا نزد رسول خدا چه رتبت است، و خویشاوندی‌ام با او در چه نسبت است!»^(۱)

حماسه‌ی او در احد، خاصه‌ی در حراست از پیامبر اسلام، بیادماندنی است، بدان حد که در آن کار زار، هاتف آسمانی چنین بانگ زد:

«لاسيف الا ذوالفقار و لافتى الا على؛ هيج شمشيرى چون ذوالفقار و هيج
جوان مردی چون على^{علیہ السلام} نیست». ^(۲)

پس از احد، حمامه‌ی علی در نبرد احزاب و رویارویی‌اش با قهرمان نامی عرب، حیات دوباره‌ای به اسلام و مسلمانان بخشدید. پیامبر^{علیہ السلام} در وصف حضور علی^{علیہ السلام} چنین فرمود:

«پیکار علی بن ابی طالب با عمر و پسر عبود در روز خندق، برتر از عمل امت من است تا رستاخیز». ^(۳)

بُنَدَهِيْ حَقَمْ نَهْ مَأْمُورْ تَنْم	گفت من تیغ از پسی حق می‌زنم
فَعَلْ مَنْ بَرْ دِينْ مَنْ بَاشَدْ گَوا	شیر حَقَّمْ نَيْسَتْم شیر هوا
مَنْ چَوْ تَيْغَمْ وَانْ زَنَدَهْ آفَتَاب	ما رَكِيْتْ إِذْ رَمَيْتْم در حِراب
غَيْرْ حَقَ رَاهْ مَنْ عَدَمْ انْگَاشَتْم	رَحْتِ خَوْدَ رَاهْ مَنْ زَرَهْ بَرَدَاشَتْم
وَرْ شَوْمْ چَوْنَ كَاهْ بَادَمْ بَادِ اوْسَتْ	کَوْهْم وَهَسْتَیْ مَنْ بَنِيَادْ اوْسَتْ
نَيْسَتْ جَزْ عَشَقْ اَحَدْ سَرَخَيْلْ مَنْ	جَزْ بَبَادْ اوْ نَجَنْبَدْ مَسِيلْ مَنْ

۱. الاغانی، ابوالفرق اصفهانی، ج ۱۵، ص ۱۸۷.

۲. مولوی.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۴. کشف الغمه، اربیلی، ج ۱، ص ۱۵۰.

علی ﷺ، سی و یک ساله بود که با حضور خود در نبرد خیبر، پیروزی را برای سپاه اسلام به ارمغان آورد. هنگامی که مسلمانان در کنار یکی از قلعه‌های خیبر زمین‌گیر بودند،

پیامبر ﷺ فرمود:

«لا عطین الرایة رجلاً يحب الله و رسوله، ويحبه الله و رسوله، ويفتح الله على
يديه، پرچم را به دست مردی خواهم داد که خدا و رسول او را دوست دارد و
خدا و رسول نیز او را دوست دارند و خداوند به دست او فتح و پیروزی را
نصیب مسلمانان می‌سازد». ^(۱)

آن‌گاه علی ﷺ را فراخواند و او را روانه‌ی میدان ساخت. علی ﷺ با دست خود دروازه‌ی بزرگ و سنگین خیبر را از جای کند و آن را بر روی زمین افکند. با فتح قلعه‌ی خیبر، جنگ را به نفع مسلمانان پایان داد؛ ابو رافع می‌گوید:

«ما همراه علی ﷺ بودیم. هنگامی که پیامبر پرچم را به او داد، چون به دژ خیبر نزدیک شدیم ساکنان دژ حمله ورگردیدند. یکی از یهودیان، ضربتی زد که سپر از دست امام علی ﷺ به زمین افتاد. علی ﷺ نیز دری از دروازه‌ی دژ را کند و سپر خود قرار داد و همانگونه جنگید تا خداوند پیروزی را نصیب ما کرد، سپس در را انداخت. ما هشت نفری هر چه کوشیدیم، نتوانستیم آن را از جا تکان دهیم». ^(۲)

پرتو هشتم: نشان جان بازی

علی ﷺ بی مهابا در میدان جنگ شمشیر می‌زد؛ جراحات بسیار پیکر او، گواه پایداری و دلیری اوست. او در پیکار احد به شدت زخمی شد، و بیش از هفتاد زخم بر بدن او وارد آمد، امام خود روزی درباره جراحات بدنش در این جنگ، به یکی از سران یهود مدینه چنین فرمود:

۱. صحیح مسلم، ص ۱۱۹۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۱۸.

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۱۷.

«به هنگام دفاع از وجود نازنین پیامبر، هفتاد و اندری زخم بر بدنم وارد آمد. آنگاه حضرت پیراهن خویش را کنار زده، جای زخمها را به او نشان داد». (۱)

پس از پایان جنگ، پیامبر به عیادت علی علیه السلام آمد و چون بدن او را مانند گشت جوییده شده‌ای دید که بر روی پوستی آرمیده است، گریست و فرمود:

«مردی که این گونه در راه خدا جهاد کند و بذنش آسیب ببیند، حق است که خدا درباره اش آنچه می‌خواهد بگوید و انجام دهد».

علی علیه السلام نیز در حالی که می‌گریست، چنین فرمود:

«بأيي أنت و أمري الحمد لله الذي لم يربني وليت عنك ولا فررت ؛ پدر و مادرم قد ای تو باد ! حمد خدای را که او مرا در حالی که از تو روی گزدان بوده و يا فرار کرده باشم، ندید». (۲)

سر امام علی علیه السلام در جنگ احزاب، توسط عمرو بن عبدود به شدت آسیب دید. در نبرد خیبر نیز بر بدن امام جراحات بسیاری وارد شد. امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

«در جنگ خیبر بیست و پنج زخم بر من وارد شد، به نزد رسول خدا علیه السلام آمدم، حضرت با دیدن من، گریست و مقداری از اشک دو چشمش را، بر جراحت‌های من کشید و در دم، آرام گرفتم». (۳)

گویند علی علیه السلام هزار اثر زخم بر بدن داشت، (۴) که بیشتر این جراحات، از جنگ‌های دوران جوانی آن حضرت بود.

۱. بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۱۷۰. ۲. همان ج ۴۰، ص ۱۱۴.

۳. سفينة البحار، شیخ عباس قمی، ج ۱، ص ۱۴۹.

۴. «فعد ما به من أثر الجراحات عند خروجه من الدنيا فكانت ألف جراحة من قرنه إلى قدمه». الاختصاص، شیخ مفید، ص ۱۵۸.

فصل چهارم:

تقویم فصل



فاطمه^{علیها السلام} کوثر همیشه جوشان

درنگی در تفسیر سوره‌ی کوثر

حجۃ الاسلام عبدالرحیم میانجی

اشاره

پیامبر خدا^{صلوات الله عليه وآله وسلام} سه فرزند پسر به نام‌های: قاسم، عبدالله و ابراهیم داشت. دو پسر اولی در مکه از دنیا رفتند و ابراهیم نیز در مدینه به سوی ابديت پر کشید بدین ترتیب پیامبر^{صلوات الله عليه وآله وسلام} بدون پسر گردید.^(۱)

در این هنگام، مشرکان مکه و منافقان مدینه که در انتظار فرصتی نشسته بودند و به شدت تحت تأثیر فرهنگ منحطف جاهلیت قرار داشتند و ارزش انسان را تنها در داشتن فرزند پسر می‌پنداشتند، با شادی و هیجان، لب به تمسخر و طعنه گشودند و چنین گفتند که دیگر محمد^{صلوات الله عليه وآله وسلام} فرزند پسر ندارد تا راه او را پیش بگیرد و دین و آیین او را ترویج کند. بنابراین وقتی از دنیا رفت از جهت دین و آیینش آسوده خاطر خواهیم ماند.^(۲)

این تبلیغات شوم و برخوردهای ناهنجار، سخت بر پیامبر اکرم^{صلوات الله عليه وآله وسلام} گران آمد و همچنان ادامه پیدا کرد، چنانکه نزدیکان و علاقه‌مندان آن حضرت به شدت در تنگنا قرار گرفتند. تا این که سوره‌ی مبارکه‌ی کوثر، بر رسول خدا^{صلوات الله عليه وآله وسلام} نازل شد:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، إِنَّ أَعْظَمَنَاكَ الْكَوَافِرَ، فَصَلَّ لِرَبِّكَ وَإِنَّ شَائِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ؛ بِهِ نَامَ خَدَاوَنْدَ بِخَشِنَدَهِ مَهْرَبَانَ، إِنَّ پَيَامِبِرًا مَا بِهِ توْكُوْرَ عَطَا كَرْدِيمَ،

پس برای پروردگاری نماز بخوان و قربانی کن و بدان که تنها نسل دشمن تو

۱. حاشیة محبی الدین شیخ زاده علی تفسیر القاضی البيضاوی. ج ۸، ص ۷۰۰؛ الفتوحات الالهیة، سلیمان بن عمر

شافعی، ج ۸، ص ۴۱۸.

۲. مجمع البیان، طبرسی، ج ۵، ص ۵۰۰؛ تفسیر الاعمال الكامله، شیخ محمد عبد، ج ۵، ص ۵۱۷.

منقطع است».

به بیان روشن‌تر، یعنی ای پیامبر! هرگز غمگین و محزون مباش! اگرچه پسروانت را از دست داده‌ای اما فقط پسر نیست که همواره مایه‌ی افتخار باشد و به عنوان سرمایه‌ی ماندگار مطرح شود بلکه چیز دیگری هم می‌تواند جایگزین آن باشد و بهتر از فرزندان پسر، خلأها را پرکند و کاستی‌ها را جبران نماید و آن کوثر است که ما به تو عطا کردیم. به یقین تنها دشمنان تو، با این که هر کدام دارای پسران زیاد و نیرومندی هستند، منقطع النسل و بی پیرو خواهند ماند و نسلشان منقرض خواهد شد.

منزلت و معنای سوره

در اهمیت این سوره‌ی مبارکه همین بس که:

اولاً: کوتاه‌ترین، و در عین حال یکی از پر محتواترین سوره‌های قرآن به شمار می‌آید.^(۱)

ثانیاً: ترکیبات و مفردات این سوره مانند: «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ»، «الْكَوْثَرُ»، «فَصَلٌّ»، «لَرِبِّكَ»، «وَأَنْحَرُ»، «إِنَّ شَانِئَكَ» و «هُوَ الْأَبْتَرُ»؛ فقط در همین سوره آمده و دیگر در هیچ جای قرآن تکرار نشده است.

وازی کوثر در لغت به معنای «خیر کثیر» یا «فرد بسیار سخاوتمند» است که در این معنا، همه‌ی اهل لغت تقریباً اتفاق نظر دارند. اما این که منظور از این معنا در این سوره چیست؟ یا کیست؟ مفسران بزرگ تشیع و تسنن، نزدیک به سی معنا و مصدق برای آن نقل کرده‌اند.^(۲) در این میان، یک معنا، مهم‌تر، بارزتر و شفاف‌تر از همه جلوه می‌نماید و به نوعی، اغلب معانی دیگر نیز به همین بر می‌گردد که منظور از «کوثر» در این سوره، حضرت «فاطمه‌ی زهرا(علیها السلام)» و فرزندان او باشند. این حقیقت با توجه به شأن نزول سوره، سیاق آیات، چگونگی برخورد با مشرکان و سایر قرایین خارجی، به قدری آشکار و گویاست که حتی برخی از مفسران و شخصیت‌های برجسته‌ی اهل سنت نیز بر آن تأکید دارند و در

۱. دقایق التفسیر، ابن تیمیه، ج ۶، ص ۳۱۱.

۲. ر. ک: تفسیر الكبير، فخر رازی و تفسیر البصائر؛ التفسير الكبير، ابن تيميه.

برابر شبهات مطرح شده پیرامون این معنا در صدد پاسخ‌گویی برآمده و از آن دفاع نموده‌اند.^(۱) چنان‌که فخر رازی در کتاب تفسیر خود وقتی پانزده معنا برای کوثر می‌شمارد، معنای سومی را به فرزندان پیامبر^{علیهم السلام} از نسل حضرت زهرا^{علیها السلام} اختصاص داده و می‌نویسد:

«...چون این سوره در رد آنها بی نازل شد که پیامبر خدا^{علیهم السلام} را به خاطر نداشتند پسر طعنه می‌زدند، پس معنای آیه چنین می‌شود که خداوند به پیامبر نسلی عطا خواهد فرمود تا دنیا باقیست آنان نیز باقی خواهد ماند. سپس تو نگاه کن و ببین در طول تاریخ چقدر از اهل بیت^{علیهم السلام} را کشتند با این همه عالم مملو از فرزندان فاطمه^{علیها السلام} است. در حالی که یک نفر از بنی امية باقی نمانده است که قابل توجه باشد. ولی در میان اهل بیت^{علیهم السلام} چه شخصیت‌های بزرگواری چون: باقر، صادق، کاظم و رضا^{علیهم السلام} و نفس زکیه و مانند آنان مشاهده می‌شوند». ^(۲)

علامه‌ی طباطبایی در تفسیر المیزان بعد از شمارش آرا (حدود ۲۶ قول) می‌نویسد: «...در هر صورت این که در آخر سوره فرمود: «إِنَّ شَانِئَكُمْ هُوَ الْأَبْتَرُ»، ابترا هم در ظاهر به کسی گفته می‌شود که نسلش منقطع شود و با توجه به این که جمله‌ی فوق از باب «قصر قلب» است، بنابراین، یا باید منظور از کوثر، فقط و فقط از دیدار ذریه باشد که خدای تبارک و تعالی به پیامبر عطا فرمود و یا حداقل مراد اویلی «خیر کثیر» شود و معنای سرت ذریه در ضمن آن ملحوظ شده باشد که در غیر این دو صورت، این جمله‌ی «إِنَّ شَانِئَكُمْ هُوَ الْأَبْتَرُ» بی فایده خواهد شد و هرگز نمی‌تواند معنا و مفهوم درستی داشته باشد». ^(۳)

ایشان در ادامه می‌نویسد:

«...از این جمله استفاده می‌شود که فرزندان فاطمه^{علیها السلام} ذریه‌ی پیامبرند و این خود یکی از پیش‌گویی‌های قرآن کریم به شمار می‌آید. چون خداوند متعال، نسل پیامبر را بعد از رحلت آن حضرت به قدری افزایش داد که هیچ نسل دیگری

۱. ر. ک؛ محاسن التأویل، محمد جمال الدین قاسمی، ج ۱۰، ص ۱۰۸ و حاشیه محبی الدین شیخ زاده، ج ۸، ص ۷۰۰.

۲. تفسیر الکبیر، فخر رازی، ج ۲۲ ص ۱۲۴.

۳. تفسیر المیزان، علامه طباطبایی، ج ۲۰، ص ۷۰.

نتوانست با آن به رقابت بپردازد، با این که این نسل در طول تاریخ مصیبت‌های فراوان دید و قتل و غارت و پراکندگی بسیاری را متحمل شد». ^(۱)

نکته: به هر حال حضرت فاطمه^{علیها السلام} و فرزندانش یکی از مصادیق آشکار و غیر قابل انکار کوثر است که اغلب مفسران معتبر بر آن تأکید دارند، بلکه می‌توان ادعا کرد که این معنا، محور اغلب معانی و مصادیق دیگر می‌باشد و این سایر مصادیق است که ماهیت و هویت خود را از آن کسب می‌کنند. اکثر مفسران وقتی از کثرت ذریه‌ی پیامبر (فاطمه و فرزندانش) سخن به میان آورده‌اند، تنها به جنبه‌های کمی آن عنایت داشته و به ابعاد کیفی مسأله توجه نکرده‌اند. در برخی تفاسیر -جهت تأیید مدعای- به آمار و ارقام سادات در قرن‌های مختلف اشاره شده است. مثلاً در قرن هشتم هجری به دستور یکی از سلاطین عثمانی از سادات موجود در کشورهای اسلامی آمارگیری می‌شود که در آن مقطع، تعداد سادات، بالغ بر هیجده میلیون نفر می‌شود که در نوبه‌ی خود قابل توجه می‌باشد. ^(۲)

چنانچه به بعد «کیفی» مسأله هم عنایت شود به یقین، ارزش و عظمت موضوع بیش از پیش روشن خواهد شد. زیرا با قطع نظر از وجود پربرکت ایمه‌ی معصومین^{علیهم السلام} که هر یک به تنهایی رمز عالم هستی می‌باشند، بسیاری از فقهاء، علماء، دانشمندان و شخصیت‌های برگسته از فرزندان فاطمه و ذریه‌ی پیامبر^{علیه السلام} در تاریخ، مطرح هستند که تحولات عظیم جامعه‌ی اسلامی در ابعاد مختلف، مرهون وجود مبارک آن‌هاست. بزرگانی همچون: سید رضی، سید مرتضی، ابن طاووس، بحرالعلوم، میرزا شیرازی، سید‌کاظم یزدی طباطبائی، حاج آقا حسین قمی، آیت الله بروجردی، آیت الله کاشانی، علامه‌ی طباطبائی، امام خمینی^{ره} و مقام معظم رهبری که اگر زندگی، خدمات و آثار هر کدام جداگانه مورد بررسی قرار گیرد به تنهایی در پاسخ به استهزای آن روز مشرکان و منافقان کافی خواهد بود. بنابراین توجه به «کیفیت»، در کنار «کمیت» خیلی مهم است و جا دارد مورد عنایت قرار بگیرد. البته نباید از نظر دور داشت آنانی که در رشد، شکوفایی و بالندگی شریعت محمدی نقش کار آمدی را ایفا می‌نمایند و به نشر فرهنگ اهل بیت^{علیهم السلام} و عزت و اقتدار مذهب تشیع همت دارند، از فرزندان معنوی و مکتبی فاطمه^{علیها السلام} محسوب خواهند شد.

۱. همان، ص ۳۷۱

۲. دراسات للحیاة، امام موسی صدر، ص ۹۰

فاطمه^{علیها السلام} اسوهی حیات زیبا

حجۃ الاسلام والمسلمین محمد جواد طبی

اشاره

انسان‌های پاک سرشت در پی یک زندگی پاک و حیات طیب هستند که زیباترین نماد آن را می‌توان در زندگانی رهبران دینی جست و جوکرد.

فاطمه^{علیها السلام} از انسان‌های بزرگ و مریان و معلمان اخلاق است که بشر می‌تواند زندگی او را به عنوان بهترین الگو برای رفتار و معاشرت خود، قرار دهد.

آنچه در پیش رو دارید اشاره‌ای است کوتاه از ایمان، عبادت، ترس از خدا و روز قیامت و اخلاق و روش معاشرت او، که به اختصار از آن یاد می‌شود.

۱- تهجد و عبادت:

در این نه سالی که فاطمه^{علیها السلام} در خانه‌ی علی^{علیهم السلام} بود - اگر چه برای او یک دوران پرخاطره بود - اما هرگز از هدف اصلی (یعنی رسیدن به معبد و معشوق) خود، باز نایستاد. فاطمه^{علیها السلام} در این دوران، علاوه بر تربیت فرزندان و رسیدن به کارهای خانه، پاسخ به مسایل بانوان و غیر آن را به عهده داشت اما او همچنان شیفته‌ی عبادت بود. اینک به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

الف - ایمان فاطمه^{علیها السلام}:

امام باقر^{علیه السلام} فرمود: روزی پیامبر^{علیه السلام} سلمان را برای رساندن پیامی به خانه‌ی فاطمه^{علیها السلام} فرستاد. سلمان می‌گوید: پس از درنگ کوتاهی در پشت در خانه‌ی آن حضرت،

سلام گفتم. پس صدای فاطمه^{علیها السلام} را از داخل خانه شنیدم که قرآن می‌خواند و در بیرون اتاق، دستاس در حال چرخیدن بود. ماجرا را به پیامبر خبر دادم. آن حضرت تبسی کرده و فرمود:

«یا سلطان! إنَّ ابْنَتِي فَاطِمَةَ مَلَأَهُ اللَّهُ قَلْبَهَا وَ جَوَارِحَهَا إِيمَانًا إِلَى مَشَاشِهَا...؛ ای سلمان! خداوند قلب و اعضاء و جوارح دخترم فاطمه را تا فرق سرش مملو از ایمان کرده است. دخترم خود را در اطاعت و عبادت خدا قرار داده. پس خداوند فرشته‌ای را به نام زوقابیل - جبریل - فرستاده تا به جای او دستاس را بگرداند». (۱)

ب - در محراب عبادت:

پیامبر اکرم^{علیه السلام} فرمود:

«وَإِمَّا دَخَلْتُمْ فَاطِمَةَ پس او سیده‌ی زنان عالمیان از اولین و آخرین است. هنگامی که در محراب عبادت می‌ایستد، هفتاد هزار فرشته از فرشتگان مقریبین بر او سلام گفته و همان ندایی را که به مریم می‌گفتند، به فاطمه^{علیها السلام} می‌گویند که: «إنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفَافِكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ». (۲)

حسن بصری می‌گوید:

«لَمْ يَكُنْ فِي الْأُمَّةِ أَزْهَدَ وَ لَا أَعْبَدَ مِنْ فَاطِمَةَ؛ در این امت، عابدتر از فاطمه وزاهدتر از انداریم». (۳)

و هموگوید:

«وی آن قدر نماز می‌خواند و خدا را عبادت می‌کرد که دو پای مبارکش ورم می‌کرد». (۴)

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۳۸.

۲. امالی، صدوق، ص ۴۳۷؛ آیه در سوره مریم آیدی.

۳. ریبع الابرار، ج ۲، ص ۱۰۴.

۴. مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۴۱.

ج - منزلت خداوندی:

پیامبر اسلام علیه السلام از کلام خداوند چنین یاد می‌کند:

فرشتگانم! به فاطمه بنگرید که چگونه در مقابل من ایستاده و از ترس من اعصابی بدنش می‌لرزد و من قلبش را به عبادت خودم مشغول کرده‌ام. شاهد باشید که من دوستان و شیعیان او را از آتش جهنم ایمن کردم.»^(۱)

۲ - ترس از روز قیامت:

حضرت زهرا علیه السلام به شدت از روز قیامت و سختی آن نگران بوده و از پدر بزرگوارش در باره‌ی چگونگی زنده شدن و احوال قیامت سوالات بسیاری می‌نمود.

علامه‌ی مجلسی چنین می‌نویسد:

«هنگامی که آیه‌ی «وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَوَعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَأْبِي مِنْهُمْ جُزُءٌ مَقْسُومٌ»^(۲) بر پیامبر علیه السلام نازل گشت، آن حضرت به شدت گریست و بارانش نیز بر اثر گریه‌ی آن حضرت گریه کردند اما کسی نمی‌دانست که پیامبر علیه السلام چرا می‌گرید و جبریل چه چیزی را بر او نازل کرده که باعث گریه‌ی فراوان پیامبر شده است. و از طرفی هیچ کس یارای سخن‌گفتن با آن حضرت را نداشت. یاران چون می‌دانستند وقتی پیامبر نگاهش به فاطمه علیه السلام می‌افتد شاد می‌گردد، یکی از اصحاب به خانه‌ی فاطمه علیه السلام رفت تا وی را از این ماجرا و گریه‌ی پیامبر علیه السلام با خبر سازد.

دختر رسول خدا با شنیدن این خبر برآشافت و خانه را به قصد مسجد و دیدار پیامبر ترک گفت.

هنگامی که فاطمه علیه السلام بر پیامبر وارد شد فرمود: «پدرجان! جانم فدایت باد!

۱. بحارالاتوار ج ۴۳، ص ۱۷۲.

۲. سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۴۴.

چه چیز تو را به گریه در آورده است؟!».

پیامبر ﷺ در پاسخ فاطمه ؑ آنچه را که جبریل بر او نازل کرده بود بر دخترش تلاوت کرد. فاطمه ؑ از شدت ترس و وحشت با صورت بر زمین افتاد در حالی که می‌فرمود: «وای، پس وای، پس وای بر کسی که وارد دوزخ شود». علی ؑ دست بر سر می‌گذاشت و فریاد می‌زد: «وای از دوری راه وکمی توشیه در سفر آخرت». (۱)

۳- انس با قرآن کریم:

توجه ویژه‌ی حضرت زهرا ؑ به قرآن کریم در طول زندگی خود، درس دیگری را به شیفتگان این کتاب آسمانی می‌دهد. حضرت فاطمه ؑ فرمود:

«**حَبَّبَ إِلَيْيَ مِنْ ذُنُبِكُمْ ثَلَاثٌ، تِلَاقُهُ كِتَابُ اللَّهِ، وَالنَّظَرُ فِي وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ وَالإِنْفَاقُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛** سه چیز از دنیا شما را دوست دارم: ۱ - تلاوت قرآن کریم؛ ۲ - نگاه به چهره‌ی مقدس پیامبر؛ ۳ - انفاق در راه خدا». (۲)

۴- دعا برای دیگران:

فاطمه‌ی زهرا ؑ چه‌گونه سخن گفتن با خدا و چه‌گونه دعا کردن را به آیندگان آموخت. او در دعا کردن هم ایثار می‌کرد و همه را بر خود مقدم می‌داشت.

امام حسن مجتبی ؑ فرمود: «مادرم فاطمه ؑ را در شب جمعه‌ای دیدم که پیوسته در حال رکوع و سجود بود تا این که صبح دمید و شنیدم که مؤمنین و مؤمنات را نام می‌برد و بسیار برای آنان دعا می‌کرد، اما ندیدم که حتی یک بار برای خودش دعا کند. از روی تعجب گفتم: مادر! چرا برای خودت دعا نمی‌کنی واز خدا چیزی نمی‌خواهی همان‌گونه که

۱. اخلاق حضرت فاطمه، ص ۱۷.

۲. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۸۸.

برای دیگران دعا می‌کنی؟!

مادرم در پاسخ فرمود:

«بِنَاءً يُئْتَى الْجَارُ ثُمَّ الدَّارُ؛ فَرَزَنْدَم! اول باید همسایه را در نظر گرفت سپس خود

(۱). را».

۵- احترام فوق العاده به پیامبر اسلام:

هنگامی که آیه‌ی «لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ يَئْتَكُمْ كَذُغَاءَ بَعْضِكُمْ بَعْضاً»^(۲) بر پیامبر نازل گشت، حضرت فاطمه^{علیها السلام} پدر را «یا رسول الله» خطاب کرد.

امام حسین^{علیه السلام} از مادرش فاطمه‌ی زهراء^{علیها السلام} نقل می‌کند که فرمود:

«از آن روزی که این آیه بر پیامبر نازل گشت، هیبت آن حضرت مانع شد که او را «پدر» خطاب کنم، از اینرو می‌گفتمن: «یا رسول الله».

چون پیامبر این برنامه را از من مشاهده کرد، فرمود: «دخترم! این آیه در باره‌ی تو واهل بیت تو نازل نگشته است؛ زیرا تو از من هستی و من از تو می‌باشم. بلکه این آیه در باره‌ی اهل جفا و متکبران نازل گشته که احترام مرا نگه نمی‌دارند. دخترم! تو مرا با همان کلمه‌ی «پدر» خطاب کن که برای آرامش قلب من بهتر و به خوشنودی خداوند نزدیک‌تر است». سپس پیشانی مرا بوسید و مقداری از آب دهان خود به من مالید که از آن پس هرگز نیاز به عطر پیدا نکردم.^(۳)

شیخ مفید به نمونه دیگری از احترام فاطمه^{علیها السلام} به پیامبر^{علیه السلام} یاد می‌کند و می‌نویسد: «پیامبر^{علیه السلام} برای گفتگو با دخترش فاطمه^{علیها السلام} در باره‌ی خواستگاری علی^{علیها السلام} از او، بر او وارد شد. حضرت زهراء^{علیها السلام} به احترام پدر از جای برخاست، عبا از دوش پدر گرفت و کفش از پای رسول خدا^{علیه السلام} بیرون آورد. سپس جهت شستن دست و پای پیامبر^{علیه السلام} طرف آبی

.۲. سوره‌ی نور، آیه‌ی ۶۳.

.۱. علل الشرایع، ص ۲۱۵.

.۳. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۹۳.

آورد و خودش دست و پای پدر را شست و شو داد و در برابر پدر نشست.»^(۱)

۶- سبقت گرفتن در سلام:

حضرت زهرا^{علیها السلام} به پیروی از رسول خدا^{علیه السلام} به سلام کردن بسیار اهمیت می‌داد. در حدیث آمده است که شخصی گفت: «بر حضرت فاطمه^{علیها السلام} وارد شدم. تا مرا دید سلام کرد و در این امر نیکو بر من پیشی گرفت. سپس فرمود: «چه چیز تو را به اینجا آورده است؟» عرض کردم: «به جهت به دست آوردن خیر و برکت.» فاطمه^{علیها السلام} فرمود: «پدرم مرا خبر داد که هر کس سه روز بر من ویا پدرم در آید وسلام کند، خداوند بهشت را بر او واجب می‌گرددان.»^(۲)

۷- تحمل سختی‌های زندگی:

در روزهای نخست شکل‌گیری حکومت در مدینه، مشکلات فراوان و طاقت فرسایی بر مسلمانان وارد شد. بسیاری از مهاجرین و انصار، با تنگ‌دستی روزگار می‌گذرانند. در این حال حضرت علی^{علیها السلام} نیز همانند سایر مسلمانان زندگی می‌کرد و اگر هم بر چیزی دست می‌یافتد دیگران را بر خود مقدم می‌داشت.

تا چند سال، وضع به همین منوال سپری شد. علی^{علیها السلام} و فاطمه^{علیها السلام} زیراندازی جز یک پوست گوسفند در خانه نداشتند. فاطمه^{علیها السلام} صبر کرد و سختی‌های زندگی را به خاطر رضای خدا و خوشنودی پدر و شوهر خویش تحمل کرد. پیامبر^{علیها السلام} ضمن باخبر بودن از وضع معیشتی علی^{علیها السلام} و فاطمه^{علیها السلام}، پیوسته دختر خود را به صبر و شکیبایی در برابر مشکلات زندگی فرا می‌خواند. انس گوید: روزی فاطمه^{علیها السلام} خدمت پدر آمده عرض کرد: «یا رسول الله من و پسر عمومیم زیر اندازی جز یک پوست گوسفند نداریم که

۲. اخلاق فاطمه، ص ۶۳.

۱. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۹۳.

شب‌ها ما از آن استفاده می‌کنیم و روزها علف شترمان را روی آن پهنه می‌نماییم».

پیامبر^{صلوات الله علیہ و آله و سلم} فرمود:

«دخلتم! صبر کن، زیرا موسی بن عمران تا ده سال از روزهای زندگی خود را سپری کرد در حالی که چیزی جز یک عبای قطوانیه نداشت». (۱)

فاطمه^{علیها السلام} در پاسخ سختی‌ها می‌فرمود:

«یا رسول الله! خداوند را در برابر نعمت‌های ایش ستابیش می‌کنم و بر نعمت‌های ظاهری اش شکرگزارم» (۲).

۸- پاسخ به پرسش‌های مذهبی:

حضرت فاطمه^{علیها السلام} به عنوان یک مبلغه‌ی دین از توان بالایی برخوردار بود. از نظر علم جز با امام معصوم هرگز قابل مقایسه نیست و از نظر اخلاق و برخوردها باید وی را با پدر بزرگوارش مقایسه کرد. آن حضرت روش برخورد با مردم و بخصوص کسانی که در حوزه‌ی دین و مذهب ابهاماتی داشتند، از پدرش یاد گرفته بود.

امام حسن عسکری^{علیهم السلام} فرمود:

«زنی نزد حضرت فاطمه^{علیها السلام} شرفیاب شد و گفت: من مادر ضعیفی دارم که در مورد نماز دچار اشتباهی گردیده و مرا نزد شما فرستاده تا از شما مشکل او را سؤال نمایم. حضرت فاطمه^{علیها السلام} جواب مسئله‌ی او را داد. وی بار دوم و سوم آمد و پرسید و پاسخ گرفت و این عمل تا ده بار تکرار شد و باز هم فاطمه^{علیها السلام} زهر^{علیها السلام} جواب سؤال او را بیان کرد».

آن زن از این همه رفت و آمدهای پی در پی شرمنده شد و گفت: «بیش از این شما را

۱. احقاق الحق، ج ۱، ص ۴۰۰.

۲. سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۷۱.

به زحمت نمی‌اندازم و دیگر سؤال نمی‌کنم». صدیقه‌ی طاهره^{علیها السلام} فرمود: «باز هم بیا و هر چه سؤال داری بپرس» سپس ادامه داد: «اگر کسی را روزی اجیر نمایند که بار سنگینی را تا ارتفاعی بالا ببرد ولی در مقابل به عنوان اجر و مزد به وی صد هزار دینار طلا بدھند، آیا در مقابل چنین اجرتی این بار سنگین برایش دشوار خواهد بود؟».

آن زن پاسخ داد: «نه». حضرت فرمود: «هر مسئله‌ای که پاسخ می‌دهم خداوند بیش از فاصله‌ی بین زمین و عرش که پر از لؤلؤ و جواهر شده باشد به من پاداش می‌دهد. پس مسلم است که تو هر قدر سؤال کنی برای من هیچ‌گونه ناراحتی ایجاد نخواهد کرد. از پدرم رسول خدا^{علیه السلام} شنیدم که می‌فرمود: «روز قیامت که علمای شیعیان ما محشور می‌گردند، به میزان دانششان به آنان خلعت‌های گران بها داده می‌شود و میزان خلعت‌ها با میزان تلاشی که برای ارشاد بندگان خدا نموده‌اند مناسبت دارد تا جایی که به یکی از آنان هزار هزار زیور از نور هدیه می‌دهند. آنگاه منادی از سوی پروردگار ندا می‌دهد: ای کسانی که ایتمام آل محمد^{علیهم السلام} را سرپرستی کردید و ای آنانی که در هنگام نبودن پدران این ایتمام - که ایمه‌ی اطهار باشند - آنان را محافظت و مراقبت می‌کردید، اینان همان شاگردان شما بیند، همان یتیمانی که سرپرستی و نگهبانیشان نمودید و با علوم خود، آنان را شاداب و باطرافت کردید. پس به مقدار علمی که به شاگردان خود داده‌اید، از سوی خدا، به آنان خلعت دهید. پس آنان به شاگردان خویش به مقدار درسی که به آنها در دنیا داده بودند خلعت می‌دهند. حتی برخی از این شاگردان نیز به شاگردان خود، خلعت می‌دهند و از سوی خدای تبارک و تعالی امر می‌شود که به معلمان، دو برابر آنچه به شاگردان خود خلعت داده‌اند، خلعت داده شود».

پس حضرت فاطمه^{علیها السلام} فرمود: «ای زن! یک نخ از این خامتهای آخرتی از آنچه که خورشید، یک میلیون بار بر آن بتابد، با ارزش‌تر است». (۱)

۱. اخلاق فاطمه، ص ۱۰۶، بحار الانوار، ج ۲، ص ۳.

زینب عليها السلام الگوی زن مسلمان

حجۃ الاسلام و المسلمین گلستانی

اشاره

از ضرورت‌های فرهنگی دوران معاصر، تبیین هر چه عمیق‌تر ارزش‌های تابناک و شکوهمند معارف دینی است تا بشر بحران زده و گرفتار در کویر معنویت و معرفت را در پرتو آن، رهایی بخشد و راه نجات را به او بنمایاند. بی تردید از جمله معارف روشن و گران‌سنگ‌دین، شناخت و آگاهی به آفاق بیکران سیره‌ی نظری و عملی اولیای دین است. زنان و دختران ما امروز، بیش از هر زمان نیاز به ارایه‌ی اسوه و الگو دارند تا در مسایل اجتماعی، اخلاقی، و گفتار و رفتار از آنان الهام‌گیرند. در این میان می‌توان از زینب عليها السلام به عنوان یک الگو یاد کرد که از یکسو پیوندش با خاندان وحی و رسالت و از سویی دیگر داشتن کمالاتی چون ایمان، تقوا، علم، معرفت، استقامت، شکیبایی و دیگر فضایل انسانی او را در میان زنان، نمونه ساخته و هر جا سخن از ایثار و مقاومت و برداری و بیانش و معرفت به میان می‌آید بی تردید نام این بانوی بزرگ بر تارک آن می‌درخشد.

طلوع و غروب زندگی

زینب عليها السلام سومین فرزند مهد ولایت، به احتمال قوی در سال ششم هجری در مدینة النبی چشم به جهان گشود^(۱) و به سال ۶۲ یا ۶۳ هجری در نیمه‌ی رجب المرجب به

۱. زندگانی فاطمه زهرا، جعفر شهیدی، ص ۲۴۴

لقاء الله پیوست.^(۱) برخی از مورخین غروب زندگی وی را شب چهارشنبه سال چهارم رجب سال ۶۵ هجری ثبت کرده‌اند.^(۲) علی علیه السلام و زهراء علیها السلام نوزادشان را به پیامبر ﷺ سپردند تا او را نام نهد. وی نوه‌اش را در آغوش گرفت و بر او نام زینب نهاد و فرمود: «این نام را جبریل از جانب خدا برگزیده است» و فرمود: «همگان را سفارش می‌کنم که این دختر را احترام کنید که او همانند خدیجه‌ی کبری است».^(۳) شاید این تشبيه بیانگر این حقیقت باشد که خدیجه علیها السلام در کنار پیامبر ﷺ نقشی اساسی در حفظ و گسترش اسلام داشت و زینب در کنار حسین علیه السلام، نقش بنیادی در بقا و ماندگاری اسلام ایفا کرد. واژه‌ی زینب در زبان عرب به درخت میوه دهنده اطلاع می‌گردد و چون دختر مانند درخت، بارور و میوه‌دار می‌گردد، این نام را بر او می‌نهند.^(۴) ابن منظور می‌گوید: زینب به معنای درخت خوش منظره‌ای است که از بوی خوش درخت، عابرین سرمست می‌شوند.^(۵) و نیز گفته می‌شود زینب دختری است که عزیز پدر باشد و این از ترکیب دو واژه‌ی «زین» و «أب» به دست می‌آید.^(۶)

کمتر از پنج سال داشت که جدش رسول الله وفات نمود و در همین سال، به فاصله‌ی ۷۵ یا ۹۵ روز به فراق همیشگی مادر گرفتار گشت. بدین سان کودکی پنج ساله، نسبت به برادران و خواهر، نقش مادری به عهده گرفت و درس سازندگی و مقاومت را از همان زمان خردسالی به تمرین نشست و در جهت رویین تن شدن، گام برداشت.^(۷)

حدود سی و پنج بهار از عمر زینب سپری گشت که شاهد مصیبت بزرگ شهادت پدر

۱. اخبارالزینیات، یحیی بن الحسن الحسینی العبدلی الاعرجی، ص ۹-۱۰، پیام آور عاشورا - مهاجرانی، ص ۳۵۲.

۲. زینب کبری فریادی بر اعصار، اسماعیل منصوری لاریجانی، ص ۱۹۵.

۳. ریاحین الشریعة، ذیبح الله محلاتی، ج ۳، ص ۳۸.

۴. دختران پیغمبر ﷺ سخن می‌گویند، جواد فاضل، ص ۷۵.

۵. لسان العرب، ابن منظور، ج ۶، ص ۸۸.

۶. دختران پیغمبر ﷺ سخن می‌گویند، جواد فاضل، ص ۷۵.

۷. سفينة البحار، شیخ عباس قمی، ج ۲، ص ۳۳۹.

گردید که در محراب در صبح جمعه نوزدهم ماه مبارک رمضان سال چهلم هجری به دست ابن ملجم غرقه به خون شد. پس از ده سال از شهادت پدر، سال پنجاه هجری شاهد مسمومیت برادرش حسن بن علی علیه السلام و لخته‌های جگر برادر بود. ده سال پس از شهادت امام حسن علیه السلام، با امام حسین علیه السلام در مدینه به سر برد و در ۲۸ ربیع‌الثانی سال شصت هجری همراه امام حسین علیه السلام مدینه را به قصد مکه ترک کرد و سرانجام در هشتم ماه ذی‌حجه سال شصت، از مکه حرکت کرد و پس از ۲۴ روز سفر که هر روز شاهد مصایب و مشکلات متعددی بود، روز دوم محرم سال ۶۱ هجری، به قربان‌گاه عشق یعنی کربلا گام نهاد. در همان روز نخست از سخنان برادر دریافت که ایام شهادت نزدیک است و فرمود:

«ای کاش به دنیا نیامده بودم و چنین روزها یی چون فراق و شهادت حسین علیه السلام

را نمی‌دیدم». (۱)

مهد تربیت

در خانواده‌ای چشم به جهان گشود که کانون تربیت الهی و سرچشمی همه‌ی فضایل انسانی بود و روح بزرگ زینب در دامن عصمت و مهد نبوت آن گونه تربیت شد که در برابر حوادث سهمگین روزگار نه تنها شکست را نپذیرفت که چونان کوه، مصایب را در آسیای اراده‌اش به خاکستر مبدل کرد و در فضیلت و کرامت و همه سجایای معنوی آینه تمام نمای مادرش زهرای اطهر گشت.

اگر زهرا علیه السلام تربیت یافته‌ی دامن پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم بود، زینب تربیت یافته‌ی دامن امیرالمؤمنین است و انفاس قدسیه‌ای چون علی علیه السلام و زهرا علیه السلام زینب علیه السلام را دختری پروریدند که در کوتاه‌ترین مدت، مقامات بالای انسانی را درنوردید و در دوران خردسالی با توجه به هوش و ذکاؤتش و استعداد خدادادیش به حدی مطالب را می‌فهمید و درک

۱. سیمای زینب کبری، اکبر بابا زاده، ص ۴۸.

می‌کرد که باعث اعجاب همگان بود^(۱).

شخصیت فرهنگی و سیاسی زینب^{علیها السلام}

زندگی زینب^{علیها السلام} در دو بخش، قابل بررسی است که برای تبیین بحث، این دو را جداگانه به تفسیر می‌نشینیم.

الف: بخش فرهنگی

زینب^{علیها السلام} نماد یک انسان فرهنگی است که می‌تواند نقش الگویی داشته باشد و رفتار و فضایل اخلاقی و اجتماعی او برای همگان به ویژه برای بانوان سرمشق قرار گیرد و زنان امت اسلامی را در صبر و برباری، تقوا و فضیلت، دانش و معرفت، ایثار و بخشش، یتیم نوازی و عطوفت و جهاد و رهبری و... راهنمایی باشد و اینک از این ابعاد به اختصار بحث می‌کنیم.

۱- دانش و آگاهی

زینب کبری^{علیها السلام} در وادی دانش اندوزی، گوی سبقت را از همنوعان خود ربوده و در سینین خردسالی توسن تیزرو فکر و اندیشه را به درجات عالی کمال رساند و دل او در سایه‌ی افاضات الهی و تعلیمات معلمان بزرگ وحی، در مکتب نبوت و امامت از منبع علوم غیبی سیراب گشت.

در مقام علمی زینب همین بس که امام سجاد^{علیهم السلام} می‌فرماید:

«انت بحمد الله عالمة غير معلمة و فهمة غير مفهمة؛ عمه جان زینب بحمد الله دانش تو دانش الهی است نه خواندنی و وصف کردنی و چشم‌هی فهمی که در قلب شریف تو جاری است از منبع فیاض الهی است». ^(۲)

سال‌ها در مدینه محفل تفسیر قرآن روشنایی بخش دل و دیدگان زنان و دختران

۱. زندگی زینب کبری، عبدالحسین مؤمنی، ص ۲۶. ۲. سفينة البحار، شیخ عباس قمی، ج ۱، ص ۵۵۸

شهر بوده است^(۱). روزی امام علی علیه السلام وارد مجلس تفسیر زینب علیها السلام شد و او آیه‌ی شریفه‌ی «کهیعص» را تفسیر می‌کرد. امام فرمود: دخترم این‌ها حروفی است که اشاره به مصیبت‌هایی دارد که تو هم در آن شریک هستی دارد. «کاف» اشاره به کربلای حسین علیه السلام، «هاء» اشاره به هلاکت و قتل حسین علیه السلام، «ياء» اشاره به یزید قاتل حسین علیه السلام، «عين» اشاره به عطش و تشنگی او و «صاد» ناظر به صبر و پایداری او است.^(۲)

مقام علمی زینب بدانجا رسید که نیابت امامت را برادرش حسین علیه السلام در کربلا به خاطر بیماری امام سجاد علیه السلام بدو سپرد.

شیخ صدوق می‌گوید:

«زینب علیها السلام نیابت خاص را از طرف امام حسین علیه السلام در بیان مسایل حلال و حرام تا بهبودی امام سجاد علیه السلام بر عهده داشت».^(۳)

حتی ابن ابی الحدید خطبه‌ی مفصل حضرت زهراء علیها السلام را از زینب پنج ساله نقل می‌کند^(۴).

محفل درس زینب زمانی رونق گرفت که همراه پدرش به کوفه آمد. در دوران حکومت امام علی علیها السلام زنان کوفه وقتی متوجه علوم و کمالات زینب شدند نمایندگانی به حضور امام علی علیها السلام فرستادند که اجازه‌ی استفاده از محضر دخترش را بدهد و امام اجازه فرمود. کلاس درس شروع شد و جنب و جوش عجیبی در میان زنان کوفه به وجود آمد. زنان کوفه در این مجالس بر تفقه دینی و اطلاعات قرآنی دست می‌یافتدند و سرشار از علم و کمال به

۱. پیام آور عاشورا، مهاجرانی، ص ۱۲۳.

۲. خصایص زینبیه جزایری، زندگانی فاطمه زهرا و زینب کبری، عبدالحسین دستغیب، ص ۱۶؛ ریاحین الشریعه، ج

۳. ص ۵۷

۴. زینب کبری فربادی بر اعصار، اسماعیل منصوری لاریجانی، ص ۱۹، به نقل از العيون العبری، ص ۵

۵. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ذیل نامه ۴۵، بحث فدک.

منزل بر می‌گشتند^(۱). در این زمینه علماء و دانشمندان و محدثین بزرگ اهل سنت نیز اتفاق نظر دارند که زینب عليها السلام زنی فوق العاده تیزهوش، عاقل، فصیح و بلیغ بود و احادیث بسیاری را از مادرش فاطمه عليها السلام، ام سلمه، اسماء و ... نقل نموده است^(۲).

شرقاوی در کتابش روایتی نقل کرده که به خوبی حکایت از مقام علمی زینب کبری عليها السلام دارد و می‌نویسد:

از جمله چیزهایی که دلالت بر زیادی علم و دانش و عمق فهم و وسعت عقل زینب دارد این است که روایت شده حسنین عليها السلام درباره‌ی سخنی مشغول مذاکره بودند. در این هنگام زینب عليها السلام با اجازه نشست و وارد بحث شد و فرمود: شنیدم که می‌گفتید:

«ان جدّی رسول الله يقول الحلال بين والحرام بين و شبّهات لا يعلمهن كثير من الناس...».

سپس به تشریح سخن رسول خدا عليه السلام پرداخت و مفصل در تبیین این سخن بحث کرد چنان که در پایان، امام مجتبی عليه السلام فرمود:

« خداوند فضیلت را بیشتر کند. همین طور است که می‌گویی. حقاً که تو از شجره‌ی مبارکه‌ی نبوت و از معدن رسالت هستی». ^(۳)

۲ - عبادت و عرفان

زینب آینه‌ی تمام نمای اهلیت عليها السلام بود که هر کس در او نظر می‌کرد عظمت خاندان عصمت و طهارت را در او مشاهده می‌نمود. آن گونه به نماز می‌ایستاد که گویی حضرت فاطمه عليها السلام است و آنچنان ناله سر می‌داد که یاد پدر گرامی‌اش در خاطره‌ها زنده می‌شد. در شب زنده‌داری و ذکر دایم و سجده‌های طولانی با برادران خویش همآوردی می‌کرد چنان که امام حسین عليه السلام در آخرین وداع به او فرمود:

۱. زینب الکبری، جعفر تقی، ص .۳۶

۲. اعلام النساء، محمد حسون، ج ۲ ص ۹۱، زینب بطلة کربلا، بنت الشاطی ص ۵۲

۳. السیدة زینب، محمود شرقاوی، ص .۹۸

«يا اختاه لا تنسى في نافلة الليل؛ در نماز شب مرا فراموش مکن».^(۱)

مقام زینب در عبادت چنان اوج گرفت که امام زین العابدین طیلله^{علیه السلام} که خود زینت عبادت کنندگان بود می‌گوید:

«عمه‌ام زینب در سفر کربلا با آن همه مشکلات در شب عاشورا و شب یازدهم

محرم حتی نماز شب را ترک نکرد».^(۲)

از جمله القابی که بر او نهاده بودند «أهل التقى» بود یعنی شبها در حال نماز و روزها در حال روزه بود. او را کنیه‌ی «ام العزائم» دادند یعنی زنی با اراده‌ای پولادین در اطاعت خدا و تقوا پیشه‌گی. او را «ام العواجز» می‌گفتند چون شب‌هایش علی‌وار به دل‌جویی از مستمندان چراغانی می‌شد و کانون امید‌گرفتاران و درماندگان بود^(۳).

اگر بگوییم زینب طیلله^{علیه السلام} زینت عبادت بود گزاره نگفته‌ایم چرا که بهترین لحظات زندگی او وقتی بود که با یگانه معبد خود به خلوت می‌نشست و زمزمه‌ی عارفانه‌اش و آهنگ دلپذیرش تفسیرگر معماهی هستی بود.

امام سجاد طیلله^{علیه السلام} می‌فرماید:

«زینب در طول راه شام هرگز نافله‌ی شبانه را ترک نکرد و با تمام گرفتاری و

مصالح وارد، به موقع آن را انجام می‌داد. شبی دیدم عممه‌ام نشسته نماز

می‌خواند و این برايم بی سابقه بود. علت آن را جوایا شدم. در جوابم گفت: برای

این که سه روز است در اثر گرسنگی دچار ضعف شده‌ام. آن‌گاه امام سجاد طیلله^{علیه السلام}

اضافه می‌کند: عممه‌ام زینب سهم خوارک خویش را بین بچه‌ها تقسیم کرده بود

زیرا در شبانه روز فقط یک عدد نان به ما می‌دادند».^(۴)

زینب ملقب به «عبدة آل علی» شده بود چون در دوران حیات خود، هیجگاه تهجد را

۱. ریاحین الشریعه، محلاتی، ج ۳ ص ۷۹. زینب فریادی بر اعصار، منصوری لاریجانی، ص ۲۳.

۲. ریاحین الشریعه، محلاتی، ج ۳ ص ۶۲. ۳. پیام آور عاشورا، ص ۱۲۲.

۴. زینب الکبری، نقدی ص ۶۳، ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۶۳.

ترک نکرد^(۱). محمد جواد مغنية می‌گوید:

«در مورد ایمان زینب علیہ السلام اگر بگوییم چون ایمان رسول خدا علیہ السلام بود گزاف نگفته‌ام چرا که نماز شب یازده محرم او ترک نشد و اگر بگوییم که این نماز زینب علیہ السلام نماز شکری بود به درگاه پروردگار بر نعمت‌هایی که خدا به او داده تعجب نکن». ^(۲)

۳ - عفاف، حجاب و پاکدامنی

حجاب برای زن چونان صدفی است که گوهر وجودش را از گزند خطرها و آسیب‌ها در برابر بیگانگان مصونیت بخشیده و بیمه‌اش می‌کند، به جامعه به ویژه جوانان آرامش می‌بخشد و مانع هرگونه فساد‌گستری و گرایش به فحشاء می‌گردد. زینب در بعد عفاف و پاکدامنی و حجاب، مظہر عصمت و پاکی بود، چنان که یحیی مازنی می‌گوید:

«من مدت طولانی در همسایگی حضرت علی علیہ السلام بودم به خدا قسم نه چهره‌ی زینب را دیدم و نه صدایش را شنیدم هرگاه می‌خواست به زیارت جدش پیامبر علیہ السلام برود شبانه می‌رفت درحالی که امام حسن علیہ السلام از طرف راست و امام حسین علیہ السلام از طرف چپ و علی علیہ السلام پیشاپیش او در حرکت بود و چون به قبر پیامبر علیہ السلام نزدیک می‌شدند، امام علی علیہ السلام چراغ را خاموش و یاکم سو می‌کرد. یک بار امام حسن علیہ السلام از پدرش راز این کار را جویا شد و سؤال کرد چرا چراغ را کم سو می‌کنی؟

حضرت در جواب فرمود: نمی‌خواهم چشم بیننده‌ای به خواهرت بیفتند یا نمی‌خواهم احدی چشمش به قامت خواهرت زینب افتد». ^(۳)

زینب علیہ السلام در مجلس یزید و در سخنرانی‌ای که چهره‌ی ستم کاران را رسوا ساخت یکی از بزرگ‌ترین مصیبت‌های خود را چنین توصیف کرد:

۱. همان ص. ۶۱. ۲. مع مطلبة کربلا، محمد جواد مغنية، ص. ۶۱.

۳. زینب الکبری، نقدی ص. ۲۲، عالم، ج ۱۱، ص. ۲۲۳.

«ای زیبیدا! ای پسر آزاد شده! آیا از عدالت است که زنان و کنیزان خود را در پرده‌ی

حجاب پنهان کنی اما حجاب و پوشش ما را از بین بیری و صورت‌های ما را

برای نامحرمان آشکار سازی؟ از تأثیراتی خدا بترس چرا که او بر عذاب

گناهکار قدرت دارد و از او حیا کن زیرا به تو و کارهاست نزدیک است». (۱)

زن می‌تواند در تمامی عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی نقش ایفا

کند اما به تعبیر شهید بهشتی به شرط آن که لباس رزمش و کارش لباس عفتش باشد.

زینب علیها السلام حتی در شهادت پدر و مادرش کسی او را نمیداد اما در صحنه‌ی کربلا و نهضت

حسینی اقتضا می‌کرد حضوری چشم‌گیر بر اساس وظیفه‌ای که بر دوشش سنگینی می‌کرد

داشته باشد.

حجاب و عفاف زینب در آن حد بود که احدی از مردان، تا قبل از روز عاشورا و جریان

اسارت، زینب علیها السلام را نمیدید بود. زینب در مکتبی رشد یافته بود که پدرش علی علیها السلام فرموده

بود:

«دو گروه در آتش جهنم عذاب بیشتری خواهند داشت، یکی افرادی که با

تازیانه مردم را می‌آزارند و دوم زنانی که با لباس بدن‌نما بیرون می‌آیند و مردم را

گرفتار می‌سازند». (۲) «در آخرالزمان حجاب و پوشش را جمعی به تمسخر

می‌گیرند زنانی با بلندی عریان و لباسی بدن‌نما از خانه خارج می‌شوند و مردم و

جوان‌ها را تحریک می‌کنند آنان به دستورات اسلامی پایین نیستند. اینان زنان

شهوٹ ران و خوش‌گذرانی هستند که با کردارشان در جامعه، ایجاد فساد می‌کنند

و باید بدانند که جایگاه چنین زنانی جهنم است». (۳)

علامه مامقانی می‌گوید:

«زینب در حجاب و عفاف، یگانه است. احدی از مردان در زمان پدرش و

۱. بлагات النساء، ابن طیفور، ص ۳۵. ۲. میزان الحکمة، ری شهری، ص ۲۹۵.

۳. وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۱۴، ص ۱۹.

برادرانش تا روز عاشورا او را ندیده بودند».^(۱)

عفاف و پاکی زینب تا بدانجا رسیده که سخن از عصمت اوست و کسانی مثل مرحوم مامقانی^(۲) و شیخ جعفر نقدی^(۳) قایل به عصمت او شده‌اند. جمعی دیگر از اندیشمندان دینی عصمت را به کبری و صغیری تقسیم کرده و عصمت کبری را مخصوص انبیاء و اولیاء و زهرا^{علیها السلام} دانسته‌اند و زینب^{علیها السلام} را دارای مقام عصمت صغیری شمرده‌اند.^(۴)

آری زینب^{علیها السلام} نشان داد که حجاب، زندان نیست، حریم است و عفاف است. گوهری است که ستوده‌ترین ارزش‌ها در کنارش معنی و هستی پیدا می‌کند.

۴ - زهد و پارسايی

زهد آن است که انسان از غیر خدا ببرد و فقط به خدا بپیوندد. زهد در مسیر بندگی و عبادت، اولین مرحله است یعنی تا انسان، دل را از اغیار خالی نکند هرگز طعم ایمان را نمی‌چشد. زینب در خانه‌ای نشو و نما کرد که زهد به عنوان اولین و اصولی‌ترین پایه‌ی اخلاق و ایمان در آن حاکم بود.

زینب از خردسالی شاهد بود که پدرش همواره غذای خود را به افراد یتیم و بی‌چیز می‌داد و مادرش لباس‌های نو و سالم خود را به بانوان فقیر می‌بخشید. او از ایام کودکی در میدان زهد با انواع رنج‌ها و محنت‌ها خوگرفته بود تا آنجا که مصیبت را نعمت و بلا را رحمتی از سوی حق تعالی می‌دانست. امام زین العابدین^{علیهم السلام} می‌فرماید:

«در سفر اسارت از کوفه تا شام بارها شاهد بودم که عمه‌ام زینب غذای خود را بین کودکان تقسیم می‌کرد و خودش از شلات گرسنگی و ضعف، نماز شب را نشسته می‌خواند».^(۵)

۱. تتفیح المقال، ج ۳ ص ۷۹

۲. زینب کبری، ص ۶۳

۳. خصایص زینبیه، جزایری، ص ۱۷۳، زینب کبری عقیله‌ی بنی هاشم، ص ۱۰۹.

۴. ریاحین الشريعة، ج ۳ ص ۷۳

زینب با داشتن شوهری ثروتمند مثل عبدالله بن جعفر نه تنها تحت تأثیر مال و ثروت او قرار نگرفت بلکه حب دنیا را از دل شوهر بیرون نمود که عبدالله گوی سبقت را در میدان بذل و بخشش از همگان ربود.^(۱)

۵ - پیکار، ایثار و شجاعت

شرقاوی می‌نویسد:

«زینب پیوسته پرچم جهاد را بر دوش گرفته و از حق وعدالت دفاع می‌کرد و با مردان در سختی‌ها و شداید مشارکت می‌نمود و با قوت بیان و منطق نیرومند با دشمنان احتجاج می‌کرد و در نهایت هم پیروز شد».^(۲)

تمام زندگی زینب در جهادی مستمر گذشت. در مقام ایثارگری، او پرورده‌ی دامن کسانی است که در باره‌ی آن‌ها سوره‌ی «هل اتی» که بیانگر نهایت ایثارگری است، نازل شده است. زینب در عاشورای حسین^{علیه السلام} هر چه داشت در طبق اخلاص نهاد و به پیشگاه الهی تقدیم کرد. او زندگی، شوهر و فرزندان را فدای هدف کرد و برای حفظ جان امام سجاد^{علیه السلام} چندین بار خود را به خطر انداخت.

زینب از شجاعت والای بربخوردار بود چنان‌که در شام، بزید و در گوفه ابن زیاد را مفتضح کرد.

۶ - ازدواج مکتبی

زینب^{علیه السلام} وقتی که به سن بلوغ و ازدواج رسید خواستگاران فراوانی داشت تا افتخار همسری زینب را به دست آورند لیکن از میان همه‌ی آنان با فرزند جعفر طبیار یعنی عبدالله، ازدواج کرد. امام علی^{علیه السلام} صیغه‌ی ازدواج را جاری کرد و برای او مهری همچون مهر مادرش زهرا^{علیه السلام} قرار داد. این ازدواج در سال ۱۷ هجری که زینب حدود ۱۳ سال داشت منعقد شد و در ضمن ازدواج، دو شرط را همراه کردند. یکی؛ آن که زینب بتواند هر

.۲. السیده زینب، شرقاوی، ص ۱۴.

.۱. همان.

شبانه روز یک بار به سراغ حسین^{علیه السلام} برود. دوم؛ آن که به هنگام عزم حسین^{علیه السلام} به کربلا همراه او خواهد بود.^(۱) این نشان بینش عمیق زینب^{علیها السلام} است. زینب از یک سو به عنوان زنی مسلمان از ازدواج - که حق طبیعی و شرعی هر زن است و روی‌گردانی از این سنت، خروج از آینین پیامبر اسلام به شمار می‌رود - سرپیچی نمی‌کند و از سویی رسالت سنگینی را که در آینده بر دوش خواهد کشید، فراموش نمی‌کند که باید در کنار حسین^{علیه السلام} نقش استثنایی خود را انجام و در به ثمر رساندن قیام او وظیفه‌ی خود را به ظهور رساند. از این رو در قرارداد ازدواجش شرط همراهی با برادرش حسین^{علیه السلام} را قید می‌کند تا از وظیفه‌ی خود باز نماند.

ب: شخصیت سیاسی

از آغاز تاریخ سیاست معمولاً اهل نظر، زن را در حاشیه‌ی سیاست قرار داده‌اند و در پی آن در حاشیه‌ی تاریخ، و این چیزی نیست که مربوط به دیروز و امروز باشد بلکه به صورت یک قاعده در آورده‌اند که گویی زن، نیمه‌ی تاریک تاریخ است. با تعیین حدود مرد و زن بر اساس ویژگی‌های ذاتی و عرضی هر یک، سیاست را حوزه‌ای مردانه تلقی کرده‌اند و زنان را شایسته‌ی ورود به این صحنه ندانسته‌اند.

پیامبر اسلام^{علیه السلام} این سد را شکست و زن را در جایگاه بایسته سیاسی‌اش نشاند و از ظلمی که بر نیمی از پیکره‌ی جامعه رفته بود و می‌رفت، جلوگیری کرد. اولین ولیده‌ی این تفکر و اندیشه، زهرا^{علیها السلام}، دختر پیامبر است که به هنگام انحراف جریان رهبری و امامت امت با تمام وجود وارد عرصه‌ی سیاست و اجتماع شد و سرانجام در راه بازگرداندن رهبری سیاسی و اجتماعی به جایگاه شایسته‌ی آن، خود و فرزندش را فدا نمود. زینب^{علیها السلام} پروریده‌ی دامن زهرا^{علیها السلام} نیز شایستگی حضور فعال سیاسی زن در جامعه را به نمایش گذاشت. او آن‌گاه که شاهد انحراف دستگاه خلافت و لکه‌دار شدن جریان رهبری سیاسی جامعه شد، پا به میدان مبارزه گذاشت، هر چند تمام زندگی زینب، یک زندگی مکتبی و

۱. ریاحین الشریعه، محلاتی، ج ۳، ص ۴۱.

سیاسی است. از آن زمان که دختری خردسال است و در کنار مادر، شاهد جهاد و پیکار مادر در برابر دستگاه حاکم غصب است و پیام‌رسان مادر می‌گردد و خطبه‌ی بلند زهراء^{علیها السلام} را به آیندگان منتقل می‌کند و در دوران حاکمیت پدرش علی^{علیها السلام} در جلسات آموزشی و تفسیری اش به تبیین جایگاه صحیح امامت می‌پردازد و در دوران امامت امام مجتبی^{علیهم السلام} آن‌گاه که شاهد آن همه بی‌وفایی و خیانت‌پیشگی است، رنج و سختی را پابهای امام حسن^{علیهم السلام} متحمل می‌شود. اما در واقع، زندگی سیاسی زینب که از او یک چهره‌ی سیاسی به تمام معنی ساخت از حادثه‌ی کربلا و واقعه‌ی عاشورا شروع می‌شود که در چهار برهه قابل بررسی است:

- ۱ - خروج از مدینه به همراه برادر و سفر به مکه و سپس ورود به کربلا تا عاشورا؛
- ۲ - از یازدهم محرم و طول دوران اسارت تا ورود به مدینه؛
- ۳ - از ورود به مدینه و برپایی جنبش مدینه و تبعید شدن به شام؛
- ۴ - از تبعید تا فرا رسیدن مرگ در عالم تبعید.

به تعبیر شهید مطهری: از عصر عاشورا زینب تجلی می‌کند و از آن به بعد رهبری قافله را عهددار می‌گردد و در واقع، نیابت امامت یعنی رهبری را پس از عاشورا از ناحیه امام حسین و امام سجاد به عهده می‌گیرد.^(۱)

اگر رسالت حسین^{علیهم السلام} قیام علیه هر چه پستی و زشتی و دفاع از آزادی و کرامت انسان بود، رسالت زینب ماندگار ساختن همه خوبی‌ها بود. پس نهضت عاشورا دو رویه دارد یک رویه‌ی آن حسین^{علیهم السلام} است و رویه‌ی دیگر آن زینب^{علیها السلام}. سگه و قتی ارزش دارد که دو رویه باشد و به همین جهت او را «شریکه الحسین» لقب داده‌اند.

به طور کلی عملکرد سیاسی - مذهبی زینب^{علیها السلام} را در چند اصل می‌توان خلاصه کرد:

- ۱ - تبلیغ و نشر فرهنگ صحیح سیاسی اسلام

زینب^{علیها السلام} در این راستا دو نوع عمل دارد: از یک سو به توجیه و تبیین صحیح فرهنگ

۱. حماسه‌ی حسینی.

سیاسی دین می‌پردازد و از سویی به پرده‌داری و افشاری چهره‌ی فرهنگ سیاسی دو رویی و نیرنگ دست می‌زند؛ افشاری ماهیت حکومت اموی، افشاری کفر دست اندرا کاران حکومت، بی عدالتی حکومت، افشاری چهره‌ی تاریخی و پیشینه‌ی سیاسی دستگاه حاکم به عنوان جنایتکارانی که از هیچ جنایتی روی گردان نیستند. او در مقابل به توضیح امامت راستین، رهبری عدل و انصاف و تبیین رهبری حادثه‌ی عاشورا می‌پردازد. این همان چیزی است که دکتر عایشه بنت الشاطی چنین وصف می‌کند:

«زینب بزرگ ترین و مشکل ترین تکلیف را پس از واقعه‌ی کربلا بر عهده گرفت و به خوبی از عهده‌ی این مهم برآمد چنان‌که نخستین نتیجه‌ی کار زینب، سقوط حاکمیت آل ابی سفیان شد».

۲ - حضور در عرصه‌های و جبهه‌های گوناگون مبارزه‌ی سیاسی

این حضور، شامل همراهی در مبارزه‌ی سیاسی مادر، در دوران حاکمیت پدر، با امام مجتبی علیه السلام، همپای حسین علیه السلام در همه‌ی عرصه‌ها، تضمین سلامت کاروان حسین علیه السلام، جلوگیری از ایجاد هر گونه شکاف و انحراف و یا موضع‌گیری خلاف نهضت حسین علیه السلام از ناحیه‌ی خانواده‌های شهدا، ممانعت از تسلیم شدن خانواده‌ی شهدا در برابر مشکلات و مصیبت‌های وارد، حمایت همه جانبه از بازماندگان شهدا، حضور فعال در اقدامات مردمی علیه حکومت یزید، جلوگیری از بهره‌برداری سوء دشمن از بازماندگان شهدا، روحیه بخشی به بازماندگان حادثه‌ی کربلا و خشکاندن روحیه‌ی ضعف و سستی و تقویت نیروی تحمل و صبر در آنان در برابر وحشی‌گری‌ها و ایجاد وحشت کردن‌های دشمن.

۳ - پی‌گیری خط مشی امامت و دفاع همه جانبه از آن

این واقعیت در زمان حضور در صحنه‌ی عاشورا و حمایت همه جانبه از امام حسین علیه السلام مشهود است و هم حمایت‌های همه جانبه از امام سجاد علیه السلام و حفظ جان او در مجلس ابن زیاد: «فان عزمت علی قتلہ فاقتلتني معه». و در برابر یزید: «ان اردت قتلہ فاقتلتنا». و در شب یازده محرم که قصد کشتن امام سجاد علیه السلام را داشتند و تقویت روحی امام در شرایط حاد مانند زمانی که کنار جنازه‌ی به خون آغشته‌ی پدر قرار گرفته بود.

جنگ جمل

اهداف و انگیزه‌های پیمان شکنان

حجۃ الاسلام محمد امین پورامینی

اشاره

بیست و پنج سال پس از رسول خدا ﷺ، فرصت کمی نبود تا جامعه مرحوم واقعی خود را در وجود علی ظیل‌النیابد و تشنگانی که سالیان درازی سراب را بهجای آب، دیده بودند به چشممه‌ی جوشان روی نیاورند. لذا پس از عثمان بی صبرانه و مصراًنه با او بیعت کردند و در این میان، طلحه و زبیر - که نقش اصلی را در غایله‌ی قتل عثمان ایفا نموده بودند - پیشتاز بودند. بیعتی که با علی ظیل‌الله شد، با هیچ یک از خلفای پیشین نشده بود، چرا که خلیفه‌ی اول با جریان سقیفه و با فریب و زیر سایه‌ی شمشیر انتخاب شد، خلیفه‌ی دوم توسط خلیفه‌ی اول نصب شد و خلیفه‌ی سوم با شورایی - به ظاهر شش نفر از صحابه - به خلافت رسید. در این میان تنها امیر مؤمنان علی ظیل‌الله بود که با اقبال عمومی مردم - که از مدینه و سایر شهرها بودند - روبرو شد و با بیعت همگانی به خلافت رسید.^(۱) اما در گام نخست با فتنه‌ی بزرگ پیمان شکنان روبرو شد. در این بحث، تحلیلی از اهداف و انگیزه‌های ناکشین، ارایه می‌شود.

آغاز یک فتنه

تنها پنج ماه از آغاز خلافت امیرالمؤمنین علی ظیل‌الله گذشته بود که فتنه‌ی جنگ جمل به راه

۱. گرچه در واقع، خلافت امیرالمؤمنین علی ظیل‌الله با نصب الهی در روز غدیر اعلام شده است، ولی از نظر ظاهری با بیعت سال ۳۶ در صحنه‌ی سیاسی به فعلیت رسید.

افتاد. فتنه جویان در ماه جمادی الاول سال ۳۶ ق. با فریب برخی افکار عمومی و با تکیه به چهره‌های غلط انداز سیاسی - مذهبی! و با بهره‌گیری از غارت اموال عمومی، این جنگ خونین را به راه انداختند.

این جنگ از آن چنان اهمیتی برخوردار بود که علی طیلّا به خود بالید و با صراحة اعلام فرمود:

«که این من بودم که چشم فتنه را بپرون آوردم، و غیر از من کسی جرأت انجام این کار را نداشت». (۱)

این جنگی بود که سال‌ها پیش رسول خدا علیه السلام بارها از آن یاد کرده بود و فرموده بود که علی طیلّا قاتل ناکشین و قاسطین و مارقین، پس از من است. (۲) و همچنین اصحاب جمل را مورد لعن و نفرین خود قرار داده بود. (۳)

چرا چنین شد؟! مگر چه شده بود که این‌گونه شوریدند؟ چرا تا قبل از علی طیلّا دم فروبسته بودند ولی پس از به خلافت رسیدن آن حضرت، نه تنها زیان، بلکه شمشیر از نیام برکشیدند و به خون و خون‌ریزی دست یازیدند؟
این درد دل علی طیلّا است:

«فَلَمَّا نَهَضْتُ بِالْأَمْرِ نَكَثْتُ طَائِفَةً وَ مَرَقْتُ أُخْرَى وَ قَسَطْتُ أَخَرَوْنَ هَنَّاكَمِي كَه زمام امر را به دست گرفتم، عده‌ای پیمان شکنی کردند (اصحاب جمل)، و عده‌ای از دین خارج شدند (خوارج)، و عده‌ای ظلم پیشه کردند (اصحاب

۱. «إِنِّي فَعَلَتُ عَيْنَ الْبَشَّةَ وَ لَمْ يَكُنْ يَيْخُرَى عَلَيْهَا أَحَدٌ غَيْرِي» الغارات، ج ۱، ص ۶.

۲. «وَ هُوَ قَاتِلُ النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ مِنْ بَعْدِي» تاریخ دمشق، این عساکر، ج ۴۷۱، البدایة و النهایة، ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۳۹.

۳. عن علی طیلّا: «وَ اللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتَ صَاحِبَيِ الْهَوَدِيِّ إِنَّ أَصْحَابَ الْجَمَلِ مَلُوْنُونَ عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ الْأَمِيِّ وَ قَدْ خَابَ مَنْ أَفْتَرَى»؛ الفصول المختارة، شیخ مفید، ص ۲۳۲.

(۱) معاویه».

علی پرچم‌دار حق است، هر جا که علی است حق آنجاست.^(۲) جنگ با علی طیلله، جنگ با رسول خدا علیه السلام است.^(۳) باید به خدا پناه برد از آن روزی که چشم، حق و حقیقت را نبیند و دل، تار و تاریک گردد.

ریشه‌ها

طلحه و زبیر بعد از بیعت با امیر مؤمنان طیلله و استقرار حکومت، به نزد ایشان آمدند و گفتند: «ما با تو بیعت کردیم که با تو در این امر شریک باشیم». حضرت که از نیتهای شوم و حالات جاهطلبی آنان به خوبی آگاه بود، جواب منفی داد. زبیر در پی حکومت عراق و طلحه در پی حکومت یمن بود. وقتی جواب منفی شنیدند، حرف دل خود را در بیرون مطرح کردند.

زبیر گفت: پاداش ما از علی طیلله این است؟! این ما بودیم که از جا برخاستیم و عثمان را به آن روز انداختیم، در حالی که علی در خانه نشسته بود، این ما بودیم که زمینه را برای حکومت او فراهم ساختیم، اکنون که او بر مسند حکم و قدرت نشسته از دیگران به جای ما استفاده می‌کند؟!

طلحه نیز شبیه این سخنان گفت. خبر به حضرت رسید. آن حضرت ابن عباس را فراخواند و نظر او را جویا شد. گفت: به نظر من بصره را به زبیر و کوفه را به طلحه واگذار، حضرت خنده‌ای کرد و فرمود: آنجا جان‌ها و مال‌های مردم است، اگر این دو بر آنجا مسلط شوند، بر ضعیفان رحم نخواهند کرد و ظلم و ستم روا خواهند داشت. اگر می‌خواستم در نصب والیان، سود و زیان آنان را ملاک قرار دهم، معاویه را در شام ابقا می‌کردم؛ اگر این

۱. نهج البلاغه، خطبه‌ی سوم (شقشقیه)، معانی الاخبار، ص ۳۶۱.

۲. «علی مع الحق و الحق مع علی»، المعيار والموازنة ص ۱۱۹؛ تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۳۲۲؛ تاریخ دمشق، ج ۴۲

۳. «یا علی! حربک حری» شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۱۶. ص ۴۴۹

دو، حریص بر حکمرانی نبودند نظریه‌ی دیگری داشتم.^(۱)

حکومت علوی بر اساس اصول محکم و متینی قرار گرفته است که دیگر در آن جایی برای فریب‌کاری و سالوس بازی باقی نمی‌ماند و این گونه مصلحت اندیشی‌ها که با اصول و روش و منش علی‌الله منافات دارد، کارگر نخواهد بود.

وقتی آنان برخورد امیرالمؤمنین علی‌الله در رابطه با رفع تبعیض واجرای عدالت اسلامی را دیدند، اعتراض کردند. به هنگام تقسیم مساوی بیت المال اعتراض کردند که چرا برخلاف سنت عمر عمل می‌کنی و سابقه‌ی ما را مورد نظر نمی‌داری؟! حضرت در پاسخ فرمود: من هم سهم خود را چون دیگران بر می‌دارم، وانگهی ملاک، سنت پیامبر است یا سنت دیگران؟ پیامبر با همگان بالسویه عمل می‌کرد.^(۲)

طلحه و زبیر چون چنین دیدند، گفتند: می‌خواهیم برای انجام عمره، به مکه برویم. حضرت فرمود: نه، شما قصد مکر و نیرنگ دارید، شما خیال حکومت بصره را در سر می‌پورانید. قسم یاد کردند که نه، تنها قصد انجام عمره داریم. حضرت، پیمان مجدد از آنان گرفت و آن دو رهسپار مکه شدند.

شوابیط مکه و زمینه‌های جنگ

در آن شرابیط، مکه وضعیت خاصی داشت. عده‌ای از بندگان شیطان، در خانه‌ی رحمان جمع شده بودند. پس از استقرار حکومت عدل علوی، تنی چند از والیان که از سازش ناپذیری علی‌آگاه بودند و کاملاً آینده‌ی سیاسی خود را در خطر می‌دیدند، با غارت بیت المال و اموال عمومی به آنجا رفته بودند. عایشه که از مخالفان سرسخت و جدی عثمان به شمار می‌آمد پس از آگاهی از سرانجام خلافت، ندای «واعثماناه» سر داد و وجود جاه طلبانی چون طلحه و زبیر می‌توانست در تشکل این جمع شیطانی، مؤثر باشد که

۱. الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۷۰ - ۷۱.

۲. امالی، طوسی، ص ۷۳۲

چنین شد.

برای مقابله‌ی با امیر مؤمنان علیه السلام شرایطی لازم بود:

۱ - بهانه: خون عثمان!

۲ - چهره‌ی مقبول نزد عوام: عایشه؛

۳ - کارگردان سیاسی: طلحه و زبیر؛

۴ - سرمایه: یعلی بن منیه، عبدالله بن عام؛

۵ - واسطه‌گری: عبدالله بن زبیر؛

۶ - زمینه سازی سیاسی و فریب‌کاری: معاویه؛

۷ - بهره برداری کامل از جهل مردم.

چهره‌های پیمان شکن

۱ - عایشه:

او یکی از زنان پیامبر است. وجود او - به عنوان همسر پیامبر و ام المؤمنین - در صحنه‌ی جنگ، می‌توانست در فریب افکار عمومی و تحریک احساسات، بسیار مؤثر باشد، که چنین شد. حقد و کینه‌ی او نسبت به امیر مؤمنان علیه السلام و فرزندان او واضح است. او در مقابل عثمان، موضع سرخختی داشت و مردم را به قتل او تشویق می‌کرد.^(۱) ولی پس از اطلاع از خلافت امیر المؤمنین علیه السلام، تغییر موضع داد.

۲ - طلحه:

از چهره‌های خوش ساخته‌ی اسلام است. در جنگ‌ها رشادت و فداکاری فراوانی از خود نشان داد. در جنگ احد مردانه از رسول خدا علیه السلام حمایت کرد و جراحتهای سنگینی را متحمل شد. او از جانبازان صدر اسلام بود. قبل از هجرت با زبیر عقد اخوت بست.^(۲) از

۱. وقعة الجمل، ص ۱۱۵؛ شرح نهج البلاغة، ابن ابي الحديد، ج ۶، ص ۲۱۵؛ تاريخ طبری، ج ۳، ص ۳۷۷؛ الامامة و

السياسة، ج ۱، ص ۷۲.

زیرکی خاصی برخوردار بود، عمر او را در جمع اعضای شش نفری شورا قرار داد. در دوره‌ی عثمان به اموال فراوانی دست یافت، بگونه‌ای که از سرمایه‌داران و زمین داران بزرگ گردید.^(۱) از آنجایی که عثمان توجه خاصی به اقوام و خویشاوندان خود داشت، به او منصب حکومتی نسپرد و همین، زمینه‌ی اختلاف با اوی را به وجود آورد. به انگیزه‌ی دست یابی به خلافت، در شورش و بر ضد عثمان، نقش ویژه‌ای ایفا نمود و به اهل بصره و کوفه در این زمینه، نامه نگاری کرد و مردم را به کشنن عثمان ترغیب می‌کرد.^(۲) از آنجاکه دست او به خون عثمان آلوده بود، زمینه‌ی خلافت برای او نبود، لذا به سراغ حضرت علی علیه السلام آمد. او اول کسی است که با علی علیه السلام بیعت کرد. پس از آغاز حکومت امیر مؤمنان علیه السلام، منافع مادی او به خطر افتاد و از دست یابی به حکومت مأیوس شد، لذا به جنگ علی علیه السلام آمد! در جنگ جمل، مروان بن حکم - که طلحه او را قاتل عثمان می‌دانست - او را از پشت سر هدف تیر قرار داد و کشت.^(۳) امیر المؤمنین از او به عنوان «اخصم الناس؛ دشمن ترین مردم» و «أدھى الناس؛ زیرک ترین مردم» و «أنطق الناس؛ سخنور ترین مردم»^(۴) یاد کرده است. او پسر عمومی عایشه نیز بود.^(۵)

- زبیر:

او از شخصیت‌های برجسته و خوش ساقه است. چهارمین یا پنجمین کسی است که اسلام اختیار کرده است.^(۶) وی فرزند صفیه خواهر حمزه‌ی سید الشهداء، و پسر عمه‌ی رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم و علی مرتضی علیه السلام است. از شجاعت فوق العاده‌ای برخوردار بود. حضرت امیر علیه السلام از او به «أشجع الناس؛ دلاور ترین مردم» یاد کرده است.^(۷) در تمامی جنگ‌ها در

۱. الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۲۲۱.

۲. الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۵۳.

۳. الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۲۲۳.

۴. المسترشد، ص ۴۱۹؛ کشف المحة، ص ۱۸۲؛ نهج السعادة، ج ۱، ص ۲۵۹؛ الاغانی، ج ۲، ص ۲۸۹؛ جواهر المطالب، ج ۲، ص ۲۲.

۵. الكافية، ص ۱۹.

۶. الاسیتعاب، ج ۲، ص ۳۱۸.

رکاب پیامبر ﷺ با رشادت تمام، شرکت نمود و بارها جراحت را به جان خرید. در جنگ احـد از معدود افرادی بود که صحنه‌ی جنگ را رها نکرد و جانانه از پیامبر خدا ﷺ دفاع نمود. پس از رحلت رسول الله ﷺ از بیعت با ابوبکر سر باز زد و جزو یاران خاص علی ؓ بود. او از جمله افراد انگشت شماری است که در دفن غریبانه‌ی حضرت فاطمه‌ی زهراء ؓ شرکت نمود. او داماد ابوبکر بود و عمر، وی را جزو شورای شش نفری تعیین خلیفه قرار داد. در دوره‌ی عثمان به اموال زیادی دست یافت. بعد از کشته شدن عثمان با امیر مؤمنان ؓ بیعت کرد، ولی وقتی که خود را از امتیازات دوره‌ی عثمان و مشارکت در حکومت بی بهره دید، پرچم مخالفت بر افراشت و از جنگ افروزان جمل گردید. پس از این که امیر مؤمنان ؓ او را نصیحت نمود، از جنگ کناره گرفت ولی در نهایت، توسط ابن جرموز، ترور شد. فرزندش عبدالله نقش مؤثری در انحراف وی داشت.^(۱)

۴- یعلی بن منیه:

او داماد زبیر بود^(۲). در دوره‌ی ابوبکر و عمر و عثمان حاکم یمن بود. امیر مؤمنان ؓ او را از حکومت عزل کرد. او پس از غارت بیت المال به همراه اموال دزدی به مکه آمد و با ششصد هزار درهم و ششصد شتر به اصحاب جمل پیوست و هزینه‌ی جنگ را تقبل کرد. وی چهارصد هزار درهم به جنگجویان پرداخت. شتر معروف عایشه را او تهییه و تقدیم وی کرد.^(۳) امیر المؤمنین ؓ از او به عنوان «اکثر الناس مالاً؛ سرمایه دارترین مردم»^(۴) یاد کرده است و فرمود که او به هر کسی که به جنگ من آمد، سی دینار و سلاح و اسب داد.^(۵) حضرت امیر ؓ سوگند یاد کرد که اگر به او دست یابد، اموالش را مصادره نماید، و

۱. حضرت علی ؓ: «مازال الزبیر رجل منا اهل البيت حتی نشأ ابنه عبدالله فقلبه» تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۸، ص ۴۰؛^(۶) السقیفة، الجوهری، ص ۶۲؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۶۷.

۲. موسوعة الامام علی بن ابی طالب ؓ، الری شهری، ج ۵، ص ۱۰۳.

۳. موسوعة الامام علی بن ابی طالب، الری شهری، ج ۵، ص ۱۰۳.

۴. همان،^(۷) الجمل، ص ۲۳۲.

فرمود: «به من خبر رسیده است که او ده هزار دینار را در راه جنگ با من هزینه کرده است. او از کجا ده هزار دینار دارد؟ آن را از یمن دزدیده است و در اینجا هزینه کرده است». ^(۱) بعد از واقعه جمل، او از صحنه گریخت.

۵- عبدالله بن عامر:

او پسر دایی عثمان بود. در سن ۲۴ و یا ۲۵ سالگی به حکومت بصره رسید و همزمان، حکومت فارس را به عهده داشت. پس از آن که توسط امیرالمؤمنین علیه السلام از حکومت عزل شد، با غارت بیت المال بصره به مکه گریخت و در هزینه‌ی جنگ، سهم وافر داشت. او یک میلیون درهم و یکصد شتر تقدیم کرد. آشنایی او با اوضاع و احوال و مردم بصره، از عوامل توجه به این سمت و سو بود. پس از جنگ به سمت شام رفت و داماد معاویه گردید و در صفين، در رکاب معاویه به جنگ امیرمؤمنان علیه السلام آمد. ^(۲)

۶- معاویه:

نقش معاویه در جنگ جمل را نباید دست کم گرفت. او در نامه نگاری خود به طلحه و زبیر نوشت که من برای شما از مردم بیعت گرفتم ^(۳) و بدینوسیله زمینه‌ی فریب آنان را فراهم آورد. امیر مؤمنان علیه السلام راز آنان را بر ملا کرد، که این دو در مقابل من شوریدند با آن که در برابر ابوبکر و عمر، ساكت بودند و می‌دانند که من، کمتر از آن دو نیستم. ولی من راز قضیه را می‌گویم، معاویه از شام برایشان نامه نگاشت و آنان را فریب داد و آنان، این را از من پوشیده داشتند و خون عثمان را عالم کردند. ^(۴)

البته معاویه اهداف خود را مورد نظر داشت، و با یاری نرساندن به عثمان و تحريك طلحه و زبیر و روشن کردن شعله‌ی فتنه‌ی داخلی، در پی ثبت قدرت خود و تبدیل آن به سلطنت بود.

۱. الجمل، ص ۲۳۲.

۲. موسوعة الامام علی بن ابی طالب، ج ۵، ص ۱۰۳.

۳. شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۲۳۱ و ۲۳۳.

۴. الجمل، ص ۲۶۱.

۷- عبدالله بن زبیر:

او نقش واسطه‌ی بین طلحه و زبیر و عایشه را داشت و در تحریک خاله‌ی خود عایشه، بسیار مؤثر بود.^(۱)

۸- مروان بن حکم:

شخصیتی جنجالی و فتنه جو که از جهت نسب، پسر عمومی عثمان بود و در دوره‌ی عثمان، او و پدرش (که هر دو رانده شده و مورد نفرین پیامبر ﷺ بودند) به اموال زیادی رسیدند. در جریان فتنه‌ی عثمان، از مدافعان وی بود و بعد از فرار به مکه به اصحاب جمل پیوست.^(۲) چون طلحه را قاتل عثمان می‌دانست او را از پشت سر، هدف قرار داد و کشت.^(۳) در جنگ جمل مجروح شد و پس از برخورداری از عفو امام، به معاویه ملحق گشت و بر ضد علی علیله، در صفين شرکت کرد. در سال ۴۸ هجری حاکم مدینه شد و مانع از دفن امام مجتبی علیله در جوار جدش گردید.^(۴) بعد از یزید به خلافت رسید که حکومتش چند ماهی بیشتر تداوم نیافت^(۵) و به دنبال او بنی مروان بر مسند قدرت نشستند.

چرا جنگ؟

دنیا خواهی و جاه طلبی ممکن است بس زیبایی به تن کند و انسان را بفریبد و چه بسا که در پوشش دیگری، اهداف خود را دنبال کند. در جنگ جمل افراد گوناگون و با انگیزه‌های مختلف در یک جا و در یک مصاف و در برابر یک حقیقت ایستادند، چرا که وجه مشترک همه‌ی آنان در این مطلب خلاصه می‌شود، و ریز آن را می‌توان در عنوانین ذیل بررسی کرد:

۱- دنیا خواهی:

-
- | | |
|--|--|
| <p>۱. الجمل، ص ۲۲۹.</p> <p>۲. الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۷۳.</p> <p>۳. الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۲۲۳.</p> <p>۴. بحار الانوار، مجلسی، ج ۴۴، ص ۱۴۱.</p> <p>۵. تاريخ الطبری، ج ۵، ص ۶۱۱.</p> | |
|--|--|

«حُبُّ الشَّيْءِ يُعْمِي وَيُصم؛ دوست داشتن یک چیزی انسان را (از دیدن حقیقت) کور و کرمی سازد». وقتی که زرق و برق دنیا چشم آدمی را خیره سازد و او را بندگی خود سازد، حرف حق در او کارگر نخواهد بود و این، مشکل عمدی اصحاب جمل است. حضرت امیر طیلله دربارهٔ آنان فرمود:

(۱) «دنیا در چشمنشان زیبا جلوه کرده است».

۲- درخواست سهم در حکومت:

از آنجایی که هر یک از طلحه و زبیر در حسرت حکومت بودند، با کمال صراحةً، آن را از حضرت مطالبه کرده و گفته‌ند:

«فَوَلَنَا بَعْضُ أَعْمَالِكُمْ؛ حَكْمَتُ بِرْخِي از قسمت‌های مملکت را به ما واگذار» (۲)

و «بِإِعْنَاكَ عَلَى أَنَا شَرِيكًا كَفِي الْأَمْرِ؛ با تو بیعت کردیم تا با تو در حکومت شریک باشیم» (۳).

ولی حضرت که ملاک را در ارزش‌ها و لیاقت‌ها می‌دید، صلاح نمی‌دانست.

۳- درخواست اصل حکومت:

هدف اصلی آنان، دست یابی به اصل حکومت بود و طبیعی بود که در صورت دستیابی به آن، هیچ کدام از آن دو، دیگری را تحمل نمی‌کرد. اینان که حتی برای امامت نماز جماعت به اختلاف افتادند (۴) چگونه بر سر سفرهٔ خلافت آرام می‌نشستند؟! امیر مؤمنان طیلله که به خوبی از روحیهٔ سلطهٔ جویی آنان مطلع بود، آنان را این‌گونه وصف می‌کند:

«كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا يُدْعِي الْخِلَافَةَ دُونَ صَاحِبِهِ... وَاللَّهُ لَئِنْ ظَفَرَا بِمَا يُرِيدَانِ لَيُضْرِبَنَّ الزَّبِيرُ عَنْقَ طَلْحَةَ، وَلَيُضْرِبَنَّ طَلْحَةَ عَنْقَ الْزَبِيرَ، يُتَازَّ عَلَى الْمَلِكِ هَذَا»

۱. النهاية، ج ۱، ص ۴۱۸

۲. الجمل، المدني، ص ۹۵؛ بحار الانوار، مجلسی، ج ۳۲، ص ۶

۳. الجمل، ص ۲۸۱

۴. الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۷۰

هر کدام از آن دو، خلافت را برای خود می‌خواست. به خدا سوگند اگر این دو به خواسته‌ی خود برسند، زبیر گردن طلحه و طلحه گردن زبیر را می‌زد و این‌گونه برای حکومت به نزاع بر می‌خاستند».^(۱)

چرا بصره

بصره یکی از دو مرکز مهم نظامی دولت اسلامی به حساب می‌آمد. این شهر که در دورترین نقطه‌ی جنوب شرقی عراق می‌باشد، در دوره‌ی عمر تأسیس و مرکز نظامی جنگ‌ها و فتوحات بود. ناکشین به چند دلیل به سوی این شهر حرکت کردند:

۱ - آنان در پی یک پایگاه نظامی بودند، که از این حیث بصره را بر کوفه ترجیح دادند و تعداد علاقه‌مندان به علی علیله در کوفه بیشتر بود، بنابراین، بصره از بستر بهتری بهره‌مند بود.

۲ - اطمینان کاملی به معاویه نداشتند، تا به سمت شام حرکت کنند.

۳ - ابن عامر - که از عوامل اصلی جنگ جمل بود - سال‌ها بر بصره حکومت کرده بود و شناخت کاملی از افراد و روحیات مردم آن‌جا داشت.

ملاحظه‌آنچه که سران فتنه در جلسات سری خود گفته‌اند جالب است. زبیر می‌گوید: «بیایید به شام برویم که آنجا مملو از مردان جنگی و امکانات مالی است که همه زیر نظر معاویه، پسر عمومی عثمان است و اگر همه مجتمع باشیم زمام امر را به ما خواهد سپرد!»

عبدالله بن عامر به مخالفت بر می‌خیزد و می‌گوید:

«بصره بهتر است. اگر بصره را فتح کنید، شام را نیز خواهید داشت و اگر علی علیله بر شما چیره شد، معاویه پناه و سپر شما خواهد بود، و این نامه‌های مردم بصره

۱. الكافی، ص ۱۹؛ الارشاد، ج ۱، ص ۲۴۶.

است که به من نگاشته‌اند».

یعلی بن منیه که از زیرگی خاصی بهره‌مند بود خطاب به طلحه و زبیر می‌گوید:

«بدانیل که سال‌ها پیش از این، معاویه به شام رفته است و برای خود یاران و طرفدارانی دارد. شما می‌خواهید تزد او بروید... در حالی که او پسرب عموی آن مرد (عثمان) است. اگر شما را از شام برواند و یا بگوید من زمام حکومت را با شورا اداره خواهم کرد، چه خواهید کرد؟ آیا با او خواهید جنگیل، و یا پیشنهاد شورا را بدون آن که چیزی به شما برسد خواهید پذیرفت؟ چه قدر رشت است که بخواهید سراغ کسی بروید که کار در دست اوست و بخواهید آن را از چنگالش بیرون آورید؟

پرسیدند: پیشنهاد تو چیست؟ گفت: بصره. زبیر رو به عبدالله بن عامر کرد و گفت: مردان بصره چه کسانی‌اند؟ گفت: سه نفر که هر سه متنفذ هستند، کعب بن سور، منذر بن ربیعه، احنف بن قیس. پس از آن، نامه نگاری طلحه و زبیر به شخصیت‌های بصره آغاز شد.^(۱)

سرانجام فتنه‌ی جمل

اصحاب جمل، فتنه‌ی خود را گسترش دادند، و با تکیه بر چهره‌ها و فریب توده‌ها، پرچم مخالفت با امام زمان خود برداشتند. از طرفی دیگر امیر مؤمنان علیه السلام با جمع آوری و بسیج نیروها، در صحنه‌ی جنگ حاضر شد. ابتدا با اتمام حجت و سخن گفتن با سران فتنه، سعی وافر در خاموش کردن آتش فتنه نمود. این سیاست در حق زبیر کارگر شد و او خود را از معركه‌ی جمل کنار کشانید. او در نهایت توسط ابن جرموز ترور شد. طلحه نیز از پشت سر هدف تیر مروان بن حکم قرار گرفت و کشته شد. در این میان، عایشه آتش بیار معركه گشت. سرانجام با پی کردن ناقه‌ی عایشه به دستور امام علیه السلام، غایله‌ی جمل فروکش کرد و جنگ با پیروزی مطلق امیر مؤمنان علیه السلام به پایان رسید.

۱. الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۷۹.

نهضت مشروطیت ایران

مقدماتی در تحلیل مشروطه^(۱)

* دکتر موسی نجفی

اشاره

دانستن تاریخ صد ساله اخیر ایران بدون شناخت نهضت مشروطیت، ممکن نیست. مشروطه واژه‌های جدیدی در تاریخ ایران و تفکر جامعه وارد کرده است. بحث سنت و مدرنیسم، اسلام و تجدد و ... به طور کلی اندیشه‌های جدید با اندیشه‌های غیر جدید در مشروطه به هم رسیده است و در این صد ساله هنوز ادامه دارد.

با توجه به سالگرد نهضت مشروطه، مقدماتی را در شناخت و تحلیل مشروطه مرور می‌نماییم.

چیستی مشروطیت

«مشروطه» ترجمه‌ی واژه‌ی «کنستیتوسیون» به معنای قانون اساسی است. منظور از آن، تحولی اساسی است که در انقلاب ۱۳۲۴ قمری (۱۲۸۵ شمسی) به وقوع پیوست و ایران دارای نظام پارلمانی و مجلس شورای ملی شد و قانون اساسی و آزادی‌های مدنی برای جامعه‌ی ایران به عنوان حقوق غیر قابل خدشه پذیرفته شد.

۱. این مقاله گزیده‌ای از مباحث مطرح شده در دانشگاه علوم اسلامی رضوی است که با کسب اجازه از مدیریت محترم فرهنگی آن دانشگاه فرادرید شما قرار می‌گیرد.

چگونگی رخداد مشروطه

فضای مشروطه، فضای یک قرن اخیر ایران و تقریباً از نظر تاریخ شمسی، به سال ۱۲۸۵ (مطابق ۱۳۲۴ ق) در ایران، انقلاب مشروطه رخ داده است. نقطه‌ی آغاز مشروطه، نبودن عدالت بود، چرا که اصلاً محلی وجود نداشت تا مردم دادخواهی کنند. کم‌کم علمای تهران بویژه مرحوم سید عبدالله بهبهانی و مرحوم سید محمد طباطبایی گرد آمدند و به سبب وقایعی که اتفاق افتاد به حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام و سپس به قم مهاجرت کردند و مسأله‌ی عدالتخانه کم‌کم به بحث مشروطه تبدیل شد. می‌توان گفت این ظاهر کار است و در ابتدا قضایا به این شکل پیش رفته است. در سال ۱۳۲۴، فرمان مشروطیت که نقطه‌ی ثقل آن مجلس شورای ملی بود صادر شد. البته در فرمان اول لفظ اسلامی ذکر شده بود، اما بعدها به مجلس شورای ملی تغییر نام یافت.

در زمینه‌ی مشروطه چند نکته باید به طور کامل مشخص گردد، چرا که مشروطه، وقایع و مباحثی دارد که با شرایط امروز نزدیک است. البته اختلافاتی نیز دارد، به سبب این که هم اندیشه‌ی دینی در آن بسیار قوی است و هم اندیشه‌ی غیر دینی، همچنین فضای حاکم بر مشروطه، فضای پیچیده‌ای است.

به طور خلاصه انقلاب مشروطه را می‌توان به صورت ذیل جمع بندی کرد:

- این نهضت، انقلابی بود که بدون تغییر پادشاهی در ایران ایجاد شد و منشأ تحولات سیاری در تاریخ ایران گردید.
- در این انقلاب ابتدا روش فکران و روحانیت شیعه نوعی هماهنگی و وحدت داشتند، اما روحانیت به دلیل نداشتن مرجع علی الاطلاق، نداشتن سازماندهی نظیر روش فکران، نفوذ بعضی مسایل و عقاید غربی در برخی وعاظ و...، از رهبری مشروطه کنار رفتند.
- بحث سنت و تجدد در دوران مشروطه بازتاب مهمی دارد و بحث چگونگی ارتباط با غرب از مباحث جدی آن زمان می‌باشد.

- همچنین تقابل بین اندیشه‌ی دینی و اندیشه سکولار در دوره‌ی مشروطه که موجب عقب رفتن اندیشه‌ی دینی می‌شود، از مهم‌ترین موضوعات و بحث‌های مشروطه است.

اصلاح گری دینی یا نهضتی جدید در ذیل تعلن غربی

مشروطه را می‌توان به دو گونه دید:

اول: به عنوان یک نهضت اصلاح‌گر دینی در سلسله نهضت‌های شیعه، که پانزده سال بعد از قیام تحریم تباکو به وقوع پیوسته است و در مسیر حرکت تمدن و تفکر ورشد اسلامی قرار دارد.

نسبت قیام مشروطه به قیام تباکو مانند نسبت انقلاب اسلامی به واقعه‌ی پانزده خرداد ۴۲ است. فاصله‌ی آن نیز تقریباً یک اندازه است. پس اگر به این قیام در قالب یک نهضت احیاگری شیعه بنگریم، بحث خاصی می‌شود که می‌توان گفت موج حرکت شیعه بعد از تحریم تباکو است.

دوم: به عنوان یک نهضت جدید عصر تجدّد در راستای مفاهیم جدید غرب که معمولاً در کتاب‌های تاریخی دهه‌های قبل از انقلاب بدین صورت مطرح است؛ یعنی مشروطه در یک موج اندیشه‌ی نوگرایی، مدرنیسم و فرار از سنت بررسی می‌شود و پدید آورندگان آن را روشن فکران یا آخوندهای روشن فکر می‌دانند. بیشتر کتاب‌های تاریخی بر همین شیوه است و این به دلیل شکست اندیشه‌ی دینی و کنار رفتن علماء از صحنه‌ی حاکمیت سیاسی ایران بوده است. بنابراین، اکثر تحلیل‌ها در قالب دوم بیان می‌شود. ولی امروز نمی‌توان به روایت‌های دوم زیاد تکیه کرد، زیرا اگر آن روایت دوم صحیح بود، اصولاً چرا انقلاب مشروطه به وجود آمد؟ روشن فکرها که زبان مردم را بلد نبودند تا آنان را برای نهضتی جدید رهبری نمایند و این مطلب با مراجعه‌ی به آثارشان مشخص می‌گردد.^(۱)

۱. بنگرید به: ۱ - تاریخ مشروطه‌ی ایران، احمد کسری ۲ - حیات یحیی، میرزا یحیی دولت آبادی (رئیس فرقه‌ی

جريان دیگری را نیز می‌توان یافت که نوع نگاهش به مشروطه حالت بین بینی دارد، یعنی در وسط دو نگاه پیشین قرار می‌گیرد. تأثیر آن‌ها بر این است که آزادی به مذهب و سنت حمله کرد و سنت هم به آزادی حمله کرد و این باعث شد که هم آزادی و هم سنت ضربه بخورد. منظور آن‌ها از سنت بیشتر شیخ فضل الله نوری است، اما منظورشان را از آزادی، دقیق مشخص نمی‌کنند. البته این دیدگاه، جزیان افراطی روش‌نگاری را هم می‌کوبد. اما اگر چه تحلیلشان یک حالت بین بینی دارد، ولی فضای سخنانشان تقریباً دارای عناصر همان فضای قبلی است و فقط مقداری عناصر تحلیلی‌شان بهتر است.

به نظر ما، مشروطه نمونه‌ی ناقصی از انقلاب اسلامی است که به وسیله‌ی روحانیت ایجاد شده و دارای ماهیتی اسلامی است ولی در همان سال‌های اولیه، روحانیت، هم‌کنار رفتند و هم‌کنار گذاشتند؛ در نتیجه نهضت از هدف اصلیش به دور ماند و تغییر ماهیت داد.

مقدماتی در تحلیل مشروطه

در این جا لازم است به چند هشدار و نکته اشاره شود. ما می‌کوشیم که با دور زدن در اطراف کوه مشروطه، نخست تحریف‌ها را بزداییم و سپس کم‌کم به قله‌ی مشروطه نزدیک شویم، یعنی سعی کنیم با نگاه خودمان به تحلیل این قضیه بپردازیم.

نکته‌ی اول: قابل جمع بودن شخصیت‌های مختلف در مشروطه

در صورت دوری گزیدن از افراط و تفریط می‌توان میان شخصیت‌های بزرگ مشروطه جمع نمود، مثلاً میان مرحوم شیخ فضل الله مشروعه‌خواه و علمای آزادی‌خواه مشروطه‌خواه می‌شود جمع نمود. تحلیلی که برخی عنوان می‌کنند و به وسیله‌ی آن طرف مقابل را می‌کوبند، افراط و تفریط است.

از لیه) ۳ - تاریخ مشروطه‌ی ایران، سناتور ملک زاده ۴ - تاریخ مشروطه، مجد الاسلام کرمانی ۵ - تشیع و مشروطه، دکتر عبدالله حابیبی ۶ - ایدئولوژی نهضت مشروطه، و ۷ - مقدمه‌ی فکری نهضت مشروطه، دکتر فریدون آدمیت.

نکته‌ی دوم: حوادث گذشته و حال

در زمینه رابطه‌ی تاریخ با زمان حال، دو دیدگاه افراطی وجود دارد: یکی دیدگاهی که می‌گوید: تاریخ چه کاری به حال دارد؟ اصلًا بحث آخوند خراسانی و مرحوم نایینی به بحث‌های امروز ما چه ربطی دارد؟

در مقابل این دیدگاه افراطی، دیدگاهی است که می‌خواهد تاریخ و امروز را یکی کند. این هم افراط است، حقیقت این است که نه آن گونه است که بحث‌های امروزی و بحث‌های تاریخی هیچ ارتباطی با هم نداشته باشند و نه این گونه است که هر چه امروز رخ می‌دهد ریشه در تاریخ داشته باشد، بلکه دو حادثه‌ی مشابه در دو ظرف زمانی متفاوت به وقوع پیوسته است و با وجود پاره‌ای اختلاف، با هم پیوند دارند. البته در برخی جریان سازی‌ها و افکار، تشابه بیش از تفاوت است و این حلقه‌ی اتصال گذشته و حال است.

نکته‌ی سوم: ضرورت علمی بودن موضوع‌گیری‌های تاریخی

در مطالعات تاریخی باید موضعی علمی داشت و نباید تعصب ورزید. اگر روش ما در تاریخ تنها مج‌گیری از حریف باشد هیچ بینشی کسب نمی‌کنیم. حتی اگر انسان از موضع علمی و اعتدال خارج شود، ضربه می‌زند.

بنابراین اگر نقطه‌ی ضعفی هم در حرکت یک روحانی هست باید آن را بگوییم و روی آن بحث نماییم، زیرا همان طور که شهید مطهری می‌فرماید: «ما به وسیله‌ی امروز گذشته را بهتر می‌شناسیم و به وسیله‌ی گذشته، امروز را». یعنی این رفت و برگشت میان امروز و گذشته، اجتهادی به ما می‌بخشد که منجر به بینش تاریخی می‌شود که این بینش در واقع خود، نوعی بینش سیاسی است.

نکته‌ی چهارم: نقش نداشتن انجمن‌های سری در مشروطه

امروز وقتی این روشن‌فکران می‌خواهند مشروطه را تحلیل کنند و به عقبه‌ی آن برگردند، در کتاب‌هایشان از انجمن‌های سری صحبت می‌کنند. می‌گویند انجمن‌های سری که در مشروطه بوده، باعث بیداری ملت شده‌اند. اما این مطلب هیچ سنتیتی با واقعیت

ندارد. جالب این جاست که نام این انجمن‌ها «انجمن‌های سرّی» بوده، یعنی کمتر کسی می‌دانسته در آن جا چه خبر است، ولی حالا معلوم شده است که چنین انجمن‌هایی وجود داشته. با این وصف، این دروغ بزرگ را نوشت‌هاند که انجمن‌های سرّی، مردم را به حرکت انداخته‌اند.

نکته‌ی پنجم: دموکرات‌ها از جمله جریان‌های نامتعادل در تاریخ

یکی دیگر از جریانات تاریخی که در جریان مشروطه مؤثر و مهم است، فرقه‌ی دموکرات است. در این فرقه هم آخوند داریم و هم روشن‌فکر. این‌ها در همان حالی که صداقت دارند و ضد استعمار هم هستند، اما عمیق نیستند. حوداث عجیبی در طول حیات این گروه که به نام «اجتماعیون عامیون» مشهور بودند، رخ داده است.

این‌ها گاهی به روحانیت نزدیک شده‌اند و گاهی با آنان در افتاده‌اند. زمانی ارزش‌گرا بوده‌اند، و زمانی ضد ارزش و...، همچنین نقش تخریبی این فرقه در مقابل نهضت‌ها و نیز در برخورد با بسیاری از رجال بزرگ، قابل تأمل است. کسانی که می‌خواهند جریانات سیاسی امروز را به خوبی بشناسند باید در مورد این گروه تحقیق کنند.

نکته‌ی ششم: علمای آزادیخواه، مؤثرترین جریان در مشروطه

روحانیت در مشروطه به گروه‌های مختلفی تقسیم می‌شوند:

۱) علمای مشروعه‌خواه؛

۲) علمای آزادیخواه و مجتبه‌دین مشروطه‌خواه؛

۳) آخوندهای دموکرات و روشن‌فکرنا؛

۴) علمای بی‌طرف.

جریان غالب، جریان دوم است؛ یعنی مؤثرترین جریان دینی در مشروطه، علمای آزادیخواه هستند، مرحوم آخوند صاحب‌کفایه، شیخ عبدالله مازندرانی، میرزا خلیل تهرانی، مرحوم لاری، حاج آقا نورالله اصفهانی، مرحوم نایینی و بیست تا سی عالم بزرگ در جریان علمای آزادیخواه هستند و حرف‌هایشان هم قابل تأمل است.

حروفهای این‌ها با سخنان شیخ فضل الله قابل جمع است، به خلاف حروفهای آخوندهای دموکرات و تندرو که نه با مشروعه‌خواهان قابل جمünd و نه با مشروطه‌خواهان.

بنابر این مؤثرترین جریان دینی آن دوران مشروطه، همین دسته‌ی دوم هستند.

جریاناتی هم هست که مشروطه خواهند وجاها بی نیز به روشن‌فکران نزدیک‌ترند، مثل سید محمد طباطبایی و سید عبدالله بهبهانی که در انقلاب مشروطه آن‌ها را خیلی مطرح کرده‌اند، آن‌هم به خاطر این که شیخ فضل الله در مقابل آن‌ها بود. البته این دو بزرگوار هم در مشروطه‌ی دوم چون پای دین و اسلام در مقابل غرب پیش آمد و ماهیت برخی جریانات بهتر برایشان معلوم شد، ساكت ننشستند و به خصوص مرحوم بهبهانی به همین خاطر توسط فرقه‌ی دمکرات و انجمن‌های سری به شهادت رسید و مرحوم طباطبایی نیز در همان مشروطه‌ی اول هم منزوی و خانه نشین گردید.

طیف دیگری از علماء نیز در زمان مشروطه بی طرف بوده‌اند، مانند علمائی کربلا و سامرا.

نکته‌ی هفتم: یکدست نبودن جریان روشن‌فکری در عصر مشروطه
جریانات روشن‌فکری نیز به نظر می‌آید که یکدست نبوده‌اند. در تدوین قانون اساسی میان جناح انگلیسی و جناح فرانسوی روشن‌فکران اختلاف بوده است؛ مثلاً مخبر السلطنه در کتاب «خاطرات و خطرات» خود می‌نویسد:

«طبع فرانسوی‌ها آتشی مزاج است، اما انگلیسی‌ها محافظه‌کارترند و ما باید قانون اساسی انگلیسی‌ها را می‌گرفتیم».

بـدین گونه میان روشن‌فکران، اختلاف افتاده بود. در میان آن‌ها لیبرال بود، پارلمانتالیسم بود، سوسیال دموکرات بود، جریان دیگر نیز همان جریان اعتدالیون بود که دولت آبادی‌ها - پدر و پسر - از رؤسای این جریان به شمار می‌روند. گاهی برخی علماء نیز به آن‌ها نزدیک می‌شدند، چرا که آن‌ها جریان ملایم‌تری بودند و با روحانیت هم راه می‌آمدند. البته بعدها معلوم شد آن‌ها دارای فساد عقیده و حتی بابی بوده‌اند و در آن

زمان این امر پنهان بود. در این جریان، شماری از علماء و تجارت هم بوده‌اند. اعتدالیون در مجلس‌های سوم و چهارم حضور داشتند و روش فکران نیز با یکدیگر در ائتلاف بودند که از دل این ائتلاف، گروه‌های سوم و چهارم ایجاد می‌شود. با آمدن رضاخان همه‌ی این‌ها از بین رفت؛ یعنی جریان به طور کلی عوض شد. همه‌ی این‌ها زیر سایه‌ی شمشیر رضاخان قرار گرفتند. آن وقت افراد صادقی که در بینشان بودند، خود را کنار کشیدند.

نکته‌ی هشتم: آزادی خواه شدن بسیاری از مستبدان در مشروطه بحث تجدد هم بحث قابل طرحی است. این که مستبدان قبلی در دستگاه حضور یافته‌اند، نکته‌ی با اهمیتی است. امین‌السلطان صدر اعظم می‌شود. حتی ظل‌السلطان هم دوباره به عنوان یکی از حاکمان مستبد مطرح می‌شود. او یکی از جنایت‌کاران سلسله‌ی قاجار محسوب می‌گردید، و پسر بزرگ ناصرالدین شاه بود؛ اما با وجود این که بزرگ‌تر از مظفرالدین شاه بود، به دلیل این‌که مادرش از ایل قاجار نبود، سلطنت به برادر کوچک‌ترش مظفرالدین شاه رسید.

نقل است در دوران کودکی ظل‌السلطان، ناصرالدین شاه به مظفرالدین شاه گفت: با این برادرت بازی نکن، چرا که او آدم بی‌رحمی است. چون من دیدم گنجشکی را گرفته بود و در چشم‌ش سوزن فرو می‌کرد و او را کور کرد و بعد او را رها کرد. گنجشک به دلیل کوری به در و دیوار می‌خورد و ناله می‌کرد، اما مسعود میرزا (ظل‌السلطان) بلند، بلند می‌خندید. ظل‌السلطان انسانی شرور و به شدت متکبر بود.

همین فرد در برخی روزنامه‌های انجمن‌های سرّی دوره‌ی مشروطه، آزادی خواه معرفی می‌شود؛ آدمی که سی سال حاکم استبداد بوده است.

بنابراین، آشکار می‌شود که جریانات، بسیار پیچیده است. همین کسانی که می‌گفتند: شیخ فضل الله مستبد است و می‌گفتند: مردم، ملت، ترقی، توسعه...، همین‌ها ظل‌السلطان را برای پادشاهی ایران مطرح کردند. دست خارجی تاکجاهاست؟ بعضی‌ها چقدر

وابسته‌اند؟

نکته‌ی نهم: جایگزینی دولت مستبد مدرن به جای دولت مستبد قاجار

بعد از مشروطه دولت از ساختار یک دولت کهن قاجاری به یک دولت مدرن مستبد تبدیل می‌شود. حکومت رضاخان یک دولت مستبد است، منتها دولت مستبد مدرن. در حقیقت هم قاجاریه مستبد است وهم رضاخان، ولی تحولی به نام «مشروطه» میان این دو دولت رخ داده است.

دولت استبدادی و مدرن، یک دولت جدید بود که روشن‌فکران هم پشتیبان آن بودند. مطمئناً این فضای تازه، فضای پیچیده‌تری است که لازم است وقتی وارد فضای مشروطه می‌شویم در باره‌ی آن دقت نماییم.

به اجمال این نکته را مد نظر داشته باشیم که علت این امر، عدم توجه به ریشه‌ی اصلی استبداد بود. مشروطه‌خواهان تنها به مقاد آزادی‌خواهی تکیه کرده و غرب و سیاست استعماری آن را فراموش نمودند؛ یعنی در صدد نفی استعمار به عنوان عامل اصلی استبداد بر نیامندند.

نکته‌ی دهم: دوره‌های مختلف نهضت مشروطه

از نظر بحث‌های تاریخی مشروطه دارای دوره‌های مختلف زمانی است:

دوره‌ی اول:

از ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۶ ق است که به آن «مشروطه‌ی اول» می‌گویند. در این دو سال برآیند نیروهای سیاسی و مسایل سیاسی نسبت به دوره‌های بعد فرق می‌کند. این دو سال، مهم است و شیخ فضل‌الله در همین دو سال، مخالفت خود را آغاز کرد.

محمد علی شاه در سال ۱۳۲۶ قمری مجلس را به توب می‌بندد. چند ماهی مجلس بسته می‌شود (دوران استبداد صغیر). در همین ایام مرحوم نایینی از شخصیت‌های طراز اول فکری عصر مشروطیت در حوزه‌ی نجف کتاب «تنبیه الامة و تنزیه الملة» را نوشت. خیلی مهم است که وی این کتاب را در چه شرایط زمانی و مکانی نوشته است؛ چرا که به

قول خودش این کتاب در زمینه‌ی «تنبیه امت به ضروریات شریعت و تنزیه ملت از زمزمه‌ی الحاد و بدعت (استبداد) است» و البته تاکنون برداشت‌های مختلفی نسبت به این کتاب ابراز شده است.

دوره‌ی دوم:

از سال ۱۳۲۷ ق آغاز می‌شود که به آن دوره‌ی «مشروطه‌ی دوم» می‌گویند. در این دوره قوای بختیاری‌ها، اصفهانی‌ها و گیلانی‌ها پایتخت را تصرف کردند. البته روحانیت هنوز کاملاً کنار نرفته بود. مدرس در همین زمان به مجلس آمد، یعنی چند ماه بعد از شهادت شیخ فضل الله نوری که در آغاز این دوره رخ داد. در واقع شروع مشروطه‌ی دوم با مجلس دوم تقریباً همزمان است. در این دوره حوزه‌ی نجف و زعیم مشهور آن آخوند خراسانی همچنان دارای نفوذ و اعتبار بالای ملی بود.

دوره‌ی سوم:

از اولتیماتوم روس‌ها و بسته شدن مجلس آغاز می‌شود که در واقع، شروع دوران استبداد کبیر است. پس مشروطه‌ی اوّل، قبل از استبداد صغیر است. و مشروطه‌ی دوم و استمرار آن قبل از استبداد کبیر. این دهه‌ی اوّل مشروطه است، یعنی این ده سال، سه دوره‌ی مهم در خود دارد. بنابراین، وقتی می‌خواهیم در زمینه‌ی مشروطه کارکنیم باید ببینیم عناصر مختلف تأثیرگذار در این نهضت اعمّ از علماء، روشن‌فکران و مردم در کجاي این ده سال قرار گفته‌اند؛ به دلیل این که دو مشروطه رخ داده که با هم متفاوت است.

نکته‌ی یازدهم: قابل تحلیل بودن مشروطه با الفاظ نوین امروزی

بحث‌هایی که امروزه مطرح می‌شود، مثل بحث خودی و غیر خودی، با شناخت مشروطه قابل تحلیل است. به عنوان مثال اگر با همین بحث خودی و غیر خودی به سراغ مشروطه برویم، می‌بینیم که کاملاً جواب می‌دهد. در اصل، با فراموش کردن همین ملاک، مشروطه به شکست کشانده شده است.

بحث خودی و غیر خودی و بعضی بحث‌ها و الفاظ امروزی، کمک بسیاری به فهم تاریخ

می‌کند. می‌توانیم به سراغ تاریخ برویم و آن را امتحان کنیم و ببینیم تاریخ دراین آزمون‌ها چقدر به ما جواب می‌دهد. یک روز در این مملکت، برخی دست اندرکاران قیام ملت به این نتیجه رسیده بودند که خودی و غیر خودی بحث غیر ضروری است و همه، شهروند ایرانند. آن وقت بود که چنان کلاهی به سرشان رفت.

نکته‌ی دوازدهم: بررسی مشروطه با ملاک تجدد، زمان، اعتلا و انحطاط

ما غیر از این که زمان مشروطه را به صورت سال‌های تاریخی نگاه می‌کنیم و سال به سال پیش می‌رویم، می‌توانیم زمان را با ملاکی دیگر هم نگاه کنیم. مثلاً بگوییم زمان تجدد، زمان اعتلا، زمان انحطاط و... که در این صورت به فلسفه‌ی تاریخ هم پرداخته‌ایم؛ یعنی هر انقلابی در موقعیتی شتاب دارد و در زمانی دیگر کند است. تاریخ مشروطه هم این‌گونه بود. چنان که در انقلاب اسلامی اخیر نیز همین طور است؛ مثلاً زمان جنگ با بعد از جنگ مثل هم نیستند.

اگر ما ملاک‌های تجدد، اعتلا و انحطاط را در نظر بگیریم، می‌بینیم که اول انقلاب مشروطه اعتلاست، تنها نباید بگوییم که مشروطه به خاطر سرنوشت نافرجامش چیز بیخودی بود و روحانیت هم سرش کلاه رفت و... بلکه باید کالبدشناسی کنیم. اول مشروطه بسیار متعالی است. واقعاً مردم به میدان آمدند، روحانیت زنده شد، کشور احیاء شد، هم استبداد و هم بیگانگان ضربه خوردند.

ما نباید هر جا که نشاط است آن را به حساب روش فکران بگذاریم و نقش علماء را در این میان نادیده بگیریم. مشروطه، نوعی هیجان و نشاط دینی بود و از انقلاب سرچشمه گرفت، اماً بعدها به انحراف رفت.

بنابراین در اوایل دوره‌ی مشروطه، اعتلا داریم. همچنین دوره‌ی انحطاط هم در مشروطه داریم. این نکته‌ی مهمی است که ببینیم اعتلا در مشروطه از دین است یا از تجدد؛ و یا این که در مقاطعی در تحولات مشروطه اصلاً برای مردم هیچ چیز مهم نبوده و نسبت به مسائل سیاسی بی‌تفاوت می‌شوند. باید ببینیم این مقطع در چه سال‌هایی بوده

است؟ قبل از شیخ فضل الله یا بعد از او؟ ما می‌توانیم با ملاک‌هایی بررسی کنیم که حرف‌های بعضی موژخان در کجا دروغ است. انقلاب ما هم بسیار کمک می‌کند تا وقایع دوران مشروطه را بهتر درک کنیم؛ یعنی ما باید بین محیط، زمان، اندیشه، و وقایع مشروطه پیوند بزنیم. فقط وقایع صرف را نگاه نکنیم و ذهنی صرف هم نباشیم. این چند ملاک را با هم بررسی کنیم. محیط و زمان احاطه، اعتلا، تجدّد، زمان پرشتاب، زمان کم شتاب و... .

ببینیم ملت ایران کجا پرشتابت‌تر است یا کجا کم شتاب می‌شود، یا اندیشه‌ها و وقایع را کنار هم بگذاریم تا بفهمیم کجا قرار داریم؟ کجا قرار داشتیم؟ پشت سر ما چه حرکت‌هایی هست؟ این حرکت‌ها چطور شدند؟ چقدر امکانات داشتیم؟ کدام یک از آن‌ها ذات جامعه‌ی ماست؟ کدام یک عارض جامعه‌ی ما؟ و... .

بسیاری از تحلیل‌های امروز همین است. ذاتیات را با غیر ذاتیات (عرضیات) اشتباه می‌گیرند. مثلاً می‌گویند ملت ایران استبداد زده است یا ملت ایران ضد توسعه است... ما باید ببینیم آیا واقعاً همین طور است. یعنی آیا ذات جامعه‌ی ما استبدادی است؟ یا ذات جامعه‌ی ما این است که مردم، زود سرد می‌شوند؟

در نظر برخی این مفاهیم و بحث‌هایی نظیر آن را می‌توان در عنوانی به نام «حوادث تاریخی» به بحث گذارد و در ذیل آن، مسایل و افق قضایا را بررسی نمود. همه‌ی این‌ها قانون‌هایی دارد که حاصل این بررسی‌ها می‌تواند عبرت آموزی باشد؛ یعنی خود این بحث و این فضا، می‌تواند محاوره‌ای با امروز داشته باشد.

آن گاه در این منظر، سنت را در برابر تجدّد نگاه کنیم و ببینیم چه رخ داده است؟ این بحث می‌تواند نکات خوبی از مشروطه به ما ارایه بدهد که تمامش ریشه‌ی بحث‌های امروز ما خواهد بود.

این نکات نشان دهنده‌ی این است که در بحث‌های تاریخی چقدر باید احتیاط کرد تا هم از جنبه‌ی اندیشه‌ی سیاسی و هم از جنبه‌ی تاریخی، بینش قوی پیدا کنیم.

خروش سبز

بازخوانی عوامل و زمینه‌های قیام گوهرشاد

● حجه الاسلام محمد باقر شیرازی

اشاره

قیام خونین مسجد گوهرشاد در بیستم تیرماه ۱۳۱۴ شمسی، خروشی برآمده از غیرت دینی و حماسه‌ای برخاسته از روح دفاع از ارزش‌ها و باورهای اسلامی بود که با پیش‌تازی مرجعیت شیعه، ارکان دولت رضاخانی را لرزاند و در صحیفه‌ی تاریخ قیام‌های شیعی، ماندگار شد.

در چنین روزی، مردم شهر مقدس مشهد، شاهد قتل عام توده‌ی مردم و متخصصین مسجد گوهرشاد بودند. کشتاری که به دستور رضاخان و با هجوم نظامی دست نشاندگان پهلوی شکل گرفت و هزاران کشته و مجروح بر جای نهاد.

در سالروز این نهضت افتخار‌آفرین و به بهانه‌ی بازخوانی قیام، از روی کار آمدن رضاخان و اقدامات اسلام زدایی او به عنوان مهم‌ترین زمینه و عامل شکل‌گیری این خیزش اسلامی یاد کرده، نقش برجسته‌ی رهبران دینی را در روش ساختن افکار عمومی و آماده سازی ایشان برای ایستادگی در برابر تلاش‌های ضد دینی رضاخان بررسی می‌کنیم:

۱- رضاخان و به دست‌گیری قدرت

دولت انگلستان به منظور گسترش نفوذ خود در ساختار حکومت ایران و محو تدریجی قدرت مذهب و منزوی ساختن روحانیان، طرح اجرای کودتای را مهیا ساخت و در سوم

اسفند ۱۲۹۹ ش. رضاخان و سید ضیاء را مأمور اجرای آن ساخت. آیرون ساید، افسر انگلیسی هدایت کننده‌ی این کودتا، چنین می‌نویسد:

«تصویر می‌کنم که همه‌ی مردم ایران بر این عقیده باشند که نقشه‌ی این کودتا را من کشیده و اجرای آن را از پشت پرده نظارت کرده‌ام، اگر راست مطلب را بخواهم بنویسم، حقیقت همین است». ^(۱)

رضاخان مدتی بر مسند وزارت جنگ نشست و سرانجام در سوم آبان ۱۳۰۲ ش. با فشار دولت انگلستان، پست نخست وزیری را به عهده گرفت. سرانجام دریی سفر اروپایی احمد شاه، رضاخان در نهم آبان ۱۳۰۴ ش. به پادشاهی منصوب شد. ^(۲)

۲- چهره‌ی دوگانه

رضاخان در دوران تصدی وزارت جنگ، نخست وزیری و پادشاهی، سیاست دوگانه‌ای را نسبت به مذهب اجرا کرد، به گونه‌ای که عملکرد او در پیش و پس از سلطنت به طور کامل متفاوت و متضاد بودا

او پیش از پادشاهی، در جهت فریب اذهان عمومی و هموار کردن زمینه‌ی به دست‌گیری قدرت، خود را مسلمان متعصب معرفی می‌کرد و برای جلب مردم و روحانیان، تظاهر به دین داری را شیوه‌ی کار خود قرار داد. او به زیارت قبور ایمه می‌رفت. مدارالمولای متقیان برگردان می‌آویخت. در دسته‌های عزاداری با پای برخنه شرکت می‌کرد و همچون مردم عزادار، گل به پیشانی می‌مالید و کاه به سر می‌ریخت. تکیه‌ی قشون را در ایام محرم آماده ساخته و در آنجا روضه خوانی برپا می‌کرد و خود را حامی مذهب و مروج آن معرفی می‌نمود! ^(۳)

امام خمینی رض که از نزدیک، شاهد وقوع آن حوادث بوده است، چنین می‌فرماید:

۱- تاریخ معاصر ایران، ص ۱۲۱.

۲- ر.ک: ظهور و سقوط پهلوی، فردوست، ج ۱، ص ۸۲.

۳- ر.ک: رضا شاه، خاطرات سلیمان بهبودی، ص ۱۰ و ۲۲۹؛ تاریخ پیست ساله ایران، حسین مکی، ج ۶، ص ۱۶.

«از آن وقتی که... کودتای رضاشاه شد تا حالا، ناظر قضایا بوده‌ام. کارها یشان گاهی به ظاهر فریبنده بود. لکن بر خلاف مسیر ملت بود، وقتی که او (رضاخان) آمد، ابتدا شروع کرد به اظهار دیانت و... روپه خوانی و سینه زنی و گاهی ماه محرم در همه‌ی تکیه‌هایی که در تهران بود می‌رفت... تا وقتی که سوار مطلب شد، سلطه پیدا کرد».^(۱)

اما او به هنگام دستیابی به سلطنت، به تدریج سیاست مذهبی گذشته خود را کنار گذاشت و به منظور اسلام زدایی، به سرکوبی و تضعیف علماء و روحانیت و مبارزه با مظاہر مذهبی پرداخت و به صراحت، مذهب را منافی تمدن و تجدد معرفی کرد. رضاخان در مقابله با مراکز دینی و مذهبی، به اعدام، زندان و تبعید مخالفان پرداخت و شخصیت‌های فاخر و ارزنده‌ای چون مدرس را به شهادت رساند. او بدان حد در دین زدایی اهتمام ورزید که یکی از مورخان معاصر درباره‌ی او چنین می‌نگارد:

«پهلوی ... پس از به سلطنت رسیدن، همان کاری را کرد که عبدالملک مروان اموی کرد. عبدالملک مروان سال‌ها در مسجد الحرام به تلاوت قرآن و نمازو عبادت مشغول بود، پس از آن که به خلافت رسید، قرآن را کنار گذاشت و گفت:
«دیگر با تو کاری ندارم» و خانه‌ی کعبه را به منجنیق بست».^(۲)

۳- دشمنی آشکار

رضاخان با همدستی و کوشش مرموزانه‌ی جریان فراماسونری در ایران - که به شدت بر حذف روحانیت اهتمام داشتند - به ناتوان سازی روحانیت پرداخت و زمینه‌ی بدین ساختن روحانیت را در جامعه فراهم آورد، لذا ماسون‌ها دامنه‌ی تبلیغات بر ضد روحانیت را گسترش دادند. آنان با عنوان گرایش‌های مستقل، ملی گرا، نوخواه و علم گرا، همه

۲- تاریخ بیست ساله، حسین مکی، ج ۶ ص ۱۹.

۱- صحیفه نور، ج ۷، ص ۴.

ارزش‌های اسلامی و انسانی را به استهzae و سخره گرفتند و بر آیین اسلام و قوانین قرآن به شدت تاختند و بر ضد علما داستان‌ها بافتند و دروغ پراکنی‌ها کردند و حتی به منظور تخریب و خدشه دار کردن مقام روحانیان، آن‌ها را عناصری درباری و انگلیسی معرفی نمودند!

«آن‌ها می‌گفتند این دسته، آخوند درباری هستند. آخوند یعنی درباری، آخوند یعنی انگلیسی، من خودم با آقای حایری در زمان رضاشاه، ظاهراً توی اتومبیل نشسته بودیم ... چند نفر هم از آن طرف شهر، می‌آمدیم تهران، آن چند نفر یکی شان شروع کرد صحبت کردن، گفت که من حالا سال‌های طولانی بود که این هیکل‌ها را نمی‌دیدم. این‌ها را انگلیس‌ها آورده‌اند در ایران... برای این‌که نگذارند کار مها درست بشود. این‌ها عمال انگلیس‌ها هستند، مادامی که ما سوار بودیم این‌ها این حرف‌ها را شروع کردند زدن و گفتن، به این‌که این‌ها چطورند، این‌ها وضعشان این بود، تبلیغاتی کردند به اینکه هر معتمم و آخوند درباری است!». (۱)

مسون‌ها با بوق و کرنا به گوش مردم می‌خواندند که همه‌ی بدبهختی‌ها و عقب ماندگی‌ها ایران و ایرانی، به سبب باورمندی به اسلام و پیروی از روحانیت است و رسیدن به تمدن و آزادی را در گرو سلطنت رضاخان تبلیغ می‌نمودند. (۲)

۴- نمادهای دین زدایی

بیان اقدامات ضد مذهبی رضاخان، فضای تاریک و وحشتناک آن دوران را ترسیم کرده و چهره‌ی ضد دینی او و حامیانش را عیان می‌سازد که به گوشه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم :

۱- نظام وظیفه‌ی اجباری برای روحانیون:

به دنبال مخالفت‌های رضاخان با علما، نظام وظیفه‌ی اجباری، اقدامی

.۱- صحیفه نور، ج ۶، ص ۳۱.
.۲- ر.ک: نهضت امام خمینی، حمید روحانی، ج ۳، ص ۷۷.

علیه روحانیون تلقی شد. در واکنش، علمای اصفهان و شیراز به قم عزیمت کردند، هم‌صداباً آیت الله العظمی شیخ عبدالکریم حائری اعتراض و انزجار خود را اعلام داشتند.^(۱)

۳ - حذف تاریخ قمری:

کنار گذاشتن تاریخ قمری و جایگزینی تاریخ شمسی به بهانه‌ی «عربی زدایی» صورت پذیرفت و به کار بردن تاریخ قمری و نوشتن آن در پای اسناد و امثال آن ممنوع و جرم، تلقی شد.

۴ - اختلاط دختر و پسر در مدارس:

به دستور رضاخان، مدارس ابتدایی مختلط گشته و دختر و پسر در کنار یکدیگر قرار گرفتند و پسران مجبور بودند در مدرسه شلوار کوتاه به پا کنند تا متجدد و مترقی جلوه کنند.^(۲)

۵ - جایگزینی محضرهای رسمی به جای محضرهای شرعی:

رضاخان به قصد منزوی ساختن روحانیان، که پناه و مامن توده‌ی مردم در انجام مسائل دینی و اسلامی در محاضر شرعی بودند، به تأسیس محاضر رسمی پرداخت. به گفته‌ی یکی از مورخان بیگانه:

«منزوی کردن روحانیون و شکست دادن آن‌ها بسیار دشوار بود. مخالفان قوانین

شرعی ناگزیر بودند که ابتدا یک نظام حقوقی را جانشین آن سازند، سپس به متزلزل کردن رکن مذهب بپردازنند. رضا شاه نیز همین کار را کرد... سال ۱۳۰۵ ش. گام بزرگی به صورت گماردن حقوق دانان دارای تحصیلات اروپایی به جای روحانیون در وزارت عدله برداشته شد... سال ۱۳۰۷ ش. سال یورش به ساختار بیرونی قوانین شرعی بود»^(۳)

۱- تاریخ سیاسی معاصر ایران، جلال الدین مدنی، ج ۱، ص ۱۱۸.

۲- ر. ک: قیام گوهرشاد، سینا واحد، ص ۳۳. ۳- تاریخ معاصر ایران، بیترآوردی، ج ۲، ص ۶۳.

۵- جلوگیری از برپایی مراسم عزاداری:

رضاخان برای دور ساختن مردم از دین و اعتقادات مذهبی و جلوگیری از ارتباط با رهبران دینی، به بستن حسینیه‌ها و تکیه‌ها و ممانعت از برپایی مراسم سوگواری، ماتم سرایی، سینه زنی و عزاداری برای سالار شهیدان علیهم السلام پرداخت. او تا آن حد پیش رفت که در کشور ایران عاشورایی گذشت و لیکن یک مجلس عزاداری علی‌بن‌ابی‌طالب عزرا به پا آندکی، نیمه‌های شب در زیرزمین‌های خانه‌ی خود، به صورت پنهانی مجلس عزا به پا می‌کردند و یا به بیابان و با غی رفته و به روشه خوانی می‌پرداختند. حسین مکی در این باره چنین می‌نویسد:

«.. اگر احیاناً در بعضی از خانه‌ها محترمانه مراسم عزاداری به عمل می‌آمد، صاحبان خانه تحت تعقیب قرار می‌گرفتند و به زندان می‌افتدند. بعداً به جای عزاداری، کاروان شادی (کارناوال) در ایام عاشورا راه انداختند و صنوف را مجبور کردند که در برپایی کارناوال پیش قدم شده، هر صنفی دسته‌ی خود را شرکت دهد. خوب به خاطر دارم در اواخر سلطنت پهلوی، حرکت کارناوال مصادف بود با شب عاشورا، و در کامیون‌ها دستجات رقصه با ساز و آواز به پای کوبی و رقص، در شهر به گردش درآمده بودند. در عرض اگر احیاناً افرادی از ذاکرین با عبا و عمّامه دیده می‌شدند، تحت تعقیب قرار می‌گرفتند». (۱)

۶- لباس متحددالشکل:

بر طبق مصوبه‌ای، کلیه‌ی اتباع ایران موظف به پوشیدن لباس متحددالشکل (کت و شلوار) شدند. یکی از اهداف رضاخان در اجرای آن، مبارزه با روحانیت اصیل از طریق محظوظ تدریجی لباس خاص اهل علم بود. کار به جایی رسید که حکومت رضاخان با مطرح کردن این موضوع که «ملایی، مشروط به داشتن شهادت نامه است» تنها به افرادی که از دو

۱- تاریخ بیست ساله، حسین مکی، ج ۴، ص ۱۹.

مجتهد گواهی ارایه می‌کردند، تصدیق به پوشیدن لباس روحانیت می‌دادند
با اجرای این طرح، نسبت به کسانی که عمامه داشتند، سختگیری‌های بسیار می‌شد
بدان حد که روحانیان نمی‌توانستند در معابر عمومی ظاهر شوند و ناچار بودند در خانه یا
در سهی علمیه بمانند، در غیر این صورت گرفتار پلیس می‌شدند.^(۱) امام خمینی رهبر انقلاب
می‌فرماید:

« برای ما همه جور تحملی کرده‌اند، این‌ها (رژیم پهلوی) مساجد، مدارس
ما، حوزه‌های علمی، تمام این‌ها تحت نفوذ این‌ها بود و این‌ها نمی‌گذشتند
که ما به کار خودمان ادامه بدهیم. من در همین مدرسه‌ی فیضیه که حجره‌ای
آن وقت داشتم... یک روز آمدم دیدم یک نفر هست، گفتم که چه شده؟ گفت:
همه‌ی این طلبه‌ها قبل از آفتاب از ترس پاسبان‌ها فرار کرده‌اند توی باغات،
صبح که می‌شد قبل از آفتاب این طلبه‌های اهل علم باید فرار کنند بروند در
باگات و شب برگردند توی حجره‌ها یاشان، شما نمی‌دانید که به ما چه
گذشت در این زمان‌ها».^(۲)

۷- کلاه پهلوی و کلاه لگنی:

رضاخان در آغاز سلطنت خود، به سرگذاشتن کلاه پهلوی (یک لبه و شبیه کلاه
سریازی) را برای همه اجباری کرد. اما در خرداد ۱۳۱۴ ش. کلاه تمام لبه (شاپو) جایگزین
کلاه پهلوی گردید. گویند این تبدیل کلاه از سوغات‌هایی بود که رضا شاه از مسافرت ترکیه
آورده بود. او معتقد بود که « می‌خواهیم همنزگ شویم که ما را مسخره نکنند» و یا آن که
«باید ایرانی‌ها خود را با خارجی‌ها یکسان بدانند و در ترقی و پیشرفت، تشویق و تأیید
شوند و بدانند تفاوتی از لحاظ روح و جسم و استعداد جز همین «کلاه» در بین نیست!»^(۳)

۸- کشف حجاب:

۱- همان، ج ۶، ص ۲۵۱؛ تاریخ سیاسی معاصر ایران، ج ۱، ص ۲۴۲.

۲- صحنه نور، ج ۶، ص ۱۳۳.

۳-

حجاب - به عنوان نماد عفت و حیای زنان - نیز از گزند توطئه‌های رضاخان در امان نبود. وی در جهت متلاشی ساختن فرهنگ دینی و ملی ایرانیان، حجاب زدایی را به تقليید از آتاتورک پی‌گرفت. او پس از مسافرت به ترکیه در سال ۱۳۱۳ ش. به مبارزه با حجاب پرداخت و در اجرای این طرح شوم، کلیه‌ی اقشار جامعه را به شرکت در مجالس جشن و سخنرانی مجبور کرد، همگان را موظف ساختند که به اتفاق همسرانشان در این مجالس شرکت کنند، حتی گستاخی را به حدی رسانندند که به علما نیز تشکیل چنین مجالسی را پیشنهاد کردند^(۱). امام خمینی^{ره} در این زمینه می‌فرماید:

«بهانه‌ی دومی که باز به تقليید از آتاتورک بی صلاحیت، آتاتورکی مصلح غیر صالح، باز انجام داد، قضیه‌ی کشف حجاب با آن فضاحت بوده. خدا می‌داند که به این ملت چه گذشت در این کشف حجاب. حجاب انسانیت را پاره کردند این‌ها. خدا می‌داند که چه مخدّراتی را این‌ها هتك کردند و چه اشخاصی را هتك کردند».^(۲)

رونده بپایی جشن‌ها و جلسات بدان‌جا انجامید که مجلس جشنی با حضور علی اصغر حکمت - وزیر معارف و فرهنگ - در مدرسه‌ی شاپور شیراز برپا شد که در خاتمه‌ی این مراسم، چهل دختر بر روی صحنه (سن) نمایان شدند و ناگهان نقاب از چهره برداشتند و ارکستر، آهنگ رقص نواخت و دختران بی حجاب به پای کویی و رقص پرداختند^(۳)، این حرکت بسیار زشت، زمینه‌ی اعتراضات عمومی را فراهم آورد.

کندي روند حجاب زدایی! رضاشاه را بر آن داشت که خود در روز ۲۷ دی ماه ۱۳۱۴ ش. به اتفاق همسر و دختران بدون حجاب خود در جشن دانش‌سرای مقدماتی حضور پیدا کنند و از آن پس مسئله‌ی "کشف حجاب" را "بازیافتن حقوق زن" نام نهادند. رضاخان برآن بود تا در جهت زدودن حریم اماکن مقدس همچون مشهد و قم، اجرای

۱- همان، ص ۱۵۳.

۲- صحیفه نور، ج ۱، ص ۲۶۸

۳- رک: مجله سروش، ش ۹۰

کشف حجاب را در آن دو شهر با شدت و فشار، عملی سازند. استاندار خراسان در نامه‌ی خود به مرکز، چنین از اجرای کشف حجاب یاد می‌کند:

«... در نظر است پس از خاتمه‌ی جشن‌ها، ورود به صحن و حرم مطهر و بیوتات شریفه، برای زن‌های با چادر قدر غن شود، البته زوار خارجه که تذکره ارایه بدهد، مستثنی خواهند بود. فعلاً دستور داده شد زن‌های با چادر را در ادارات دولتی و محاضر رسمی نپذیرند، امیدوارم به زودی موضوع تجدید نسوان در مشهد به کلی عملی شود». (۱)

رویارویی با دژخیم

در برابر اقدامات ضد دینی رضاخان، اعتراضات عمومی با رهبری روحانیت در شیراز و تبریز شکل گرفت و از سویی آیت الله شیخ عبدالکریم حایری با ارسال نامه‌ای به رضاخان، حوادث ضد دینی را غیر قابل تحمل دانست^(۲). دامنه‌ی اعتراضات به مشهد مقدس نیز کشیده شد. آیت الله حاج آقا حسین قمی در اجتماع عالمان بنام حوزه‌ی علمیه‌ی مشهد، به اوضاع اسفبار وقت اشاره کرده، می‌فرماید:

«امروز اسلام فدائی می‌خواهد، بر مردم است که قیام کنند».

آیت الله قمی در جلسه‌ای دیگر، تصمیم می‌گیرند تا به تهران رفته، نارضایتی خویش را به رضاخان اعلام دارند، ایشان در ادامه می‌فرماید:

«به عقیله‌ی من اگر پیشرفت این جلوگیری از خلاف مذهب، منوط به کشته شدن ده هزار، که رأس آن‌ها حاج آقا حسین قمی است باشد، ارزش دارد».

ایشان پیش از حرکت، به رضاخان پیغام می‌دهد:

«اگر از خیانت به اسلام دست برنداری، شخصاً به تهران می‌آیم و سر تو را با

۱- واقعه کشف حجاب، ص ۱۹۰، سند ۹۱

۲- مجله حوزه، ش ۳۴، ص ۶۴

سفال می‌برم».

حاج آقا حسین قمی پس از ورود به تهران راهی شهری (حضرت عبدالعظیم) شده، در آنجا اقامت می‌کند و از آن پس، سیل جمعیت به منظور دیدار آن مرجع وارسته و شجاع به سوی محل اقامت وی سرازیر می‌شود. این امر بر وحشت و هراس دولت پهلوی افزود و در نتیجه مأموران حکومتی با محاصره‌ی اقامتگاه آیت الله قمی، اجازه‌ی ملاقات به کسی نمی‌دهند^(۱). امام خمینی^{ره} از دیدار خود با حاج آقا حسین قمی چنین یاد می‌کند:

«یک وقت مرحوم آقای قمی خودش تنها پا شد راه افتاد آمد، که من تهران بوردم، ایشان به حضرت عبدالعظیم آمدند و ما رفتیم خدمتشان؛ و ایشان قیام کردند متنهی حبس کردند، در همانجا حبسش کردند و بعد هم تبعیدش کردند». ^(۲)

قیام گوهرشاد

در پی سفر حاج آقا حسین قمی به تهران، گروه بسیاری از مردم متدين مشهد در مسجد گوهرشاد اجتماع کردند و به سخنان خطبا که در مذمت کشف حجاب سخن می‌راندند، گوش فرا دادند. با رسیدن خبر بازداشت آیت الله قمی، شور و اعتراض مردم فرونی یافت و سخنرانی شیخ محمد تقی بهلول در مسجد و درخواست وی درباره‌ی آزادی آن مرجع شجاع، بر هیجان مردم افزود، بدان حد که شعار «مرده باد شاه، زنده باد اسلام» و «لعنت بر دشمن علماء» در محوطه‌ی مسجد و صحن و شبستان‌های اطراف طبیعت انداز شد.

روز شنبه ۲۱ تیر ماه ۱۳۱۴ ش. ازدحام جمعیت به اوج خود رسید. مسؤولان شهر که

۱- ر.ک: حاج آقا حسین قمی قامت قیام، از مجموعه دیدار با ابرار.

۲- صحیفه نور، ج ۸، ص ۳۱

از خیزش مردمی به شدت وحشت زده شده بودند موضوع را به مرکز خبر داده، در انتظار دستور رضاخان به سر می‌بردند تا آن که دستور حمله به مسجد گوهرشاد از سوی آن جنایت‌کار صادر شد.

سرانجام در نیمه‌های شب یکشنبه ۲۲ تیر ماه ۱۳۱۴ ش. برابر با ۱۲ ریبع الشانی ۱۳۵۴ق. نیروهای قزاق به فرمان دهی سرهنگ مطبوعی پس از محاصره مسجد در اطراف آن مستقر شدند و تعدادی نیز بر گل دسته‌ها و نقاره خانه موضع گرفتند و برخی از قزاق‌ها هم مسلسل‌های سنگین را بر بام‌های مشرف به حیاط مسجد قرار دادند و توبه‌های سنگین را برای شلیک آماده ساختند. آن‌گاه به شکستن درهای مسجد پرداختند و سپس با رشت‌ترین شیوه از زمین و پشت بام‌های مسجد به سوی مردم شلیک کردند و مردمی را که با شعار «علی علی یا علی» به دنبال پناه‌گاهی به این سو و آن سو می‌دویدند را به رگبار گلوله بستند.^(۱)

هنگامی که سپیده‌ی صبح زد، پیکر بیش از دو هزار (تا پنج هزار) شهید در مسجد گوهرشاد و صحن مسجد به چشم می‌خورد، قزاقان نیز در جستجوی زندگان، پای بر کشته شدگان می‌نهادند تا اگر در میانشان کسی را نیمه جان یا زنده ببینند با سرنیزه و تیر از پای درآورند.

کامیون‌های نظامی برای حمل جنازه‌ها آماده شدند. به گفته‌ی یک شاهد عینی، پنجاه و شش کامیون جنازه از مسجد بیرون برdenد و حتی زخمیان را نیز همراه کشته شدگان در گودال دفن کردند.

بنابراظهار خادمان مسجد گوهرشاد، تا سه روز مغزهای متلاشی شده و خون‌های مردم بی گناه را از سقف و دیوارهای شبستان‌ها پاک می‌کردند.

علاوه بر این جنایت بزرگ، علمای بنامی چون حضرات آیات سید یونس اردبیلی،

۱- ر.ک: قیام خراسان، مسعود کوهستانی، ص ۸۵

میرزا محمد آفازاده، سید عبدالله شیرازی، سید علی اکبر خوبی و روحانیون بزرگوار دیگر، زندانی و سپس به شهرهای دیگر تبعید شدند. همچنین بیش از هزار و پانصد تن از مردم مبارز مشهد نیز دستگیر و محبوس گشتند.^(۱)

این قیام، جلوه‌ای از همراهی و اطاعت مردم از رهبری روحانیت بود، نهضتی که بنا به گفته‌ی شیخ محمد تقی بهلول، محور و اساس آن بر حرکت بیدارگرانه‌ی حاج آقا حسین قمی استوار بود^(۲) و در آن عصر خفقان و وحشت، خواب بر شب پرستان دیو سیرت، ناخوش ساخت و حماسه‌ی حمایت از دین و ستم ستیزی را دوباره در تاریخ این ملت احیا کرد.

.۲- حاج آقا حسین قمی قامت قیام، ص ۱۱۹

۱- قیام گوهرشاد، ص ۲۵۵

فصل پنجم:

پرسش‌ها و پاسخ‌ها

چوانی

مقام معظم رهبری^(۱)

۱- از دیدن چوانان چه احساسی به شما دست می‌دهد؟ اولین مطلبی که به آنان می‌گویید،

چیست؟

■ وقتی با چوانان هستم و در محیط چوان قرار دارم، احساس من مثل احساس کسی است که در هوای صحیح گاه تنفس می‌کند، احساس تازگی و طراوت می‌کنم. آن چیزی هم که معمولاً در ملاقات با چوانان اول بار به ذهن من می‌زند و بارها به آن فکر کرده‌ام، این است که آیا این‌ها خودشان می‌دانند که چه ستاره‌یی در جیب‌نشان دارد می‌درخشد؟ من این ستاره را می‌بینم، اما آیا خودشان هم می‌بینند؟ ستاره‌ی چوانی، چیز بسیار درخشن و خوش طالعی است. اگر چوانان این چیز قیمتی و بی‌نظیر را در وجود خودشان حس کنند، فکر می‌کنم که ان شاء الله از آن خوب استفاده خواهند کرد.

۲- تعریف شما از یک چوان مسلمان و خصوصیات او چیست؟ چگونه یک چوان می‌تواند

مسیر زندگی را طی کرده و به اهدافش برسد؟

■... اساساً در بین این خصوصیات مهمی که چوانان دارند، سه خصوصیت را خیلی بارز می‌بینیم، که اگر آن‌ها مشخص بشود، و اگر آن‌ها به سمت درستی هدایت بشود، به نظر می‌آید که می‌شود به این سؤال شما پاسخ داد. آن سه خصوصیت عبارت است از: انرژی، امید، ابتکار. این‌ها سه خصوصیت برجسته در چوان است.

البته در قرآن یک نکته‌ی بسیار اساسی هست و آن توجه دادن به تقواست. وقتی که افراد می‌خواهند پیش خودشان تصویری از تقدیر را درست کنند، به ذهنشان نماز و روزه و

۱. این متن، از کتاب «دانشگاه اسلامی و رسالت دانشجوی مسلمان» جلد چهارم مورد استفاده قرار گرفته است.

عبادت و ذکر و دعا می‌آید. ممکن است همه‌ی این‌ها در تقوا باشد، اما هیچکدام از آن‌ها معنای تقوا نیست. تقوا، یعنی مراقب خود بودن. تقوا، یعنی یک انسان بداند که چه کار دارد می‌کند، و هر حرکت خودش را با اراده و فکر و تصمیم انتخاب نماید، مثل انسانی که سوار بر یک اسب رهوار نشسته، دهانه‌ی اسب در دستش است و می‌داند کجا می‌خواهد برود. تقوا، این است. آدمی که تقوا ندارد، حرکات و تصمیم‌ها و آینده‌اش در اختیار خودش نیست.

اگر ما تقوا را با همین معنا در نظر بگیریم، به نظر من راحت می‌شود راه را طی کرد. البته باز هم نه آن‌طور که خیلی راحت باشد. به هر حال، می‌شود، ممکن است، واقعاً عملی است که یک جوان راه اسلامی زندگی کردن را پیدا کند، اگر متدين است، ببینید چه کار دارد می‌کند، این اقدام، این حرف، این رفاقت، این درس، این فعل و درک، آیا درست است یا درست نیست. همین که او فکر می‌کند درست است یا درست نیست، این همان تقواست. اگر متدين نیست، چنانچه همین حالت را داشته باشد، این حالت او را به دین راهنمایی خواهد کرد. قرآن کریم می‌گوید: «هُدٰى لِلْمُتَّقِينَ»؛ نسیم گوید «هُدٰى لِلْمُؤْمِنِينَ»! «هُدٰى لِلْمُتَّقِينَ»، یعنی اگر یک نفر باشد که دین هم نداشته باشد، اما تقوا داشته باشد. ممکن است کسی دین نداشته باشد، اما به همین معنایی که گفتتم، تقوا داشته باشد - او بلاشک از قرآن هدایت خواهد گرفت و مؤمن خواهد شد. اما اگر مؤمن تقوا نداشته باشد، احتمالاً در ایمان هم پایدار نیست، بستگی به شانسش دارد: اگر در فضای خوبی قرار گرفت، در ایمان باقی می‌ماند، اگر در فضای خوبی قرار نگرفت، در ایمان باقی نمی‌ماند. بنابراین، اگر بتوانیم از آن سه خصوصیت با تقوا کار بکشیم و درست هدایت بشود، به نظرم خیلی خوب می‌شود جوانان در شکلی که اسلام می‌پسندند، زندگی کنند، بخصوص خوش‌بختانه امروز کشور ما کشوری اسلامی است.

۳- با توجه به این که نوگرایی، یکی از ویژگی‌های انسان به شمار می‌رود و نوعاً در مسایلی از قبیل آرایش و پوشش خودنمایی می‌کند؛ نظر جنابعالی در مورد نحوه‌ی برخورد

با این‌ها چیست؟

■ اصل گرایش به زیبایی و زیباسازی و زیبا دوستی، یک چیز فطری است. البته این شاید با مقوله‌ی نوگرایی مقداری تفاوت بکند، نوگرایی چیز عامتری است. این مسئله‌ی آرایش و لباس و این چیزهایی که شما گفتید، مقوله‌ی خاصی است که انسان، بخصوص جوان، از زیبایی و زیباسازی خوشش می‌آید و دلش می‌خواهد که خودش هم زیبا باشد، و این عیبی هم ندارد، یک چیز طبیعی و قهری است، در اسلام هم منع نشده است. آن چیزی که منع شده، فتنه و فساد است.

این زیبایی و زیباسازی، بایستی موجب این نشود که در جامعه انحطاط و فساد به وجود بیاید، یعنی ابتدال اخلاقی نباید به وجود بیاید. چگونه؟ راه‌هایش مشخص است. اگر ارتباط بی‌قید و شرط و بی‌بند و باری در روابط زن و مرد وجود داشته باشد، این موجب فساد خواهد شد. اگر به صورت افراطی به شکل مُدپرستی دربیاید، این به فساد خواهد انجامید. اگر این مقوله‌ی زیباسازی و رسیدن به سر و وضع و لباس و امثال این‌ها، مشغله‌ی اصلی زندگی بشود، انحراف و انحطاط است، مثل این که در دوره‌ی طاغوت، آن خانم‌های اعیان و اشراف، پشت میز آرایش می‌نشستند. فکر می‌کنید چند ساعت می‌نشستند؟ شش ساعت... اگر کار به این شکل در بیاید، انحراف و انحطاط است، اما فی نفسه، رسیدن به سر و وضع و لباس، بدون این که در آن خودنمایی و تبرّج باشد، عیبی ندارد.

در اسلام، «تبرّج» ممنوع است. تبرّج، یعنی همان خودنمایی زنان در مقابل مردان، برای جذب و فتنه انگیزی. این، یک نوع فتنه است و خیلی اشکالات دارد. اشکالش فقط این نیست که این دختر جوان، یا این پسر جوان به گناه می‌افتد - این اولیش است، شاید بتوانم بگویم کوچک‌ترینش است - دنباله‌اش به خانواده‌ها می‌رسد. اساساً آن گونه رابطه‌ی بی‌قید و شرط و بی‌قید و بند، برای بنای خانواده سم مهلك است، چون خانواده با عشق زنده است. اصل‌بنای خانواده با عشق است. اگر این عشق - عشق به زیبایی، عشق به جنس مخالف - در صد جای دیگر تأمین شد، دیگر آن پشتونه‌ی قوی‌بی که استحکام

خانواده باید داشته باشد، از بین خواهد رفت و خانواده‌ها متزلزل می‌شود، به همین وضعی در می‌آید که امروز متأسفانه در کشورهای غربی هست، بخصوص در کشورهای اروپایی شمالی و امریکا.

... در اسلام، به مسأله‌ی زیبایی اهمیت داده شده است. زیاد شنیده‌ایم که: «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ وَ يُحِبُ الْجَمَالَ»؛ خدا زیباست و زیبایی را دوست دارد.

در خصوص رسیدن به سر و وضع، روایات زیادی در کتب حدیثی ما هست. در کتاب «نکاح»، مفصل بحث می‌شود که مرد و زن بایستی به خودشان برسند. بعضی خیال می‌کنند که مثلاً مردان باید موی سرشان را بتراشند، نه، در شرع، برای جوانان مستحب است که موی سر بگذارند. در روایت هست که: «الشَّعْرُ الْحَسَنُ مِنْ كَرَامَةِ اللَّهِ فَأَكْرِمُوهُ»؛ موی زیبا، جزو کرامات‌های الهی است، آن را گرامی بدارید. یا مثلاً روایت دارد که پیامبر اکرم ﷺ وقتی می‌خواستند نزد دوستانشان بیایند، به ظرف آب نگاه می‌کردند و سر و وضع خود را مرتب می‌کردند. آن زمان که آینه به این شکلی که حالا هست و فراوان هم هست، نبود، جامعه‌ی مدینه هم که فقیر بود، پیامبر ظرف آبی داشتند، که وقتی می‌خواستند نزد دوستانشان بیایند، از آن به جای آینه استفاده می‌کردند. این، نشان‌دهنده‌ی آن است که سر و وضع مرتب، لباس خوب، و گرایش به زیبایی، چیز مطلوبی در شرع اسلام است، منتها آن چیزی که بد و مضر است، آن است که این وسیله‌یی برای فتنه و فساد و تبرج بشود. همان طور هم که گفتم، ضررهاش تا خانواده و نسل بعد هم می‌رسد.

۴- بهترین شیوه‌ی برخورد با منکرات چیست؟

■ بستگی به این دارد که چه کسی بخواهد برخورد بکند. اگر شما بخواهید برخورد کنید، «زبان» است. شما به غیر از زبان، هیچ تکلیف دیگری ندارید. نهی از منکر برای مردم، فقط زبانی است. البته برای حکومت، این‌طور نیست. اگر منکر بزرگی باشد، برخورد حکومت احیاناً ممکن است برخورد قانونی و خشن هم باشد، لیکن نهی از منکر و امر به معروفی که در شرع مقدس اسلام هست، زبان است: «إِنَّمَا هِيَ اللُّسْان»؛ تعجب نکنید، من

به شما عرض می‌کنم که تأثیر امر و نهی زبانی - اگر انجام بگیرد - از تأثیر مشت پولادین حکومت‌ها بیشتر است.

من چند سال است که گفته‌ام امر به معروف و نهی از منکر، البته عده‌یی این کار را می‌کنند، اما همه نمی‌کنند. همه تجربه نمی‌کنند، می‌گویند آقا چرا اثر نمی‌کند؟! تجربه کنید. منکری را که دیدید، با زبان تذکر دهید. اصلاً لازم هم نیست زبان گزنه باشد و یا شما برای رفع آن منکر، سخنرانی بکنید، یک کلمه بگویید: آقا! خانم! برادر! این منکر است. شما بگویید، نفر دوم بگوید، نفر سوم بگوید، نفر دهم بگوید، نفر پیش‌جاهم بگوید، کی می‌تواند منکر را ادامه بدهد؟

البته به شما بگویم عزیزان من! منکر را باید بشناسیید. چیزهایی ممکن است به نظر بعضی منکر بیاید، در حالی که منکر نباشد. باید معروف و منکر را بشناسیید. واقعاً باید بدانید این منکر است. بعضی گفته‌اند که باید احتمال تأثیر وجود داشته باشد. من می‌گویم احتمال تأثیر همه جا قطعی است، مگر در نزد حکومت‌های قللر، قدرتمندها و سلاطین. آن‌هایند که البته حرف حساب به گوششان فرو نمی‌رود و اثر نمی‌کند، اما برای مردم چرا. برای مردم، حرف اثر دارد. بنابراین، پاسخ من این شد که بهترین روش برای شما که از من سؤال کردید، «زبان» است.

۵- بزرگ‌ترین هنر این انقلاب برای جوانان چه بود؟

■ بزرگ‌ترین هنر این انقلاب که امام، آن را فتح الفتوح این انقلاب دانستند، این بود که توانست جوان‌هایی را تربیت کند که در دنیای مادی آلوده و از لحاظ اخلاقی، لجنزار، انسان‌هایی با دل‌های پاک و نورانی و با تصمیم‌های راسخ باشند هوشمندانه و خردمندانه راه بزرگان بشریت و راه سعادت بشر را انتخاب بکنند.

جوان ایرانی توانست در زیر سایه‌ی انقلاب، چیزهایی را که جزو زیبایی‌های حقیقی او بود، برای خود حفظ، و آن را مضاعف کند، مثل هوشمندی، زرنگی، فعالیت، جладت، شجاعت و اقدام. این‌ها مال جوان ایرانی است. چیزهایی را که در طول یک قرن - یا بیشتر

- با وسایل فکری، با وسایل گوناگون اقتصادی و سیاسی و استعماری کار کرده بودند که به او تزریق کنند، تا آن زیبایی‌ها تحت الشاعع قرار بگیرد - مثل مدها و عادت‌های غلط، اعتیادهای مرگبار و معاشرت‌های بشدت مضر - توانست آن‌ها را رها و از خودش دور کند. این انقلاب است، انقلاب ارزش‌ها یعنی این، یعنی آن چیزهایی را که برای یک جوان، مهم است، تغییر می‌دهد. برای یک جوان، مهم این بود که فلان عطر را بزند، فلان نوع کفش را بپوشد، موهایش را فلان جور آرایش کند و در فلان خیابان، یک ساعت، دو ساعت راه برودا نه به فکر پیشرفت و آبادانی کشور، نه به فکر پرکردن شکم فقر، نه به فکر اندکی سر و صورت دادن به اوضاع کشور، نه به فکر اندکی آباد کردن و نورانی کردن دل خود! غرق در همین مسایل مادی، که نقطه‌ی اوحش - فرضأً - یک شهوت‌رانی در امور جنسی، یا در امور خوراکی بود! عزیزان من! جوانی، این گونه می‌گذشت و انقلاب، آن را تبدیل کرد.

درست مثل همان کاری که پیامبر در صدر اسلام کرد. وقتی مصعب بن عمیر در جنگ احـد شهید شد، پیامبر بالای سرا او آمد و گریه کرد - طبق آنچه که در روایت و تاریخ هست - و به اصحابش گفت: این جوان در مکه - البته قبل از مسلمان شدنش - بهترین و زیباترین و فاخرترین لباس‌ها را می‌پوشید و با زیباترین آرایش‌ها در مکه می‌خرامید (به تعبیر من) و همه‌ی مرد و زن مکه به این جوان نگاه می‌کردند. جوانی طبق ارزش‌های جاهلی و غرق در همان ارزش‌ها، همه‌ی همتش در آن روز این بود که لباس زیباتر و فاخرتری بپوشد و چهره‌ی جذاب‌تری داشته باشد.

اسلام، این جوان را منقلب و تبدیل به یک قهرمان و یک آدم معنادار کرد، که پیامبر قبل از این که از مکه به مدینه تشریف ببرند، برای این که یشربی‌های آن روز، قرآن را یاد بگیرند، این جوان را فرستاد. پیرمرد هم دور و برشان داشتند، ولی این جوان را فرستاد، او معلم قرآن اهل یشرب شد! در جنگ احـد هم شهید شد. روی خاک‌های داغ بیابان افتاده بود، پیامبر ایستاد، به جسد مطهر او نگاه کرد و بناکرد گریه کرد!

اگر نورانی کردن جوان‌ها و متوجه کردن آن‌ها به اهمیت مصرف کردن جوانی در راه ارزش‌های والا، نقطه‌ی فتح الفتوح انقلاب است، فتح الفتوح استکبار و ضد حمله‌ی

استکبار هم این است که همین نقطه را از جوان‌ها بگیرد، باز جوان‌ها را سرگرم فساد، آلودگی، بدفهمی و بحث‌های پوج و بیهوده‌ی شبه فلسفی کند که هیچ حقیقتی پشت سرش نیست. فقط برای گفتگو کردن و سروکله زدن و ساعتی وقت گذراندن - بدون این که هیچ فایده‌یی در آن باشد - و غافل کردن آن‌ها از حقیقت، از راه زندگی، از آرمان‌های انقلاب و از انتظاری که این ملت و انقلاب از جوان‌ها دارد.

عَدْ بِهِ عَنْوَانِ يَكْ دُخْنَرِ دَانِشْجَوِ، مَا چَغْوَنَهِ مَىْ تَوَانِيْمِ ازْ زَنْدَكَانِيْ حَضْرَتْ زَهْرَاءِ اللَّهِ الْكَوَافِرِ

بگیریم؟

سؤال بسیار خوبی است. اولاً من به شما بگویم که الگو را نباید برای ما معرفی کنند و بگویند که این الگوی شمامت. این الگوی قراردادی و تحمیلی، الگوی جالبی نمی‌شود. الگو را باید خودمان پیدا کنیم؛ یعنی در افق دیدمان نگاه کنیم و ببینیم از این همه چهره‌یی که در جلوی چشمنان می‌آید، کدام را بیشتر می‌پسندیم؛ طبعاً این الگوی ما می‌شود. من معتقدم که برای جوان مسلمان، بخصوص مسلمانی که با زندگی ائمه و خاندان پیامبر و مسلمانان صدر اسلام آشنایی داشته باشد، پیدا کردن الگو مشکل نیست، و الگو هم کم نیست. حالا خود شما خوشبختانه از حضرت زهرا (سلام الله عليهما) اسم آوردید. من در خصوص وجود مقدس فاطمه‌ی زهرا (سلام الله عليهما) چند جمله‌یی بگویم؛ شاید این سر رشته‌یی در زمینه‌ی بقیه‌ی ائمه و بزرگان بشود و بتوانید فکر کنید.

شما خانمی که در دوره‌ی پیشرفت علمی و صنعتی و تکنولوژی و دنیای بزرگ و تمدن مادی و این همه پدیده‌های جدید زندگی می‌کنید، از الگوی خودتان در مثلاً هزار و چهارصد سال پیش توقع دارید که در کدام بخش، مشابه وضع کنونی شما را داشته باشد، تا از آن بهره بگیرید. مثلاً فرض کنید می‌خواهید ببینید چگونه دانشگاه می‌رفته است؟ یا وقتی که مثلاً در مسایل سیاست جهانی فکر می‌کرده، چگونه فکر می‌کرده است؟ اینها که نیست. یک خصوصیات اصلی در شخصیت هر انسانی هست؛ آنها را بایستی مشخص کنید و الگو را در آنها جستجو نمایید. مثلاً فرض بفرمایید در برخورد با مسایل مربوط به حوادث

پیرامونی، انسان چگونه باید برخورد بکند؟ حالا حوادث پیرامونی، یک وقت مربوط به دوره‌یی است که مترو هست و قطار هست و جت هست و کامپیوتر هست؛ یک وقت مربوط به دوره‌یی است که نه، این چیزها نیست، اما حوادث پیرامونی بالاخره چیزی است که انسان را همیشه احاطه می‌کند.

انسان دو گونه می‌تواند با این قضیه برخورد کند: یکی مسؤولانه، یکی بی‌تفاوت. مسؤولانه هم انواع و اقسام دارد؛ با چه روحیه‌یی، با چه نوع نگرشی به آینده. آدم باید این خطوط اصلی را در آن شخصی که فکر می‌کند الگوی او می‌تواند باشد، جستجو کند و از آنها پیروی نماید. ببینید، مثلاً حضرت زهرا (سلام الله علیها) در سینین شش سالگی، هفت سالگی بودند - اختلاف وجود دارد؛ چون در تاریخ ولادت آن حضرت، روایات مختلف است - که قضیه‌ی شعب ابی طالب پیش آمد. شعب ابی طالب، دوران بسیار سختی در تاریخ صدر اسلام است؛ یعنی دعوت پیامبر شروع شده بود، دعوت را علی کرده بودند، بتدریج مردم مکه - بخصوص جوانان، بخصوص برده‌ها - به حضرت می‌گرویدند؛ بزرگان طاغوت - مثل همان ابو لهب و ابو جهل و دیگران - دیدند که هیچ چاره‌یی ندارند، جز این که پیامبر و همه‌ی مجموعه‌ی دور و برش را از مدينه اخراج کنند؛ همین کار را هم کردند. تعداد زیادی از اینها را که دهها خانوار می‌شدند، و شامل پیامبر و خویشاوندان پیامبر و خود ابی طالب - با این که ابی طالب هم جزو بزرگان بود - و بچه و بزرگ و کوچک می‌شدند، همه را از مکه بیرون کردند. اینها از مکه بیرون رفته‌اند؛ اما کجا بروند؟

تصادفاً جناب ابی طالب، در گوشیه‌یی از نزدیکی مکه - فرضًا چند کیلومتری مکه - در شکاف کوهی ملکی داشت؛ اسمش «شعب ابی طالب» بود. شعب، یعنی همین شکاف کوه، یک دره‌ی کوچک. ما مشهدیها به این طور چیزی «بازه» می‌گوییم. اتفاقاً این از آن لغتهای صحیح دقیق فارسی سره هم هست، که به لهجه‌ی محلی، روستاییها به آن «بَزَّه» می‌گویند؛ اما همان اصلش «بازه» است. جناب ابی طالب یک بازه یا یک شعبی داشت؛ گفتند به آن جا برویم. حالا شما فکرش را بکنید، در مکه، روزها هوای گرم؛ شبها بی‌نهایت سرد بود؛ یعنی وضعیتی غیر قابل تحمل. اینها سه سال در این بیابانها زندگی کردند. چه قدر گرسنگی

کشیدند، چه قدر سختی کشیدند، چه قدر محنت بردنده، خدا می‌داند. یکی از دوره‌های سخت پیامبر، آن جا بود. پیامبر اکرم در این دوران، مسؤولیتش فقط مسؤولیت رهبری به معنای اداره‌ی یک جماعت نبود؛ باید می‌توانست از کار خودش پیش اینهایی که دچار محنت شده‌اند، دفاع کند.

می‌دانید وقتی که اوضاع خوب است، کسانی که دور محور یک رهبری جمع شده‌اند، همه از اوضاع راضیند؛ می‌گویند خدا پدرش را بیامرزد، ما را به این وضع خوب آورد. وقتی سختی پیدا می‌شود، همه دچار تردید می‌شوند، می‌گویند ایشان ما را آوردند؛ ما که نمی‌خواستیم به این وضع دچار بشویم!

البته ایمانهای قوی می‌ایستند؛ اما بالاخره همه‌ی سختیها به دوش پیامبر فشار می‌آورد. در همین اثنا، وقتی که نهایت شدت روحی برای پیامبر بود، جناب ابی طالب که پشتیبان پیامبر و امید او بود، و خدیجه‌ی کبری که او هم بزرگترین کمک روحی برای پیامبر بود، در ظرف یک هفته از دنیا رفتند؛ حادثه‌ی خیلی عجیبی است؛ یعنی پیامبر تنها شد.

من نمی‌دانم شما هیچ وقت رئیس یک مجموعه‌ی کاری بوده‌اید، تا بدانید معنای مسؤولیت یک مجموعه چیست. در چنین شرایطی، انسان واقعاً بیچاره می‌شود. در این شرایط، نقش فاطمه‌ی زهرا را ببینید. آدم تاریخ را که نگاه می‌کند، این گونه موارد را در گوشه‌کنارها هم باید پیدا بکند؛ متأسفانه هیچ فصلی برای این طور چیزها باز نکرده‌اند. فاطمه‌ی زهرا مثل یک مادر، مثل یک مشاور، مثل یک پرستار برای پیامبر بوده است. آن جا بوده که گفتند فاطمه «ام ابیها»؛ مادر پدرش است. این مربوط به آن وقت است؛ یعنی وقتی که یک دختر شش ساله، هفت ساله این طوری بوده است. البته در محیط‌های عربی و در محیط‌های گرم، دختران زودتر رشد جسمی و روحی می‌کنند؛ مثلاً به اندازه‌ی رشد یک دختر ده، دوازده ساله‌ی حالای ما. این، احساس مسؤولیت است. آیا این نمی‌تواند برای یک جوان الگو باشد، که نسبت به مسائل پیرامونی خودش زود احساس مسؤولیت کند، زود احساس نشاط کند؟ آن سرمایه‌ی عظیم نشاطی که در وجود او هست،

اینها را خرج کند، برای این که غبار کدورت و غم را از چهره‌ی پدری که حالا حدود مثلاً پنجاه سال از سنش می‌گذشته و تقریباً پیرمردی شده است، پاک کند. آیا این نمی‌تواند برای یک جوان الگو باشد؟ این خیلی مهم است.

نمونه‌ی بعد، مسأله‌ی همسرداری و شوهرداری است. یک وقت انسان فکر می‌کند که شوهرداری، یعنی انسان در خانه و در آشپزخانه غذا را مرتب کند و اتاق را ترو و تمیز کند و پتو را پهن کند و مثل قدیمیها تشکچه را بگذارد که آقا از اداره یا از دکان بیاید. شوهرداری که فقط این نیست. شما ببینید شوهرداری فاطمه‌ی زهرا چگونه بود. در طول ۵۵ سالی که پیامبر در مدینه بودند. حدود نه سالش حضرت زهرا و حضرت امیر المؤمنین با همدیگر زن و شوهر بودند. در این نه سال، جنگهای کوچک و بزرگی ذکر کرده‌اند. حدود شصت جنگ اتفاق افتاده - در اغلب آنها هم امیر المؤمنین بوده است. حالا شما ببینید، او خانمی است که در خانه نشسته و شوهرش مرتب در جبهه است، و اگر در جبهه نباشد، جبهه لنگ می‌ماند - این قدر جبهه وابسته‌ی به اوست - از لحاظ زندگی هم وضع روبراهی ندارند؛ همان چیزهایی که شنیده‌ایم: «و يطعمنون الطعام على حبه مسكنياً و يتيمماً و اسيراً ائماً نطعمكم لوجه الله»؛ یعنی حقیقتاً زندگی فقیرانه‌ی محض داشتند؛ در حالی که دختر رهبری هم هست، دختر پیامبر هم هست، یک نوع احساس مسؤولیت هم می‌کند.

ببینید انسان چه قدر روحیه‌ی قوی می‌خواهد داشته باشد، تا بتواند این شوهر را تجهیز کند؛ دل او را از وسوسه‌ی اهل و عیال و گرفتاریهای زندگی خالی کند؛ به او دلگرمی بدهد؛ پچه‌ها را به آن خوبی که او تربیت کرده، تربیت کند. حالا شما بگویید امام حسن و امام حسین، امام بودند و طینت امامت داشتند؛ زینب که امام نبود. فاطمه‌ی زهرا او را در همین مدت نه سال تربیت کرده بود. بعد از پیامبر هم که ایشان مدت زیادی زنده نماندند. این طور خانه‌داری، این طور شوهرداری و این طور کدبانویی کردند و این طور محور زندگی فامیل ماندگار در تاریخ قرار گرفتند. آیا اینها نمی‌تواند برای یک دختر جوان، یک خانم خانه دار یا مشرف به خانه‌داری الگو باشد؟ اینها خیلی مهم است.

حالا بعد از قضیه‌ی وفات پیامبر، آمدن به مسجد، و آن خطبه‌ی عجیب را خواندن،

خیلی شگفت‌انگیز است. اصلاً ماها که اهل سخنرانی و حرف زدن ارجالی هستیم، می‌فهمیم که چه قدر این سخنان عظیم است. یک دختر هیجده ساله، بیست ساله و حداً کش بیست و چهار ساله - که البته سن دقیق آن حضرت مسلم نیست؛ چون تاریخ ولادت آن بزرگوار مسلم نیست و در آن اختلاف است - آن هم با آن مصیبتها و سختیها به مسجد می‌آید، در مقابل انبوه جمعیت، با حجاب سخنرانی می‌کند؛ که آن سخنرانی، کلمه به کلمه‌اش در تاریخ می‌ماند.

عرب‌ها به خوش حافظه‌گری معروف بودند. یک نفر می‌آمد یک قصیده‌ی هشتاد بیتی را می‌خواند، بعد از این که جلسه تمام می‌شد، ده نفر می‌گرفتند آن را می‌نوشتند. این قصایدی که مانده، غالباً این طوری مانده است. اشعار در نوادی - یعنی آن مراکز اجتماعی - خوانده می‌شد و ضبط می‌گردید. این خطبه‌ها و این حدیثها، غالباً این گونه بود. نشستند، نوشتن و حفظ کردند، و این خطبه‌ها تا امروز مانده است. کلمات مفت در تاریخ نمی‌ماند؛ هر حرفی نمی‌ماند. این قدر حرفاها زده شده، این قدر سخنرانی شده، این قدر مطلب گفته شده، این قدر شعر گفته شده؛ اما نمانده است و کسی به آنها اعتمنا نمی‌کند. آن چیزی که تاریخ در دل خودش نگه می‌دارد و بعد از هزار و چهارصد سال هر انسان که نگاه می‌کند، احساس خضوع می‌کند، این یک عظمت را نشان می‌دهد. به نظر من، این برای یک دختر جوان الگوست.

شما راست می‌گویید؛ تقصیر ما متصدیان این امور است. البته منظورم آن امور دولتی نیست؛ منظورم امور معنوی و دینی است که این جوانب را، آن چنان که باید و شاید، درست در مقابل نسل جوان قرار نداده‌ایم؛ اما شما خودتان هم می‌توانید در این زمینه‌ها کار کنید. همه‌ی زندگی ائمه از این قبیل دارد.

زندگی امام جواد هم الگوست. امام جواد - امامی با آن همه مقامات، با آن همه عظمت - در بیست و پنج سالگی از دنیا رفتند. این نیست که ما بگوییم؛ تاریخ می‌گوید؛ تاریخی که غیر شیعه آن را نوشه است. آن بزرگوار، در دوران جوانی و خردسالی و نوجوانی، در چشم مأمون و در چشم همه، عظمتی پیدا کرد. اینها چیزهای خیلی مهمی است؛ اینها می‌توانند

برای مها الگو باشد.

البته در زمان خودمان هم الگو داریم؛ امام الگوست. این جوانان بسیجی ما الگو هستند؛ هم کسانی که شهید شدند، و هم کسانی که امروز زنده هستند. البته طبیعت انسان این‌گونه است که درباره‌ی کسانی که رفته‌اند و شهید شده‌اند، راحت‌تر می‌شود حرف زد. ببینید چه الگوهایی می‌شود پیدا کرد. ما در جنگ کسانی را دیدیم که اینها از شهر یا از روستای خودشان بیرون آمده بود؛ در حالی که یک آدم کاملاً معمولی به نظر می‌رسیدند. اشاره کردم که آن رژیم نمی‌توانست استعدادها را رشد بدهد، یا به بروز بیاورد. اینها در آن رژیم یک آدم معمولی بودند؛ اما در این نظام، به میدان جنگ - که میدان کار بود - آمدند؛ ناگهان استعدادشان بروز کرد و یک سردار بزرگ شدند، بعد هم شهید شدند. از این قبیل زیاد داریم .

چند سال پیش، شرح حال اینها را در جزووهایی - به نام «فرماندهی من» - می‌نوشتند؛ خاطرات جوانان از فرمانده‌هانشان در جبهه بود. نمی‌دانم اینها ادامه پیدا کرد یا نه. یک داستان کوتاه، یک خاطره‌ی کوچک را نقل کردن؛ آن خاطره، عظمت این شخصیت را به انسان نشان می‌دهد. اینها می‌توانند الگو باشند. البته در شخصیتهای علمی خودمان، در شخصیتهای ورزشی خودمان، در شخصیتهای ادبی خودمان، در شخصیتهای هنری خودمان، می‌شود الگوهایی پیدا کرد؛ شخصیتهای که انصافاً برجستگی‌هایی دارند.

البته انسان هم الگو را با معیارهای خودش انتخاب می‌کند. من خواهش می‌کنم هر الگویی که خواستید انتخاب بکنید، معیار «تفقا» را که توضیح دادم، حتماً در نظر داشته باشید. تقاو چیزی نیست که بشود از آن گذشت. برای زندگی دنیوی هم تقاوا لازم است؛ برای زندگی اخروی هم تقاوا لازم است.

چایگاه و منزلت زن^(۱)

آیت الله جوادی آملی

۱- چرا خطاب‌های قرآنی همه جا با مردان است؟

■ در فرهنگ محاوره، کلمه‌ی «مردم» اختصاص به مردان ندارد. گاه می‌گویند مردان، گاه می‌گویند زنان، گاه می‌گویند مردم، مردم یعنی همه‌ی افراد جامعه، اعم از زن و مرد. اگر گفتند مردان، این در مقابل زنان است و اگر گفتند زنان، این در مقابل مردان است. در فرهنگ محاوره در غرب و شرق عالم که صحبت می‌کنند می‌گویند: مردم این چنین‌اند، مردم انقلاب کردند، مردم مبارزه کردند و... وقتی می‌گویند مردم، اختصاصی به مردان ندارد، یعنی افراد جامعه اعم از زن و مرد.

قرآن کریم سه گونه سخن می‌گوید، گاهی که خطاب به عموم جامعه است به مذکور اشاره دارد، مثل «الَّذِينَ» و «الْمُؤْمِنُونَ» که این اختصاص به مردان ندارد، بلکه مردم جامعه را شامل می‌شود. گاهی هم تعبیر به «رجال» دارد که این وظیفه اختصاصی مردان را ذکر می‌کند و گاهی هم تعبیر به «نساء» دارد که وظیفه اختصاصی زن‌ها را بیان می‌کند. فرهنگ محاوره، فرهنگ «مردم» است نه «مردان» و قرآن کریم هم براساس همین فرهنگ محاوره، سخن می‌گوید.

گاهی ذات اقدس الله می‌فرماید: نسمنه‌ی مردم خوب، مریم^{علیها السلام} است،

۱. پاسخ به سوالات برگرفته از مجله پیک همایش نهاد، تابستان ۷۹؛ کتاب توصیه‌ها، پرسش‌ها و پاسخ‌ها و همچنین پاسخ‌های تنظیمی از سوی جناب آقای دکتر قدوسی زاده است.

آسیه - رضوان الله علیها - است: «وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ».^(۱) نمونه مردم خوب، آسیه زن فرعون است چه این که در مورد زن نوح و لوط هم فرمود: نمونه‌ی مردم بد، زن نوح و زن لوط است: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ»^(۲)، همان‌گونه که ایمه^{علیہ السلام} نمونه‌ی مردم خوبند، همه‌ی افراد جامعه، چه زن و چه مرد باید به آنها اقتدا کنند، فاطمه‌ی زهراء^{علیہ السلام} هم این چنین است، نمونه‌ی «مردم خوب است»، نه نمونه‌ی «زنان خوب». ذات اقدس الله در آیه‌ای که تلاوت شد نفرمود: نمونه‌ی زنان خوب، زن فرعون است، نفرمود: نمونه‌ی زنان خوب مریم است بلکه فرمود: مریم و آسیه نمونه‌ی «مردم خوب» هستند.

خلاصه، انسان خوب، نمونه‌ی انسان‌های دیگر است؛ چه مرد باشد، چه زن. خداوند متعال در سوره‌ی مبارکه‌ی نحل می‌فرماید: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَئِنْخِسْتَهُ حَيَاةً طَيِّبَةً»^(۳) اگر کسی دارای جان و عقیده‌ی سالم بود و کارهای صالح انجام داد، زن باشد یا مرد، ما به او حیات طبیبه می‌دهیم. در اوآخر سوره‌ی آل عمران (که مستحب است انسان موقعی که برای نماز شب بر می‌خیزد آن جملات را قرائت کند) آنجا آمده است: «فَإِشْجَابْ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنَّى لَا أَضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى»^(۴) اگر کسی مؤمن باشد و عمل خیر انجام دهد چه زن و چه مرد، اجر او را ضایع نمی‌کنیم. در سوره‌ی مبارکه احزاب هم مفصل‌اً مردان و زنان را کنار هم ذکر می‌کند: «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمَنَاتِ وَ الْفَانِتِينَ وَ الْفَانِتَاتِ».^(۵) بنابراین هرگز خطاب‌های قرآنی به مردان نیست، خطاب به مردم است و مردم شامل زن و مرد می‌شود.

۱. سوره‌ی تحریم، آیه‌ی ۱۱.

۲. سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۹۷.

۳. سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۲۵.

۴. سوره‌ی تحریم، آیه‌ی ۱۰.

۵. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۹۵.

۲- چرا ارث زن نصف مرد است؟

■ همه جا ارث زن نصف نیست. گاهه ارث زن و مرد مساوی است. مثل پدر و مادر. اگر کسی بمیرد، پدر و مادرش از او مساوی ارث می‌برند یعنی هر کدام $\frac{1}{2}$ یا اگر کسی بمیرد و خواهر و برادر مادری داشته باشد باز هم این‌ها مساوی ارث می‌برند. آنچه که خیلی معروف است این است که اگر کسی بمیرد و پسر و دختر داشته باشد، پسرش دو برابر دختر ارث می‌برد. پس همه جا این طور نیست که ارث زن نصف مرد باشد.

از طرف دیگر ذات اقدس الله اگر در جایی ارث مرد را بیش تر کرد، در بخش‌های دیگر، مرد را مسؤول امور مالی قرار داد و حقوقی را از طرف زن بر مرد واجب کرد. به عنوان مثال اگر کسی که پسر و دختری دارد بمیرد، پسر دو قسم و دختر یک قسم مال را به ارث می‌برد. یعنی دختر از یک سو شوهر می‌کند و مهریه می‌گیرد و از سوی دیگر هزینه‌ی مسکن، خوارک، پوشان و ... او را هم شوهرش می‌پردازد. از طرف دیگر، بخشی از ارث پدر هم به او رسیده است. بنابر این در مجموع، جبراں آن کسری ارث می‌شود. پسر هم که ارشن دو برابر است موقعی که زن گرفت، هم باید مهریه بپردازد و هم هزینه‌ی مسکن و خوارک و پوشان زن را. پس این طور نیست که ذات اقدس الله از یک سو ارث زن را کم کند و از سوی دیگر، جبراں نکند.^(۱)

۳- چرا دیه‌ی زن، نصف مرد است؟

■ در مورد دیه باید گفت این چنین نیست که دیه، ارزش حساب شود و گفته شود چون دیه‌ی زن نصف مرد است، بنابراین ارزش زن، نصف مرد است. دیه در اسلام برای مردها حسابی دارد و برای زن‌ها حسابی دیگر. برای مردها حتی در مورد مرجع تقليد و کسانی که مقلد مرجع تقليد هستند، دیه‌ی این‌ها یکی است. ارزش

۱. برای مطالعه‌ی بیشتر ر.ک. به «زن در آینه‌ی جلال و جمال»، آیت الله جوادی آملی.

انسان به دیه نیست بلکه عظمت و ارزش انسان به کرامت‌های ملکوتی اوست که در این جهت بین مرد و زن تفاوتی نیست. اگر دیه را معیار ارزش قرار دهیم باید به طور مثال دیهی مرجع تقليید، خيلي بيشتر از دیه مقلد او باشد. در حالی که اگر در یک تصادف غیر عمدى، یک مرجع و یک مقلد، هم‌زمان کشته شوند، دیهی هر دو به یک اندازه است. با اين که خدای سبحان در سوره‌ی مبارکه‌ی «زمّر» عالم و غير عالم را از هم جدا کرد و فرمود: اين‌ها همسان نیستند، اما در مورد دیه، عالم و غير عالم تفاوت ندارند. دیه، پرداخت غرامت است که کاري به ارزش شخصي ندارد. سگ شکاري یک قيمت گزارشي دارد و خريد و فروش می‌شود ولی اگر زير اتومبيل رفت، باید دیهی او را پردازنند نه قيمت او را. برخلاف چيزهای ديگر که اگر آسيب ديد، باید قيمت آن را پرداخت.

گرچه به حسب ظاهر سهم الارث زن‌ها کمتر است و دیهی آنها نصف است ولی همان طور که ذکر شد، ذات اقدس الله در بخش‌های ديگر اين کمبود را ترمیم کرده است. اگر به واقع بنگریم اکثر استفاده‌های اموال مردها در اختیار زن‌ها است و آن مقداری که زن در خانه، اموال شوهر را مصرف می‌کند، بيش از آن مقداری است که از اموال خود مصرف می‌کند. انواع و اقسام لباس‌ها، طلا و... و مهریه هم که سر جای خود هست. به هر حال مردها تولید می‌کنند و درآمد دارند، اما زن‌ها مصرف کننده‌اند. اين جا معلوم می‌شود که بهره‌ی زن به طور کامل محفوظ است، هم از نظر مهریه، هم از نظر هزینه‌ی مسکن و لباس و پوشак و هم سایر موارد.

۴- چرا در بين ۱۲۴ هزار پیامبر و ۱۴ معصوم یک نفر زن است؟

■ اين طور نیست که فقط یک نفر زن معصومه داشته باشیم آن هم وجود زهrai مرضیه^{علیه السلام} باشد. ما دليلی بر عدم عصمت بعضی از زن‌های ديگر نظیر زینب کبری و حضرت فاطمه‌ی معصومه^{علیها السلام} نداریم. اين‌که ۱۲۴ هزار پیامبر همه مرد هستند، برای اين است که نبوت و رسالت، کارهای اجرایی دارد و خصوصیات بدنی و جسمی مردها به

گونه‌ای است که کارهای اجرایی وظیفه‌ی مرد هاست. از طرف دیگر پشتوانه‌ی نبوت و رسالت، مقام ولایت است. کمال انسان در آن است که بشود «ولی الله» و این مقام، اختصاصی به مرد یا زن ندارد. زنان بزرگی نظیر آسیه، مریم، حضرت زهرا، زینب کبری و حضرت مقصومه علیه‌ن السلام در عالم بوده‌اند و این‌ها هر کدام با حفظ مرتبه و درجه‌ی خاص خود می‌توانند به ولایت رسیده باشند. نبوت و رسالت امر اجرایی است. این‌که زنی پیامبر نشده، برای این است که زن باید با همه‌ی افراد جامعه تماس بگیرد. در جنگ و صلح، فرماندهی جنگ را به عهده بگیرد. این کار اجرایی برای زنان دشوار است. این چنین نیست که اگر پیامبران، همه از جنس مرد بودند معناش این است که کمال معنوی مخصوص مرد است، بلکه کمال معنوی مربوط به ولایت است و در ولایت الهی بین زن و مرد تفاوتی نیست، زن و مرد هر دو می‌توانند «ولی الله» بشوند.

۵ - اینکه در روایت^(۱) می‌فرمایند عظمت زن در این است که مردان نامحرم او را نبینند و او نیز مردان نامحرم را نبیند، چگونه با بیرون آمدن زن از خانه و ورود به اجتماع قابل جمع است؟

نکته‌ی ظرفی در اینجا مطرح است که اشکال فوق را پاسخ می‌دهد و آن این‌که قرآن کریم وقتی درباره‌ی حجاب سخن می‌گوید می‌فرماید: حجاب عبارت از احترام گذاردن و حرمت قایل شدن برای زن است که نامحرمان او را از دید حیوانی (شهوانی) ننگرند. قرآن کریم فلسفه‌ی ضرورت حجاب را چنین بیان می‌کند:

«ذلِكَ أَذْنِي أَنْ يُعْرَفَنَ فَلَا يُؤْذِنَ؛ برای این‌که شناخته نشوند و مورد آذیت واقع نگردند». ^(۲)

چرا که زن‌ها تجسم حرمت و عفاف جامعه‌اند. معنای روایت فوق این نیست که زن از خانه بیرون نیاید و وارد اجتماع نشود بلکه معنای آن این است که در موارد لزوم، از خانه

۱. أَنْ لَا يُرَبِّنَ الرِّجَالَ وَ لَا يَرَاهُنَ الرِّجَالُ، بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۳۸.

۲. سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۵۹.

بیرون باید منتها نه به گونه‌ای تحریک کننده که باعث نگاههای آلوده‌ی نامحرمان شود و نه خود به نامحرمان نگاه حیوانی داشته باشد.

به عبارت دیگر، شرافت و عظمت زن، در این است که به گونه‌ای از خانه بیرون باید که هم خودش چشمش را به نامحرمان با دید حیوانی ندوزد و هم حضورش به صورت تحریک کننده نباشد که نامحرمان با دید حیوانی به او بنگرند.

قرائت‌های مختلف از دین^(۱)

آیت الله جعفر سبحانی

حجۃ‌الاسلام و المسلمین احمد واعظی

۱- چه کسی شایستگی و توان استنباط از متون دینی را دارد؟

▣ آیین خدا برای همگان نازل شده است و همه باید به آن عمل کنند، ولی استخراج باورهای لازم و احکام عملی، در گرو آشنایی با فهم کتاب خدا و سنت پیامبر اسلام است. فهم دین به صورت عمیق، گاهی از طریق عقل صورت می‌گیرد و گاهی از طریق نقل. فردی می‌تواند روش‌نگر راه حق باشد که از نظر آگاهی از قواعد فلسفی و کلامی به پایه‌ی خاصی برسد. آیا می‌توان تفسیر آیات یاد شده در زیر را به دست افراد عادی سپر؟

«لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلَهٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتِهَا؛ اگر در زمین و آسمان‌ها خدا یانی باشند در آنجا، فساد پدید می‌آید».

«مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَاً لَدَهُبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَى بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ؛ خدا فرزند اختیار نکرده و با او معبدی دیگر نیست و اگر جز این بود قطعاً هر خدایی آنچه را آفریده بود یا خود می‌برد و حتماً برخی بر برخی دیگر برتری می‌جستند».

فهم این آیات و امثال آن به پختگی عقل نیازمند است. استنباط احکام عملی شرع از متون کتاب و سنت و دیگر ادله استنباط نیز چنین است. از این بیان، نتیجه می‌گیریم مفاهیم دینی در یک سطح همگانی است و همگان می‌توانند آن را به صورت صحیح، درک و تلقی کنند، اما اندیشیدن ژرف در مبانی عقیدتی و استنباط احکام از دلایل، دقت‌هایی

۱. پاسخ سؤالات ۱، ۲ و ۴، از مصاحبه آیت الله سبحانی مندرج در مجله‌ی قبسات (شماره ۱۷) و پاسخ سایر سؤالات از مصاحبه‌ی حجۃ‌الاسلام احمد واعظی مندرج در مجله‌ی نگارستان (پیش شماره‌ی اول) آمده است.

زرف لازم دارد که کار هر کسی نیست.

۲- افرادی امروزه در کشور ما بحثی را مطرح می‌کنند مبنی بر این که فهم عالمان، فهم بشری است ولذا هیچ گاه در صدد بر نیایند فهم خود را بر دیگران تحمیل کنند چون فهم آنها هم یک فهمی است در کنار فهم‌های دیگر، نظر حضرت‌عالی چیست؟

■ یکسان اندیشیدن همه‌ی انسان‌ها یک نوع ساده اندیشی است و معنی آن این است که فهم مختص و غیر مختص در فهم حقایق، یکسان است. آیا حاضرید این مطلب را درباره‌ی دیگر علوم انسانی بگویید؟ امروزه بر اثر دوری از عصر رسالت، تشخیص حق و باطل به یک رشته تحصیلات خاصی نیاز دارد تا بتواند دوری زمان را جبران کند. آن کس که فهم یک انسان عادی را در مورد عقیده و شریعت با دانش‌مندی که عمری را در فهم کتاب و سنت سپری نموده یکی می‌گیرد، فردی است که از واقع و شریعت و دین آگاهی ندارد. آری مجتهدی که رنج تحصیل بر خود هموار نموده و مقدمات فهم شریعت را به دست آورده فهم او برای خود او حجت است نه برای مجتهد دیگر.

۳- مراد از واژه «قرائت‌های مختلف از یک متن» چیست؟

■ واژه‌ی «قرائت» تداعی کننده‌ی درک یا فهم، یا تفسیر است. وقتی می‌گوییم قرائت‌های مختلف از یک متن، یعنی تفاسیر مختلف از آن متن، یا وقتی می‌گوییم قرائت‌های مختلف از دین، یعنی برداشت‌ها و تفسیرهای مختلف از دین.

بین دو اصطلاح، یک پیوند منطقی وجود دارد، یعنی قرائت پذیری دین و قرائت پذیری متن، دارای پیوندی هستند. این پیوند بدان خاطر است که متن دینی یکی از پایه‌های اساسی فرهنگ دینی است.

در ادیان الهی - که وحی پایه و اساس دین است - بحث تفسیر متون دینی، عبارت دیگری از اختلاف در فهم دین است. زیرا متون دینی، پایه و اساس فهم دین است. ادعای ما این نیست که معرفت و فهم دینی، تمام وابسته به تفسیر متون دینی است. چون ما عقل

را نیز در کنار نقل و متن دینی، یکی از منابع دین می‌دانیم.

بخش عظیمی از معرفت دینی به تفسیر متون دینی گره خورده است، یعنی اگر کسی معتقد باشد که می‌توان هر متنی را دینی، و یا غیر دینی قرائت نمود و تفاسیر و تعابیر مختلفی از آن به عمل آورد، بالطبع این قرائت پذیری منتهی به قرائت پذیری از دین خواهد شد.

«قرائت‌پذیر بودن دین» یا «امکان قرائت‌های مختلف از دین» چنین می‌گوید: دین، متون دینی و بخش‌های مختلفی از آموزه‌های دینی، دارای برداشت ثابت و مشخصی از دین نیستند. در هر بخش از معارف دینی، می‌توان تفاسیر و قرائت‌های مختلفی از آن عرضه کرد و در بیان این قرائت‌های گوناگون، هیچ قرائتی بر دیگری رجحان ندارد. نکته‌ی مهم این سخن اخیر است که نظریه‌ی قرائت‌های مختلف از دین می‌خواهد به نوعی پلورالیسم (تکثرگرایی) بیانجامد. در این چندگرایی، امکان دارد که از دین قرائت‌ها و تفاسیر متفاوتی عرضه شود که میانشان هیچ برتری خاصی وجود ندارد.

۴- به نظر شما منشأ قرائت‌های مختلف که امروزه در مباحث فکری مطرح می‌شود

چیست؟

طرح مسأله‌ی اختلاف قرائت در میان متكلمان مسیحی انگیزه‌ای دارد و در میان - به اصطلاح - روشن‌فکران ما، دارای انگیزه‌ی دیگری است. انگیزه‌ی گروه نخست سرپوش نهادن بر ناهنجاری‌های موجود در کتب - به اصطلاح - مقدس است. مطالبی که با خرد ورزی هیچ گاه تطبیق نمی‌کند. لذا با طرح مسأله‌ی اختلاف قرائات به گونه‌ای می‌خواهند خود را از تناقضات موجود در کتب مقدس یا مخالفت با عقل و خرد برهانند. ولی انگیزه‌ی طرح آن در کشور ما، تضعیف روح دینی و حذف روحانیت از مشاغل اجتماعی و دینی است؛ زیرا مردم به دین خود علاقه‌ی خاصی دارند و دین خود را از روحانیون فرا می‌گیرند. هرگاه در برابر قرائت عالمان دینی قرائت‌های دیگر پیش آید طبعاً باورها را سوخته و ارزش‌ها را کم رنگ خواهد کرد. این

گروه برای کسب آزادی فکر، اندیشه و کردار می‌خواهند تبیین شریعت را نیز بر عهده بگیرند تا با خیال خام خود به هر نحوی که خواسته‌اند دین را تفسیر و توجیه کنند.

۵- چرا طرح بحث قرائت‌های مختلف در جامعه، حساسیت‌زا شده است؟

■ بحث قرائت‌های مختلف به عنوان یک واقعیت حساسیت‌زا در میان جوامع نبوده است. همواره این باور وجود داشته که در میان عالمان دینی، در برخی از مباحث دینی، اختلاف آراء و نظر وجود دارد. یعنی اگر چه فقهها در مجموعه‌ی مسائل فقهی اختلاف نظر ندارند، اما در پاره‌ای از مسائل اختلاف نظر وجود دارد. حال این اختلاف نظر، گاهی خیلی جزئی و نادر است - به گونه‌ای که یک مطلب را یک فقیه از باب فتوا واجب می‌داند و فقیه دیگر دیگر احتیاط واجب. یا گاهی فقیهی امری مانند غسل جموعه را واجب می‌داند و فقیه دیگر آن را مستحب مؤکد می‌داند - اما در بعضی از موارد، اختلاف بنیادی‌تر می‌باشد. به عنوان مثال، برخی فقهاء نماز جموعه را در عصر غیبت، واجب می‌دانند و بعضی واجب آن را منوط به ظهور امام معصوم و حضرت حجت (عج) می‌دانند. در هر صورت، اختلاف چه بنیادی باشد و چه بسیار جزئی، فی الجملة اختلاف نه در کل مباحث، بلکه در پاره‌ای از مباحث است و از این جهت، حساسیت برانگیز نیست.

اما چه شده است که بحث قرائت‌پذیری از دین و امکان ارایه‌ی قرائت‌های مختلف، حساسیت‌زا شده است؟ سر آن در چند نکته است:

۱- کسانی که نظریه‌ی امکان قرائت‌های مختلف از دین را مطرح می‌کنند، می‌خواهند چنین وانمود کنند که قرائت‌های مختلفی که ارایه می‌شود و تفاسیر مختلفی که مطرح می‌گردد، همه از یک درجه‌ی اعتبار مساوی برخوردارند و هیچ فهمی بر فهم دیگر ترجیح ندارد. به تعبیر دیگر، در زمینه‌ی فهم دین، تنها می‌توان از «تفاوت» سخن راند، و نه از فهم بهتر، برتر و معتبرتر.

فهم‌ها با هم مختلف است. به قول گادامر که در کتاب «حقیقت و روش» خود می‌گوید: «نمی‌توان از فهم بهتر یا بدتر سخن راند». ما فقط می‌توانیم مدعی باشیم که متفاوت

فهمیده‌ایم، نه این که مطلبی را نسبت به پیشینیان خود بهتر یا درست‌تر فهمیده‌ایم. پس بحث امکان قرائت‌های مختلف می‌خواهد از نوعی پلورالیسم معرفت شناختی در مقوله‌ی فهم دین دفاع کند و نوعی کثرت‌گرایی را ترویج کند و بحث تشخیص معتبر از نامعتبر را به کنار بنهد.

۲ - جنبه‌ی دیگری که این بحث را حساسیت‌زا کرده است، استفاده‌ی ابزاری از این بحث و تمسک سیاسی به آن است. به هر تقدیر، بحث امکان قرائت‌های مختلف از دین می‌تواند کارکرد سیاسی نیز داشته باشد. به علت این که در نظام جمهوری اسلامی یک نظام ایدئولوژیک پایه‌ریزی شده و بین دموکراسی و اسلام تلفیق به وجود آمده و حکومت در شئون مختلف، خود را نسبت به اجرا و پیاده کردن آموزه‌های دینی متعهد می‌داند. به طبع بحث امکان قرائت‌های مختلف از دین می‌تواند مبنای نظری چنین امری را سست کند. اگر شما، در هر زمینه‌ای بخواهید دین را نصب العین قرار داده و حیات اجتماعی خود را در آن زمینه با دین منطبق کنید، این شبهه که قرائت‌های مختلف از دین، امکان‌پذیر است و هیچ قرائتی بر قرائت دیگر ترجیح ندارد و قرائت متعینی وجود ندارد، می‌تواند مبنای نظری چنین امری را سست کند و لزوم منطبق کردن مقولات اجتماعی بر اصول و موارizen دینی را زیر سؤال ببرد. اساساً می‌توان این اصل را که نظام سیاسی باید دغدغه‌ی دین و آموزه‌های آن را داشته باشد، قرائتی از دین دانست. اسلام سیاسی، یک قرائت از دین است و بر قرائتی که اسلام را غیر سیاسی می‌خواند، هیچ ترجیحی ندارد. به این ترتیب، این نحوه‌ی نگرش به مسئله‌ی معرفت دینی، یک مبنای نظری مناسب را در اختیار کسانی قرار می‌دهد که به نوعی می‌خواهند با حکومت دینی، مبارزه‌ی دینی (تئوریک) نمایند. این مسئله باعث شده که از ناحیه‌ی عده‌ای، این جاذبه‌ی سیاسی هم جای بحث داشته باشد.

۳ - مسئله‌ی دیگری که باعث شده بحث قرائت‌های مختلف، حساسیت‌زا شود، دایره و محدوده‌ی قرائت پذیری است. در بخش قبلی، امکان ارایه‌ی تفاسیر مختلف و یا اختلاف در فهم دین در هر مقوله‌ای از مقولات دینی، محدود به بخش خاصی می‌شد. یعنی ادعا

این بود که در پاره‌ای از نقادی‌های فقهی، اختلاف نظر، مشترکات و تلقی‌های ثابت وجود دارد. اگر در مباحث تفسیری قرآن، اختلاف آراء و نظرها هست، این به دلیل اختلاف در تک تک آیات قرآنی نیست. بلکه فی الجمله، در تفسیر قرآن در پاره‌ای از آیات، اختلاف نظر وجود دارد. اما نظریه‌ی قرائت‌های مختلف از دین وانمود می‌نماید که هیچ فهم ثابتی وجود ندارد و امکان ارایه‌ی قرائت‌های مختلف از متون دینی و از دین اختصاص به بعضی مباحث دینی ندارد. هر بحث دینی، هر آیه از قرآن، هر روایت یا مطلب دینی، قابل قرائت‌های مختلف است. پس این ادعا، ادعای گزارفی است که حساسیت بسیاری را بر می‌انگیزد.

۶- پیشینه‌ی تاریخی نظریه‌ی قرائت‌های مختلف از دین کجاست؟ آغاز آن در چه سالی و در کدام کشور صورت پذیرفت؟

■ ریشه‌ی این بحث بر می‌گردد به بحث‌هایی که راجع به فهم متن وجود دارد؛ به طور مثال فرهنگ دین‌ها - نه فقط ما مسلمین - بخصوص ادیان ابراهیمی (مسیحیت، یهودیت، اسلام) عمیقاً متن محور است. یعنی فرهنگ دینی، دور محور متون دینی است. در مسیحیت، آب‌سخور فرهنگ دینی، انجیل و انجیلی است که وجود دارد. منشاً فرهنگ دینی یهودیت، تفسیرهایی از تورات و تلمود است و ریشه‌ی فرهنگ دینی ما مسلمین به فهم و تفسیر قرآن و سنت بر می‌گردد؛ به این دلیل هرگونه نظریه‌پردازی متفاوت راجع به مقوله‌ی فهم متون، تأثیرگذار در معرفت دینی است؛ یعنی اگر ما در باب فهم متون (به طور مطلق، چه یک متن حقوقی و چه یک متن ادبی و...) معتقد شدیم که امکان تفسیرهای متفاوتی از متن وجود دارد به طوری که هیچ تفسیری بر دیگر تفاسیر رجحان ندارد، این به طور مستقیم در بحث قرائت‌های مختلف از دین تأثیرگذار است و معلوم می‌شود که نمی‌توان از دین، تفسیر واحدی عرضه کرد. در صورتی که بحث در فهم متن بوده ولی تأثیر بر فهم دین گذاشته است. به این دلیل، فهم دین با فهم متون دینی گره خورده است. بحث قرائت‌های مختلف از دین، بحثی است که آرام آرام جلو آمده است و

وقتی به تاریخ تفکر این اندیشه نگاه می‌کنیم، نمی‌توانیم یک سال و مکان بخصوصی را ذکر کنیم و بگوییم اولین کسی که این نظریه را مطرح کرد، چه کسی بوده است. بحث اختلاف در فهم متن، بحث دامنه‌داری است یعنی از زمانی که کتابت و قانون مطرح شد، اختلاف در متن وجود داشته است؛ اما نظریه‌هایی که در باب اختلاف تفسیر از متن وجود داشت یکسان نبوده است.

قرن‌ها این گونه گمان می‌شد که ما می‌توانیم در میان تفاسیری که از یک متن، عرضه می‌شود مشخص کنیم که چه تفسیری درست است و چه تفسیری نادرست. اوج این بحث در قرن بیستم بود که امکان قرائت‌های مختلف از متن و دین مطرح شد. اما رگه‌های این بحث در قرن نوزدهم هم وجود دارد؛ به عنوان مثال نیچه - فیلسوف آلمانی - بحث چشم‌انداز (پرسپکتیو) را مطرح کرد و معتقد شد که فهم مانا شی از چشم‌اندازهایی است که به یک مسئله داریم و وقتی چشم‌اندازهای افراد، مختلف شد فهم آن‌ها هم مختلف می‌شود. او در خصوص «دین» حرفی نزده ولی گفته است می‌توان همین حرف را در «فهم دین» هم مطرح کرد. «کارل مارکس» که یک متکلم پرووتستان معروف آلمانی است می‌گوید: «نباید گفت «مسیحیت» چه می‌گوید بلکه باید گفت «مسیحیان» چه می‌گویند». یعنی ما هیچ وقت نگوییم اسلام چه می‌گوید بلکه باید بگوییم فلان غالم مسلمان چه می‌گوید و هیچ وقت نمی‌توانیم یک فهم و قرائت را به اسلام نسبت دهیم. می‌بینیم که روح این بحث، همان قرائت‌های مختلف است؛ اگر چه تحت این عنوان مطرح نشده است.

۷- آثار ولو ازم منفی ملتم شدن به قرائت‌های مختلف از دین را توضیح دهید.

کسی که معتقد به قرائت‌های مختلف از دین شود و بگوید هیچ قرائتی بر قرائت‌های دیگر ترجیح ندارد - به اعتقاد بند - اصل دل سپردن به دین و تعهد عملی به دین را زیر سؤال می‌برد و معتقد به این نظریه، اساس پای‌بندی به فروعات دینی را منکر می‌شود. مثلاً در تقلید اگر مجتهدی چیزی را واجب دانست، معتقد به این نظریه می‌گوید ممکن است مجتهد دیگری قرائت دیگری داشته باشد چرا که این، قرائت همان مجتهد از دین

می باشد. بنابراین التزامی در عمل به فتوای مجتهد نمی بینند. یا در مثالی دیگر، شخصی می گوید احکام و حدود اسلامی باید در جامعه اجرا شود. معتقد به این نظریه این را یک قرائت می بیند و می گوید قرائت دیگری هم هست که می گوید نباید اجرا شود.

این نظریه اوج نسبی گرایی و شکاکیت است و هر چیزی که بر شکاکیت و نسبی گرایی مترب شود، بر این نظریه هم مترب می شود.

۸- چه روش و طریقه‌ای برای رویارویی با معتقدین به قرائت‌های مختلف وجود دارد؟

نخست باید مبانی و ریشه‌ها و ادله‌ای را که می شود در این بحث‌ها اقامه کرد، خوب بشناسیم؛ اگر از بسیاری از کسانی که در مکتوبات و مطبوعات، بحث قرائت‌های مختلف را مطرح می کنند، سؤال شود که ریشه و ادله این بحث‌ها چیست، نمی دانند. نوشته‌ای دیدم که خیلی تعجب کردم در آن نوشته آمده بود؛ بله! قرائت‌های مختلف از دین وجود دارد و دلیلش این است که علامه‌ی طباطبایی این طور تفسیر کرده و آقای مطهری طوری دیگر، در بحث جامعه و تاریخ، آقای مصباح یک نظر دارد و آقای مطهری نظری دیگر، و این برهان قاطعی شد که قرائت‌های مختلف از دین وجود دارد. کسی که این طور حرف می زند متوجه نیست که بحث قرائت‌های مختلف از دین چیست. بحث این نیست که بین علما اختلاف وجود دارد (چرا که این روشن است وهمه قبول دارند)؛ بلکه بحث بر سر این است که هیچ نقاط صامتی در دین وجود ندارد و این که هیچ فهمی بر فهم دیگر رجحان ندارد والا بندۀ به عنوان یک مفسر می توانم به پنجاه قول رجوع کنم و از میان آن‌ها اثبات کنم که قول حق کدام است. به این امر، قرائت‌های مختلف نمی گویند؛ بلکه قرائت‌های مختلف آن است که می گوید آن بحث عینی از متن امکان ندارد و فهم صحیح دسترس ناپذیر است. پس قدم اول ما این است که مبانی و ریشه‌های بحث را خوب بشناسیم. قدم دوم این است که در صدد پاسخ گویی به این‌ها برآییم و اشکالات آن را منقح کنیم؛ و در قدم سوم نظریه‌ی تفصیلی خودمان را منقح کنیم و اشکالات آن را باز کنیم.

فصل ششم:

آموزه‌ها

راه و رسم تبلیغ^(۱)

حجۃ الاسلام و المسلمین دکتر محمد ابراهیم آیتی اللہ

فردی که بخواهد به هر عنوانی از دین مقدس اسلام تبلیغ کند و مصدق این آیه‌ی

کریمه باشد که:

«وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ؟ چه کسی خوش سخن‌تر است از آن کسی که به سوی خدا دعوت کند و خودش هم مرد درست کاری باشد و بگوید که من از مسلمانانم»^(۲)

باید این امور چندگانه را رعایت کند:

۱ - پیش از هر کاری درس بخواند، مقدمه‌ی مبلغ شدن، ملاشدن است، چرا که گفته‌اند که بی مایه فطیر است. با خوش قیافه بودن، آواز خوب داشتن، هنرمندی در قصه و افسانه گفتن و به راه بند و بست با رجال سیاسی روز آشنا بودن، اعتماد مردم را می‌تواند جلب نمود اما توجه صاحب شریعت را فقط باید به خدمت صحیح جلب کرد.

۲ - دریافتن و آشنایی کامل با رسالتی که آن را می‌رساند. تنها ملاشدن کافی نیست باید دین شناس شود و با رسالت و پیامی که بر عهده‌ی او نهاده شده است کاملاً آشنا شود.

۳ - امانت در ادای رسالت؛ یعنی رسالت و پیامی را که به عهده‌ی او نهاده‌اند با کمال امانت به مردم برساند و از خود هیچگونه تصرفی در امانت‌های خدایی نکند.

۴ - شناختن زمان و مقتضیات آن؛ هر زمانی مقتضیات خاصی دارد و هر دوره مقتضی

۱. برگرفته از کتاب: گفتار ما، جلد دوم، تهران، کتابفروشی صدوق، ۱۳۴۱.

۲. سوره‌ی فصلت، آیه‌ی ۳۲.

اموری است.

- ۵ - تمام عنایت را به مسلمات و قطعیات دین معطوف دارد.
- ۶ - دفاع نکردن از مطالبی که بودن آن‌ها از دین مسلم نیست یا نبودنش مسلم است.
- ۷ - آشنا بودن به زبان مردمی که آن‌ها را تبلیغ می‌کند.
- ۸ - تجاوز نکردن از رشتہ‌ای که در آن تخصص دارد، عربی نمی‌داند واجب نیست بخواند، قرآن نمی‌تواند درست بخواند در منبر نخواند، مسأله درست نمی‌تواند بگوید، نگوید.
- ۹ - شباهات را در مجالس عمومی طرح نکند، فرض کن کسی راجع به فلان موضوع مذهبی شباهای داشت، شبههایش را به من گفت من باید با روی باز، بدون تغیر و ناراحتی و تکفیر، شبههای او را بشنوم و چون طبیبی مهریان اگر این کارهای در مقام علاج شبههای او برآیم، اگر هم این کاره نیستم فوراً انصاف بدhem بگویم این کار از من ساخته نیست و آن کسی را که تحقیقاً از او ساخته است معرفی کنم.
- ۱۰ - مطالب ضعیف و بی اساس را به عنوان نوادر و اظهار اطلاع نقل نکند.
- ۱۱ - در شنیدن شباهات مردم، سعهی صدر داشته باشد و نسبت به اظهارات مردم کمال امانت را رعایت کند و اجازه دهد مردم شباهات خود را با اطمینان کامل که سر آنان فاش نخواهد شد بگویند و شبههای آن‌ها رد شود.
- ۱۲ - همیشه رضای خدا را بر رضای خود و بر رضای مردم مقدم بدارد.
- ۱۳ - تبلیغ او بر اساس حقایق دین باشد نه آنچه که مردم به نام دین می‌شناسند.
- ۱۴ - در مجلس هر صنفی همان صنف را تبلیغ یا موعظه کند. این هنری نیست که انسان با مردان بنشیند و از چادر زنان سخن بگوید و با زنان بنشیند و از بی مهری مردان نسبت به زنان حرف بزند.
- ۱۵ - بزرگان دین را چنان که بوده‌اند بشناسد، نه چنان‌که مردم می‌شناسند. به عنوان مثال غالب مردم امام زین العابدین علیه السلام را فقط به عنوان امام بیمار می‌شناسند.

- ۱۶ - خود را تا آن حد به مجله‌ها و انتشارات روز، مشغول نکنده از آشنایی و استفاده از متون اساسی مذهبی محروم بماند. اگر مجله‌های مذهبی دنیا را روی هم بگذارید برای دین اسلام، کار نهنج البلاغه را نمی‌کند، به طریق اولی قرآن نمی‌شود، صحیفه‌ی سجادیه و کافی و تهذیب هم نمی‌شود.
- ۱۷ - آنچه با مذاق قرآن، ذوق سليم و فکر مستقیم سازگار نیست - به بهانه‌ی این‌که روایتی دارد - نپذیرد و مردم را دعوت به پذیرفتن آن نکند.
- ۱۸ - جرأت داشته باشد که التزام بما لایلزم‌ها را رها کند، مثل التزامی که نوعاً منبری‌ها دارند که از روی کتاب و یادداشت نباید بخوانند، این التزام بمالایلزم است و ضرر بسیار دارد.
- ۱۹ - اگر چیزی از وی پرسیده شد و نمی‌دانست با کمال صراحة بگوید: نمی‌دانم و حتی آنان را که به جواب آن سؤال، آشنا و دانایند بدون هیچ غرضی معرفی کند.
- ۲۰ - پیوسته متوجه باشد و مردم را متوجه سازد که راه تشخیص علم و تقوا لباس یا کیفیت لباس نیست. برای تشخیص هر یک از علم یا تقوا راهی است که بزرگان دین بیان کرده‌اند حتی پیغمبر فرمود: به نماز و روزه‌ی مردم، آن‌ها را مردم خوبی ندانید.
- ۲۱ - اقبال و ارادت عوام الناس را دلیل علم و تقوای خود نداند و بداند که قضاوت خدا غیر از قضاوت عوام الناس است.
- ۲۲ - برای مردم، با تقوا و دین دار، و برای خدا، بی تقوا و فاسق و بی دین نباشد.
- ۲۳ - پیوسته به فراخور حال مستمع و مخاطب سخن بگوید و حد استعداد وی را رعایت کند.
- ۲۴ - روایاتی را که ضروری یا قطعی دین نیست و ممکن است جزء ساخته‌های دروغ‌گویان باشد و قابل پذیرش علم یا عقل نیست نقل نکند.
- ۲۵ - در هر محلی که سخن می‌گوید بداند یا احتمال دهد که مردمی داناتر از او در آن مجلس حضور دارند، و یقین بداند که دانشمندانی در لباس عمومی مردم هم وجود دارند.

- ۲۶ - اگر از مردم انتظار دارد، به قیامت و حساب یقین داشته باشند، خودش هم لا اقل احتمال بدهد که قیامتی و حسابی در کار هست.
- ۲۷ - از مردم متوقع نباشد که برای خاطر لباس - که هر کسی می‌تواند بپوشد - او را بر خود مقدم بدارند و در مجالس هر جا خالی بود بنشینند و خود و دیگران را در فشار قرار ندهد.
- ۲۸ - هر امر تازه و شگفتی را که از دروغ‌گویان شنیده است به عنوان این که برخی از بزرگان چنین گفته‌اند، برای مردم نقل نکند.
- ۲۹ - آنچه را می‌گوید، خود باور داشته باشد، و آنچه را خود باور ندارد هر چند مشتری زیاد دارد نگوید.
- ۳۰ - بداند که کار تبلیغ هر چند صحیح انجام یابد، جای دیگر اعمال و وظایف دینی مبلغ را نمی‌گیرد، بگوید و خود هم عمل کند.
- سعدهای گرچه سخنداش و مصالح گویی
به عمل کار برآید به سخن‌دانی نیست

عوامل تأثیرگذار مبلغان

بر جوانان^(۱)

اشاره

رسانیدن پیام الهی به انسان‌ها به ویژه جوانان، کار پیامبری است و سیراب نمودن فطرت‌های تشنه‌ی معرفت و خداجویی، از زلال جاری شریعت و سرچشمه‌ی پاک قرآن و سنت، از سخن حیات بخشیدن و زندگی دادن است.

راهی‌ی نسل جوان از تحیّر و سرگردانی و مایه و سرمایه‌ی معنوی بخشیدن به آن‌ها، از رهگذر دین الهی و پیام آسمانی، بزرگ‌ترین خدمت به جوانان و آینده سازان جامعه است. اینک به بررسی فشرده‌ی برخی از عوامل مؤثر و مثبت و عوامل بازدارنده‌ی تبلیغ می‌پردازیم.

عوامل مثبت و تأثیرگذار

اول. ایمان مبلغ و مؤمنانه بودن تبلیغ: آنگاه که ایمان شخص مبلغ در اخلاق و رفتارش تجلی کند و از او آیتی از دین بسازد، هم گفتارش بیشترین اثر را دارد و هم رفتارش بهترین تبلیغ دین خواهد بود که: «کونو! دُعَاءَ النَّاسِ يُغَيِّرُ أُلْسِتِرَكُمْ».

دوم. آگاهی مبلغ و حکیمانه بودن تبلیغ: وقتی شنونده احساس کند، به سخن عالم و دانشمندی گوش فرا می‌دهد و از او بهره‌ی علمی می‌برد، پذیرندگیش در او تقویت

۱. این نوشتار برگرفته از مقاله‌ی "عوامل تأثیرگذار مبلغان" مندرج در مجله‌ی نگاه حوزه می‌باشد.

می‌شود و آن‌گاه که مبلغ، سخن و پیامش مستند به کتاب خدا و سخن و سیره‌ی موصومین علیهم السلام باشد. نسل جوان تشنیه‌ی علم، تحت تأثیر پیام مبلغ دینی قرار می‌گیرد. لازم است مبلغ دینی در ابعاد مختلف از آگاهی خوبی بهره‌مند باشد، از جمله:

۱- آگاهی از دین و معارف دینی و شناخت دقیق از سیره‌ی موصومین علیهم السلام و برنامه‌های فکری و اخلاقی و عملی اسلام داشته باشد. حضرت رضا علیه السلام فرمودند:

«رَحْمَ اللَّهُ عَنْدَا أَهِنَا أَمْرُنَا فَقُلْتُ لَهُ وَكَيْفَ يُحِينِي أَمْرُكُمْ؟ قَالَ يَعْلَمُ عُلُومَنَا وَيُعَلِّمُهَا النَّاسَ، فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا مَحَاسِنَ كَلَمِنَا لَأَتَيْعُونَا». (۱)

۲- آگاهی از شرایط سنتی، تحصیلی، علمی و اجتماعی نسل جوان و درک نیازهای اصیل آنان داشتن که باید همچون طبیبی دلsovz و حاذق و سیار، در جهت بهداشت جان و روح آنان تلاش کرد.

۳- آگاهی داشتن از شرایط محیطی تبلیغ وفضای آن.

۴- آگاهی داشتن از عوامل سست کننده‌ی بنیان‌های فرهنگی - اعتقادی و تأثیر سوء آن‌ها بر اندیشه و اخلاق نسل جوان و آگاهی از شیوه‌های خنثی کننده‌ی آن‌ها.

سوم. خیرخواهی مبلغ و صادقانه بودن تبلیغ: مبلغ دین می‌خواهد بر اساس معیارهای مکتبی و رهنمودهای آسمانی دین، نسلی آگاه، صادق، امین، شجاع، آزاده، پاکدامن و خدمتگزار بسازد و رسیدن به این اهداف، دلsovz و مهربانی و خیرخواهی می‌طلبد.

چهارم. استمداد از خداوند و توسل به اولیای دین: مبلغ دین می‌خواهد پیام الهی را تا اعماق اندیشه و جان انسان‌ها گسترش دهد و کار پیامبری کند پس باید همانند موسی علیه السلام با زبان حال و مقال، دست به دعا بردارد: «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاجْلُّ عُدَدَةَ مِنْ لِسَانِي يَقْهُوًا قَوْلِي». چه آن‌که دل‌ها در تصرف اوست.

پنجم. بهره برداری از عوامل مشروع و مؤثر و مورد علاقه‌ی نسل جوان: در این مسیر از

عوامل متعددی می‌توان کمک گرفت از جمله:

- ۱ - آراستگی ظاهری از نظر چهره، لباس و متنانت در گفتار.
- ۲ - حرکات سنجیده‌ی دست و نگاه و توجه به مخاطب.
- ۳ - فصاحت در گفتار و زیبایی سخن و انتخاب کلمات دلنشیین.
- ۴ - توجه بیشتر به قهرمانان مثبت در تاریخ، اخلاق، عبادت، علم، خدمت به خلق؛ چه آن‌که جوان، قهرمان‌جو و الگو طلب است.
- ۵ - مشارکت دادن جوانان در بحث به شیوه‌های مختلف.
- ۶ - احترام گذاشتن به شخصیت جوان از طریق سلام کردن، گوش دادن به سخنان، طرف مشاوره قرار دادن، تواضع و ...
- ۷ - ترتیب دادن اردوهای تفریحی، آموزشی، تحقیقاتی و استفاده از فرصت‌های به دست آمده و آمادگی‌های ذهنی و روحی آنان.
- ۸ - تنوع در کلام و آهنگ آن و استفاده از ضرب المثلها، اشعار و لطائف و ...
- ۹ - ایجاد انگیزه از طریق جا انداختن اهمیت مطلب، حقیقت دار بودن، مصلحت داشتن و پاداش الهی که بر نتایج علمی و عملی سخن مترقب است.

عوامل منفی و بازدارنده

- ۱ - ضعف ایمان، که جلوه‌های آن در سوء اخلاق و رفتار مشخص می‌شود.
- ۲ - ضعف آگاهی مکتبی و ارایه‌ی چهره‌ای ناموزون وغير فطری و غیر منطقی از مکتب.
- ۳ - ضعف آگاهی نسبت به مخاطب و رعایت نکردن شرایط سنی، تحصیلی، محیطی و روانی مخاطب.
- ۴ - ضعف آگاهی از شرایط تبلیغ و شیوه‌های مؤثر آن. چه آن‌که به فرموده‌ی قرآن: «وَآتُوا الْيُوتَ مِن أَبْوائِهَا» و تبلیغ هر کالایی شیوه‌ی خاصی دارد.

۵- ضعف آگاهی از توطئه‌های تبلیغی دشمنان.

۶- خصلت‌های شخصیتی منفی: هر چند در حدیث علوی است که: «أَنْظُرْ إِلَى مَا قَالَ وَ لَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَالَ» و این سخن متین، مصاديق فراوانی می‌تواند داشته باشد ولی چون مبلغ با عامه‌ی مردم و نسل جوان تماس دارد و تنها یک معلم نیست بلکه باید مربی هم باشد، قطعاً خصلت‌های منفی او از عوامل بازدارنده و خنثی کننده‌ی تبلیغات او خواهد شد. حتی بی توجهی به وضع ظاهری لباس و حرکاتش می‌تواند اثر منفی داشته باشد و در پایان، سخن حکیمانه‌ی فرمان‌روای مؤمنان، علی ﷺ که فرمان‌روای سخن نیز می‌باشد، به عنوان «ختامه مسک» شایسته است نصب العین عموم مبلغان مکتب نبوی ﷺ و سیره‌ی علوی ﷺ باشد:

«مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَاماً فَلَيَبْدُأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ وَ لَيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ وَ مَعْلُمُ نَفْسِهِ وَ مُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالإِجْلَالِ مِنْ مَعْلُمِ النَّاسِ وَ مُؤَدِّبُهُمْ»^(۱).

سیمای مبلغان در سیره‌ی ابرار

حجۃ‌الاسلام عبدالرحیم ابازدی

اشاره

بحث در روش‌ها و شرایط تبلیغ و مبلغ، یک موضوع بسیار گستردۀ و در عین حال، حساس و سرنوشت‌ساز است که جا دارد در این باره، از سیره‌ی تبلیغی ابرار و عالمان دینی یاد کنیم و رمز و راز موقفیت‌شان در عرصه‌ی تبلیغ را در نظر بگیریم.

۱- مطالعه‌ی دقیق و جامع:

از مسایل مهمی که مبلغ باید بدان ملتزم باشد، تحقیق دقیق و مطالعه‌ی همه جانبه پیرامون موضوعی است که می‌خواهد با مخاطبان خود مطرح نماید. گاه ممکن است یک ساعت مطالعه شود و پنج ساعت سخنرانی و نیز ممکن است پنج ساعت مطالعه و یک ساعت سخنرانی انجام گیرد. بی‌شک، کار گروه دوم، به مراتب دقیق‌تر، جذاب‌تر و حساب شده‌تر خواهد بود. چنان‌که خطیب توانا مرحوم حجت‌الاسلام والملمین آقای فلسفی، برای یک ساعت منبر، چند ساعت و احیاناً چند روز وقت صرف می‌کرد و پیرامون موضوع آن منبر به مطالعه و تحقیق می‌پرداخت. هرگز بدون مطالعه یا با مطالعه‌ی ضعیف، در مجلسی حاضر نمی‌شد. خود ایشان در یکی از سخنرانی‌هایش به این مهم، تصريح می‌کند.

۲- دقت در پاسخ‌گویی:

با توجه به این که مسایل فقهی در هر موضوع، دارای فروع بسیاری است و گاهی اشتباه در بیان مسئله‌ی شرعی جبران ناپذیر می‌باشد؛ مبلغ باید از دادن جواب‌های

سرپایی شدیداً خودداری نماید. اگر موضوع سؤال، علمی، فلسفی، کلامی و... باشد، باید سؤال کننده را به جلسه و نشست دعوت نمود و اگر فقهی است با مراجعه به توضیح المسایل و در نظر گرفتن تمام ابعاد موضوع، جواب کامل و متقن داد.

یکی از آقایان به خاطر این که چند کلمه‌ای با مرحوم علامه طباطبایی صحبت کند و صدای دلنشیں معظم له را بشنود، یک مسأله خیلی ساده‌ای را با ایشان مطرح می‌سازد. مرحوم علامه طباطبایی خیلی بادقت و تأمل، جواب می‌دهند و تأکید می‌کنند که خوب است برای حصول اطمینان بیشتر، این مسأله را از آقایان دیگر هم بپرسید.^(۱)

مرحوم آیت الله حاج میرزا علی احمدی میانجی همواره ملتزم بود که مسایل شرعی را از روی توضیح المسائل بخواند و چون توضیح المسائل حاشیه دار حضرت امام خمینی رض را در اختیار داشت، اغلب به فتاوی سایر مراجع هم اشاره می‌کرد. معظم له خود نقل می‌کرد:

«در سال‌های ۱۳۴۵-۴۶، مدتی در شهر میانه بودم. در آن ایام در برخی از مناطق کشور زلزله رخ داده بود. روزی چند نفر از جوانان دبیرستانی جلوی مرا گرفتند و به عنوان سؤال و اشکال گفتند: آقا این که یک عده‌ی بی‌گناه در اثر وقوع زلزله، بی خانمان و آواره و بی پدر و مادر و بی سرپرست می‌شوند و در مناطق دیگر، کسانی به زندگی همراه با رفاه و آسایش خود مشغول می‌باشند! چگونه با عدالت خداوند می‌سازد؟ آیا این خلاف عدالت نیست؟

آیت الله احمدی می‌گفت: من کمی تأمیل کردم. دیدم سؤال خیلی دقیق و طریف است. سرپایی نمی‌شود جواب داد. شاید یک چیزهایی بگویم و این‌ها هم در ظاهر بپذیرند ولی بعدها مشکل پیدا می‌کنند. از این رو به آن‌ها گفتم: اگر واقعاً می‌خواهید جواب سؤالتان را خوب دریابید باید به من قول بدھید که به مدت ده روز، در ده جلسه و هر جلسه یک ساعت با من باشید تا موضوع را برای شما کاملاً روشن سازم. آن‌ها قبول کردند و از فردای آن روز، جلسات ما در کتابخانه‌ی مدرسه‌ی علمیه‌ی شهر، شروع گردید. این جلسات هنوز

۱. سیماه فرزانگان، رضا مختاری.

به آخر نرسیده بود که آن‌ها به جواب خود رسیدند و شدیداً به بندۀ علاقه‌مند شدند. در این مدت تعداد زیادی از جوانان دیگر هم اضافه شدند و پیشنهاد کردند، جلسات در موضوعات دیگر همچنان ادامه داشته باشد. بعد از جلسه، وقتی به منزل بر می‌گشتم در طول راه، در اطراف و پشت سرم تا منزل با من همراه می‌شدند و چون از ظاهر اسلامی هم برخوردار نبودند (یکی صورتش را تیغ زده بود، دیگری لباس سنگین و حرکات خوشایندی نداشت)، گاهی از سوی برخی دوستان و افراد مقدس از بازار و جاهای دیگر، مورد اعتراض شدید واقع می‌شدم که چرا به این جوانان سوسن و هیپی، رو و میدان می‌دهید و... به هر حال بندۀ به نحوی دوستان را آرام می‌کردم و این جلسات ما ادامه پیدا کرد و سر آغاز خوبی شد که من به یاری همین جوانان توانستم مرکزی را تحت عنوان «انجمن دین و دانش» در شهر میانه تأسیس کنم و این جلسات تا پیروزی انقلاب ادامه داشت و جوانان زیادی در آن تربیت شدند. بعضی‌ها در انقلاب و دفاع مقدس شهید شدند و بعضی‌ها، هم اکنون در رده‌های مختلف در تهران و جاهای دیگر مشغول خدمت به انقلاب و مردم هستند».

۳- توجه به فرهنگ خادمی (خادم و خدمت‌گزار امت و اسلام بودن):

روشن است که انبیا و ائمه‌ی معصومین علیهم السلام برای هدایت و خدمت به بشر برانگیخته شده‌اند و عالمان دین نیز به پیروی از سیره‌ی معصومان، همواره خود را خادم مردم می‌پنداشتند و به عنوان خدمت‌گزار در میان آنان ظاهر می‌شدند. مبلغان محترم هم چون در دوران غیبت به نیابت از ائمه‌ی معصومین علیهم السلام در جهت هدایت مردم تلاش می‌کنند، باید این اصل و ارزش را باور داشته باشند و به عنوان خادمان و هدایت‌گران مردم با مخاطبان - بخصوص جوانان - رابطه‌ی بی‌تكلف برقرار سازند.

در شرح حال فقیه بزرگ شیخ احمد محقق اردبیلی آمده است: در یکی از مسافت‌ها که یکی از همراهان، او را نمی‌شناخته از وی می‌خواهد تا لباس هایش را بشوید و خشک کند و برایش بیاورد. مرحوم مقدس اردبیلی با کمال اشتیاق این کارها را انجام می‌دهد و

هنگامی که می‌خواهد لباس‌ها را تحويل دهد، آن شخص متوجه می‌شود که این یک شخصیت بزرگ علمی و دارای منزلت عظیم فقهی است لذا سخت خجالت می‌کشد و سایر هم‌سفران نیز او را توبیخ می‌کنند. در این هنگام مقدس اردبیلی می‌گوید: چرا او را ملامت می‌کنید این که مهم نیست. حقوق برادر مؤمن نسبت به برادر دیگر، خیلی بالاتر از این‌ها است.

مرحوم شیخ عباس قمی پس از آن‌که این داستان را در شرح حال محقق اردبیلی نقل می‌کند، می‌نویسد: «مولای ما در این کار به سیره‌ی امام رضا^{علیهم السلام} عمل کرد. روزی آن حضرت وارد حمام عمومی شهر شد. شخصی که او را نمی‌شناخت از امام خواست بدن او را کیسه بکشد. حضرت قبول کرد. در میان کیسه‌کشیدن، عده‌ای که امام را می‌شناختند آمدند و خواستند مانع کار امام شوند. اما حضرت همان طوری که مشغول صحبت و دلداری مردم بود، کیسه‌کشیدن بدن آن شخص را به اتمام رساند».^(۱)

۴- سعه‌ی صدر و گذشت

بی شک برخوردهای بزرگ‌وارانه همراه با تحمل و گذشت در برابر نامهربانی‌ها، در دراز مدت، ثمرات تربیتی عمیق خود را نشان می‌دهد و جامعه‌ای را به سوی صلاح و رستگاری می‌کشاند که شاید با صدھا ساعت منبر، ععظ و خطابه نتوان این توفیق را به دست آورد. در شرح حال خواجه نصیرالدین طوسی آمده است: روزی نامه‌ای اهانت بار به آن فقیه و فیلسوف بزرگ رسید. نگارنده‌ی نامه او را «کلب بن کلب» خطاب کرده بود. خواجه با بزرگ‌واری گفت: این که مرا سگ خوانده است درست نیست زیرا که سگ از گروه چهار پایان است و عوو می‌کند. بدن سگ از پشم پوشیده و ناخن‌های دراز دارد. این ویژگی‌ها در من وجود ندارد چون من قامت راست دارم، بدنم پشم ندارد و ناخن‌هایم نیز پهن است و ناطق و ضاحک هستم و فصول و خواصی که من دارم غیر از فصول و خواصی است که سگ دارد.^(۲) او با این برخوربدیزگ‌وارانه بدون این که کلمه‌ی درشتی بر زبان جاری کند بر زبان

۱. فواید الرضویه، شیخ عباس قمی، ص ۲۴.
۲. بیدارگران اقالیم قبله، محمد رضا حکیمی، ص ۲۱۲.

جاری کند، بر عالم بودن خویش صحه می‌گذارد و جاهم بودن طرف مقابل را هم به اثبات می‌رساند.

۵- درون نگری (تظاهر زدایی):

اغلب در عرف عوام، ظواهر افراد، ملاک قرار می‌گیرد و می‌گویند: ظاهر آینه‌ی درون و نمایانگر باطن انسان است. این کلام اگر چه تا حدودی قابل قبول است اما هرگز نمی‌تواند کلیت داشته باشد. حداقل برای یک روحانی و مبلغ که همیشه با افراد و جوامع مختلف و دارای فرهنگ‌های گوناگون، سروکار دارد، نباید معیار و ملاک عمل قرار بگیرد. چه بسا کسانی که از مسلمانی فقط یک ریش دارند که شاید این ظاهر را هم برای فریب دیگران ساخته‌اند! از سوی دیگر بعضی افراد بنا به اقتضای محیط خانواده و یا به هر دلیل دیگر، از ظاهری اسلامی برخوردار نیستند ولی در باطن، زمینه‌ی مناسبی برای هدایت دارند. بنابراین یک مبلغ تیزهوش نباید فریب ظاهر افراد را بخورد و زمینه‌های درد سر آفرین را برای خود و دیگران فراهم آورد. در این خصوص سیره‌ی حضرت امام علیه السلام الگوی مناسبی می‌تواند باشد.

آیت الله توسلی از اعضای بیت حضرت امام خمینی علیه السلام در ضمن خاطره‌ی مفصلی نقل می‌کند: «..اساساً امام از تظاهر خوششان نمی‌آمد. به عکس به کسانی که اهل تظاهر نبودند علاقه داشتند. مثلًا ایشان از تیمسار ظهیر نژاد خوشش می‌آمد، زیرا وی اهل تظاهر نبود. هر روز ریشش را تیغ می‌زد و همان طور خدمت امام می‌رسید. حتی خیلی خواستند ایشان را جا به جا کنند ولی امام حاضر نمی‌شدند. یادم است یک روز عده‌ای از فرماندهان ارش از جمله فرماندهی نیروی دریایی وقت - که بعد معلوم شد آدم منحرفی بوده و ریش بلند هم گذاشته بود (ناخد افضلی که عامل حزب توده درآمد واژکشور فرار کرد) - خدمت امام آمده بودند. قرار شد همین فرماندهی نیروی دریایی گزارش بدهد. قبل از گزارش، شروع کرد به خواندن دعای فرج. در این هنگام آقای ظهیر نژاد گفت: آقا که عوام نیستند! حرفت را بزن! تمام کن وقت آقا را نگیر! حضرت امام از این سخن خوششان آمد و

خندیدند». (۱)

۷- عملکرد فراجناحی:

برای یک روحانی فاضل و مبلغ دردمند، سزاوار است در هنگام تبلیغ سعی کند رنگ هیچ یک از جناح‌ها، گروه‌ها و احزاب را به خود نپذیرد و به عنوان یک روحانی مسؤول، با بزرگ‌واری و سعه‌ی صدر، همه‌ی اقتشار مردم را زیر بال معنوی خویش جای دهد و با تأمین نیازهای معنوی آنان، همه را به سوی سعادت، رهنمون سازد.

در این خصوص، سیره‌ی مرحوم آیت الله مروج، نماینده‌ی ولی فقیه در استان اردبیل و امام جمعه‌ی موفق این شهرستان، بهترین سرمشق مبلغان است. شاید محبوبیت مردمی ایشان در سطح کشور در میان امام جمعه‌های محترم مراکز استان‌ها و شهرستان‌ها، بی نظیر و یا کم نظیر بود. چنان‌که در تشیع پیکر آن عالم ربانی مشاهده شد که مردم استان به اختیار خود به صحنه آمدند و آن شور و شیدایی را در سوگ امام جمعه‌ی خود به نمایش گذاشتند. رمز مهم محبوبیت ایشان همین بود که به هیچ یک از جناح‌های موجود کشور وابسته نشد و در طول اقامت خود در اردبیل به طور مستقل عمل کرد و تا زنده بود به هیچ کدام از این جناح‌ها میدان فعالیت در استان را نداد و همواره مردم را به محور ولایت فقیه، حمایت از نظام و رهبری، صفا و صمیمت و وحدت و یگانگی دعوت کرد. پاک و بی رنگ ماند و پاک و بی رنگ هم به سوی معبد شتافت.

۸- مثبت گرایی:

برخورد مثبت با کسانی که دچار اشتباه هستند و پرهیز از برخوردهای منفی، زمینه‌ی هدایت و رستگاری را در خطاكاران بیش‌تر می‌کند و شانس موفقیت و پیروزی مبلغ در کار ارشاد و تبلیغ را افزایش می‌دهد.

۱. پا به پای آفتاب، ج ۱، ص ۲۸۹